آئین

باب

نگارش : ع ـ ف

فهرست مندرجات

مقدمه

قریب یکقرن میشودکه مذهب تازه‌ای در ایران پیدا شده است . مؤسس آن سید جوانی بوده از اهل شیراز موسوم بسید علیمحمد که در سن بیست وچهارسالگی دعوی بابیت کرده .

این مذهب در بدو پیدایش موجب انقلاب بزرگی در ایران شد و پیروان زیادی پیدا کرد که با حرارت مخصوصی درتوسعه آن میکوشیدند و چون بعضی ازروحانیون وقت پیشرفت آنرا برزیان خودمیدیدند دولت را مجبور کردند که باقوهٔ قهریه ازانتشار آن جلوگیری کند . بنا براین مابین نیروی دولتی و بابیان جنگهائی واقع شد که باعث کشته شدن هزارها پیر و جوان ایرانی گردید و تفصیل آنها در کتب تواریخ ضبط است و ما در فصلی که از تاریخ باب صحبت میکنیم بطور اختصار ذکری از آنها خواهیم کرد

نتیجه تمام این جنگها این شد که عده بیشماری از ایرانیان در خاك وخون غلطیدند و اموال زیادی بغارت رفت بعضی برآنند که اگرروحانیون ودولت وقت متعرض آنها نمیشدند این زد و خورد ها صورت نمیگرفت و پاره ای هم معتقدند که چون این طایفه آزادیخواه و مخالف حکومت استبدادی قاجار بودند ناصر الدین شاه مخصوصاً در قلع وقمع آنها کوشید .

عقیده اخیر تا درجه ای مقرون بصحت است چنانچه در قضیه مشروطیت ایران بابیان پیشقدم بودند و بقول مؤلف کتاب صبحی همینکه بمقصود رسیدند خود را کنار کشیده هر کس دنبال کار خود رفت بهر حال پس از این جنگها که بموفقیت دولت منتهی شد عده زیادی از بابیان که توانستند از ایران خارج شده در بغداد وسایر کشور های بیگانه پناهنده و بقیه هم در ایران مانده هر دو دسته آشکارا یا پنهان بنشر عقاید خود اشتغال داشتند .

نکته دیگر اینکه پس از قتل باب این طایفه بدو فرقه ازلی و بهائی منشعب گردیده وکار بمخاصمه و جدال و قتال کشید هنوز هم این کشمکش تا اندازه‌ای مابین آنها باقی است وطرفین بادلایلی دررد وابطال یکدیگر ساعی هستند بعلاوه در بین خود

بهائیان نیز تفرقه پیدا شد .

خلاصه اکنون کار بجائی رسیده که اگر کسی بخواهد بیغرضانه در این مذهب تحقیقاتی بکند پیوسته در مقابل این دسته ها باشکالاتی برخورد مینماید .

بقول مسیو نیکلای فرانسوی مؤلف تاریخ باب این تفرقه باعث گردید که باب و بطریق اولی کتب و آثارا و بکلی فراموش شد . و بقول مرحوم علامه شهیر ادوارد برون انگلیسی همین تفرقه باعث شد که این طوایف در تاریخ خود نیز تحریف قائل شوند و مطالبی که بر سود یا زبان خود بینند اضافه یا حذف نمایند و این قضیه را در مقدمه ای که بر کتاب نقطة الکاف نوشته در کمال وضوح تشریح میکند . (۱)

باری اکنون عده بهائیان از ازلیها بیشتر است و در نشر عقاید خود زیادتر از آنها کوشش میکنند .

در شهریور سال گذشته در اصفهان بکتاب تاریخی بر خوردم که مسیو نیکلا منشی اول سفارت فرانسه در تهران راجع بتاریخ باب نوشته است این مؤلف در مدت اقامت هفت یا هشت ساله خود در ایران تحقیقات عمیقانه راجع باین مذهب نموده و اطلاعات کاملی از کتب خود باب و ارشیوهای سفارت فرانسه در ایران و ترکیه و وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس بدست آورده و در تحت عنوان کتابی موسوم بتاریخ سید علی محمد باب بزبان فرانسه در پاریس در سنه ۱۹۰۵ مسیحی بطبع رسانیده است .

نظر باینکه تحقیقاتش عمیقانه و همه از روی مدارك و اسناد درست و بلاحرف بود تصمیم گرفتم که برای آگاهی هم میهنان بفارسی ترجمه نمایم و خوشبختانه پس از سه ماه از ترجمه آن فراغت حاصل شد ولی هنوز بطبع آن موفق نشده ام و علت آن هم این است که مسیو نیکلا مقدار زیادی از مدارك را از کتب عربی یا فارسی خود باب که در دسترس داشته استخراج و بفرانسه ترجمه کرده است نگارنده در نظر گرفت که عین آن مدارك را بدست آورده در حاشیه متذکر گردد زیرا که چون یکدفعه عربی بفرانسه ترجمه شود و دفعه دیگر فرانسه بفارسی البته ترجمه اخیر با اصل تفاوت کلی پیدا میکند .

(۱) نقطة الکاف کتابی است در تاریخ بابیه که حاج میرزا جانی کاشانی نوشته است و مرحوم ادوارد برون بواسطه قدمت وصحت مطالبش آنرا بطبع رسانیده است .

در اینمدت باکوشش زیاد مقداری از عین همان مطالب را از کتبی که از دوستان و آشنایان بابی توانستم عاریه کنم بدست آورده در متن یا حاشیه گنجانیدم ولی باز مقدار زیادی مانده است که در صدد پیدا کردن و درج آنها هستم و البته اگر بمقصود خود نائل شدم میتوانم بطبع رسانده و کتاب نسبة بی عیب و نقصی را بجامعه ایرانی تقدیم نمایم .

نظر باینکه در این ترجمه مجبور بودم بکتب متعدده باب مراجعه نمایم اطلاعات زیادی از این مذهب برای من حاصل شد پس بفکر افتادم که برای روشنائی اذهان اهل تحقیق کتاب مستقلی راجع باین آئین بنویسم تا خواننده بتواند با مطالعه آن کاملا باساس این مذهب و احکام و دستورات آن بی زحمت فحص زیاد آشنا گردد و از مباحثه و پرسش از این و آن بکلی بی نیاز گردد و نام آنرا **آئین باب** گذاردم وخلاصه آنکه مقصود نگارنده جمع آوری مطالبی است که مربوط بمذهب خود باب است و کاری بشعبات آن که پس از قتل باب روی داده ندارد بنا بر این از کتبی که در دسترس داشت مطالب لازمه را استخراج و این مجموعه را تنظیم نمود و در زیر هریك نام کتابی که از آن استخراج شده ذکر کردم بدون اینکه اظهار نظری نماید و خواننده میتواند پس از مطالعه صحت وسقم این آئین را باذوق خود قضاوت کند زیرا که مقصود نگارنده فقط در نگارش این مجموعه شناساندن باب و آئین او بوده است برای اهل تحقیق وبس .

این نکته را نیز باید تذکر داد که ازلیها همان بابیان اولیه هستند که فقط معتقد بباب میباشند و میرزا یحیی صبح ازل را خلیفه و وصی او میدانند و بهائیان پیرو میرزا حسینعلی بهاء الله هستند که خود را موعود باب معرفی کرده است (۱)

اصفهان فروردین ۱۳۲۳

(۱) میرزا حسینعلی و میرزا یحیی هر دو پسران میرزا بزرگ نوری مازندرانی هستند که از پدر یك و از مادر جدا میباشند .

فصل اول

تاریخ مختصری از زندگانی باب

سید علیمحمد در شهر شیراز متولد شد عموما تاریخ تولد او را سنه ۱۲۳۵ هجری مینویسند ولی مسیو نیکلای فرانسوی سال ۱۲۳۶ هجری مینویسد و بعقیده خودش این تاریخ را اقرب بصحت میداند •

نام پدر سید علیمحمد سید محمد رضا و نام جدش سید ابراهیم است که پسر سید فتح‌الله میباشد (۱)

سید محمد رضا در شیراز بتجارت اشتغال داشت و در موقع فوت‌او سید علیمحمد طفل کوچکی بود این کودك بی پدر در تحت پرستاری دائی خود آقا سید علی تربیت یافت و چون بسن بلوغ رسید براهنمائی دائی بهمان شغل پدرش مشغول گردید •

مینویسند که دراوان صباوت بی اندازه فکور وساکت بود چهره زیبا ومحجوبانه داشت و درعین جوانی فوق العاده مجذوب مسائل مذهبی بود و درسن نوزده سالگی رسالهٔ نوشت موسوم برساله فقهیه که در آن مراتب زهد و تقوی و احساسات مذهبی خود را بخوبی نشان میدهد •

در سن ۱۸ یا نوزده سالگی بود که آقای‌سید علی‌خواهر زاده‌را برای احتیاجات تجارتی‌ببوشهر فرستاد مورخین‌مسلمان‌مینویسند که دربوشهر مشغول ریاضت‌ومجاهده با نفس گردید و در ساعات طولانی با سر برهنه در آفتاب سوزان آن نواحی میایستاد و اورادو اذکاری میخواند تا مطابق عقاید بعضی از فرق صوفیه‌بشناسائی اسرارالوهیت دلالت شود •

خبر میرساند که مدت اقامتش در بوشهر کوتاه بودزیرا که تحمل آب وهوای آنجا برای او غیر ممکن بودو پس‌از یکسال دوباره بشیرازمراجعت کرد (۲) وپیوسته

(۱) در کتاب بین‌الحرمین که باب‌مابین مکه و مدینه نوشته است بهمین طریق نام‌پدر و نیاکان خود را متذکر میشود •

(۲) بعضی اقامت اورا در بوشهر بیش از این مینویسند از آنجمله‌است میرزا جانی کاشانی که مدت توقف او را در بوشهر پنج سال ذکر میکند•

سرگرم تفکرات مذهبی بود •

بهرحال پس از توقف مختصری در شیراز بقصد زیارت عازم عتبات گردید و بعد از یکسال اقامت درکربلا و نجف و زیارت بقاع متبرکه مجدداًبشیرازمراجعت‌نمود(۱) و درسن ۲٤ سالگی مدعی مقام بابیت گردید وجمعی‌ازشاگردان سید کاظم رشتی باو گرویدند که معروفترین آنها ملا حسین بشرویه ملقب بباب الباب وملامحمد علی بارفروشی‌ملقب بقدوس وملاصادق خراسانی معروف بمقدس خراسانی میباشد •

تاریخ‌ادعای او در بیان فارسی هست که مطابق است با پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲٦۰ هجری •

خلاصه در شعبان همین سال عازم زیارت مکه‌شد وکسانی هم که محقق و مسلم است در این مسافرت همراهش بودند دونفراند اول آقای سیدعلی دائی او و دیگری قدوس بعضی‌هم معتقدند که بشرویه و چند نفردیگر نیزهمراهش‌بودند از بوشهربکشتی بادبانی سوار شده در مسقط پیاده شدند بطوریکه در بیان فارسی ذکر میکند در طول مسافرت با کشتی خیلی آزار دیده و از نبودن آب هم شاکی است و مینویسد دراین مدت با مدنی که یکنوع لیموئی است رفع عطش مینموده •

بهرحال پس ازانجام زیارت بایران برگشت ومشغول مواعظ وتبلیغات گردید و ملاحسین بشرویه راamamور کرد که بطرف‌اصفهان وتهران‌وخراسان برودو بتبلیغ‌ظهور جدید بپردازد.

ملاصادق خراسانی باقدوس درخود شیراز مشغول موعظه وتبلیغ‌شدند امامیرزا حسین خان اجودان باشی ملقب بنظام الدوله که در آنموقع حکومت فارس را داشت بتحریك‌ملاها مقدس‌را چوب زد و ریش اورا سوزاند و باقدوس مهار کرده دربازار ها گردانیدند وبعد تبعیدشان کرد. (۲)

(۱) پاره از مورخین معتقدند که ۲ الی ۳ سال در کربلااقامت داشت •

(۲) درکتاب چهارشان اشاره باینمطلب هست که میگوید .« وقدرایت یاذلك الاسم فی‌سبیل‌الله‌مایحزن به‌قلوب العالمین‌و سیجزیك الله‌من‌عنده‌ومافی الكتاب‌اعظم‌جزاءمثل‌ماقدرضیت نفسك بان تكونن‌لله و سببالارتفاع امره ودلیلا لامتناع عزه وان‌الله جل‌وعز لیبقینك بذكرك الی یوم القیمه ...

مقدس وقدوس متناوباً بنابامر باب بیزد و کرمان رفتند ودراین دوشهر نیز آزار واذیت دیدند و بالاخره پس از مشاجره باحاج محمد کریم خان قاجار رئیس شیخیه مجبور بمهاجرت شدند ورفتند بطرف خراسان .

دراینموقع انقلاب وشورشی درشهر شیرازبروز کردزیرا که بابیان شیرازآشکارا تبلیغ میکردند ومحققین و کنجکاوان نیز ازهرطرف بشیراز میامدند از طرفی هم ملاها مضطرب وعصبانی شده بودندزیرا که میدیدند عده بابیان روز بروز زیادترمیشود و ضمناً هم حسین خان حاکم فارس فکر میکرد که اگر سهل انگاری کند ممکن است دامنه شورش بالا گیرد وبالاخره مسئولیتی برای او تولید نماید پس بالطبیعه منافع شرعی وعرفی دراین موقع باهم موافقت پیدا کردو تصمیم گرفتند که اهانتی بباب وارد کنند تا درانظار عامه ازاعتبار بیافتد وشاید بدینطریق ازانقلاب وشورش جلوگیری شود.

بنابراین اجتماع بزرگی ازعلماء و تجار شهر شیراز فراهم کردند و باب راهم بان مجمع احضار نمودند بمحض ورود باب شیخ ابوتراب امام جمعه عصبانی شده وباو خطاب کرد «تو کیستی وبرای چه باعث اینهمه انقلاب وشورش شده ای . »

باب جواب داد من نائب خداهستم برای هدایت مردم بسوی حقیقت و رستگاری چرا بمن ملامت میکنید آیا چه تعالیم سوئی بمخلوق خداداده ام

شیخ ابوتراب ازاین جواب بیشتر عصبانی شده باچوب دست خوداورا زدوازشدت خشم بامشت بسروکله خودهم میزد حضارمجلس تماشای این نمایش را نپسندیدند و آقا سیدعلی راملتزم نمودند که نگذارد خواهر زاده اش باکسی ملاقات نماید .

این عمل نتیجه معکوس بخشید وپیروان باب روزبروز بیشتر میشدند پس قرار براین گذاردند که ضربت بزرگتری باوبزنند بنابراین اورا باجبار بمسجد آوردند و امر کردند تابالای منبر رفته بانکار ادعای خود پردازد اما باب در بالای منبر بعوض انکار باثبات دعوی خود پرداخت وجمع کثیری هواخواه اوشدند وخلاصه آنکه قضیه بطوری اهمیت پیدا کرد که میگویند دولت سید یحیی دارابی راکه یکی ازعلماء معروف بود بماموریت فرستاد تاکاملا قضایارا رسیدگی کند و گزارش مشروحی بدهد سید یحیی وارد شیراز شد وپس ازملاقات باب و مباحثه با او مجاب شده باوایمان آورد و بالاخره هم

درنیریز بانیروی دولتی جنگید و کشته شد حاج میرزا اقاسی نخست وزیر وقت برای جلوگیری ازاین پیش آمدها که مبادا منجر بشورش بزرگی شودبنظام الدوله حاکم فارس مخفیانه دستورداد که باب رامحرمانه بقتل رساندوباین سروصداها خاتمه دهدحسینخان هم در صدد انجام کاربود که ناگاه مرض وبا در شهر شیراز بروز کرد و روز بروز بر شدت افزود بطوریکه اهالی ومخصوصا حکومت ازشیراز فرار کردند باب هم در این اثنا ازشیرازبیرون آمده راه اصفهانرا پیش گرفت و چون بیك منزلی اصفهان رسیدشرحی بحکومت نوشت که منزلی برای اوتهیه نماید.

معتمدالدوله گرجی منوچهرخان دراینموقع حاکم اصفهان بود جوابی باونوشت که در منزل میرسید محمد امام جمعه ورود نماید امام جمعه نیز پذیرائی گرمی ازاوکرد وباب بنابخواهش اوتفسیری برسوره والعصر که یکی از سوره های قرآن است نوشت معتمدالدوله هم بدیدن اورفت وتقاضای تشریح نبوت خاصه رانمود باب هم رساله ای در این باب برای اونوشت ومعتمدالدوله باوایمان آورد .

معتمدالدوله ازعلماء تقاضا کرد که مجلسی منعقد نمایندوباباب مباحثه کنندولی علماء از حضور در چنین مجلسی امتناع نمودند - ناسخ التواریخ مینویسد که مجلسی ازآقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی ومیرزا محمد حسن نوری حکیم الهی ومیرزا سید محمدامام جمعه درتحت ریاست معتمدالدوله شبانه منعقد گردیدوسئوال وجوابهائی مابین آنهاردوبدل شداما منتهی بجائی نشد.

خلاصه معتمد الدوله برای رضایت خاطر روحانیون بابرا با یك عده سوار از اصفهان بطرف تهران فرستاد ولی دسته سواردیگری رامحرمانه مامور کرد که درمورچه خورت بسواران اولیه رسیده باب را تحویل گرفتند وشبانه باصفهان مراجعت دادند ودر عمارت صدری منزل نمود وقریب چهارماه دراین شهرمخفی بودتا معتمدالدوله درگذشت پس ازفوت معتمدالدوله گرگین خان برادر زاده او که وارث منحصر بفرد بود باصفهان آمد که دارائی عمورا تصرف نماید وفهمید که باب درعمارت صدری است پس شرحی بحاج میرزا آقاسی نوشت واورا ازقضیه آگاه کرد حاج میرزا آقاسی هم در جواب باو نوشت که بابرا تحت الحفظ بتهران بفرستد.

گرگین خان‌هم بلافاصله اجرای امر نموده باب‌را باچند سوار فرستاد بتهران حتی نگذارد که باعیال (۱) خود وداع نماید ویا لوازم مسافرت بردارد همینکه بکناره کرد یك منزلی تهران رسید حاجی میرزا آقاسی باو پیغام داد که در کلئین که دهکده ایست خارج ازشاهراه توقف نماید تادستور ثانوی برسد.

خبر میرساند که دراینموقع باب شرحی بمحمد شاه نوشت و کسب تکلیف کرد شاه خواست اورا بتهران بیاورد اما صدراعظم رای شاه‌رازد و گفت ممکن است‌ورود اوبتهران موجب شورش شود بهترآن است که بفرستیم بآذربایجان درماکو محبوس‌باشد شاه نیزرای صدراعظم راپسندیده بخط خود بباب نوشت (نظر باینکه اردوی دولتی‌در شرف حرکت است آمدن شما بتهران ممکن است‌نتایج خوبی نداشته باشدبهتران است بروید بماکو سپرده ام که با شما خوب سلوك کنند و درموقع مراجعت از سفر شمارا طلب خواهم کرد.)

بنابر این ماموریتی تحت ریاست محمد بیك چاپار باب را بتبریز بردند همینکه بسلطانیه رسید ملامحمدعلی زنجانی معروف بحجت که‌مجتهد با نفوذ زنجان بود پیغام فرستاد که اولا اجازه دهید شمارا زیارت کنم وثانیا اگر میل داشته باشید شما را از دست مامورین مستخلص کنم میگویند باب بهیچیك از دوتقاضای اوجواب مثبتی نداد وبطور خلاصه گفت عنقریب ملاقات من‌باشما درعالم دیگر صورت خواهد گرفت. پس ازورود بزنجان شبانه اوراحرکت دادند وملامحمد علی راهم در همان شب‌دستگیر کرده روانه تهران نمودند خلاصه باب بتبریز وارد شدومدت چهل روزدرآنجا متوقف بود دراین شهرهم بامر ناصرالدین میرزا ولیعهد جلساتی ازعلما تشکیل وسؤال وجواب هائی ازباب شد که‌شرح آن درناسخ التواریخ وتواریخ بابیه ضبط شده است.

بهرحال پس‌ازچهل روزاقامت‌درتبریزبردندبماکوحبس‌نمودند وپس‌ازمدتی‌محبس‌اورا تغییر داده بچهریق منتقل نمودند در مدت حبس هم باز پیروانش مخفیانه بملاقات او میرفتند و نوشته های اورا درمابین رفقای خود پراکنده میکردند ازقرار معلوم شبها از

(۱) باب‌در شیراز متاهل بود وپسری هم داشت موسوم باحمد که پس‌از مهاجرت او فوت کرد ودراصفهان هم‌باصرار معتمدالدوله عیال جدیدی اختیار نمود.

چراغ محروم بوده زیرا که‌دربیان فارسی که درماکو نوشته غالبا از محبس‌خود ونبودن چراغ شاکی است.

درایام حبس اودرماکو وچهریق جنگهائی درداخله ایران مابین نیروی دولتی و پیروان اوبوقوع پیوست

اول- جنك‌مازندران که درحوالی بقعه شیخ طبرسی واقع شد در آنجا بابیان بامر پیشوایان خود قدوس وبشرویه قلعه مستحکمی ساختند وتقریبا مدت شش ماه‌بانیروی دولتی جنگیدند دراین جنك ملاحسین بشرویه رشادتهای زیادی بروز داد که شرح‌آن درناسخ التواریخ وتواریخ بابیه ضبط است ملاحسین چندین دفعه بنیروی دولتی‌شکست داد وعده زیادی ازآنها را کشت.

دوم - جنك‌زنجان مابین‌ملامحمد علی معروف‌بحجة ونیروی‌دولتی بوقوع‌پیوست و قریب یکسال بابیان‌زنجان باقوای دولتی جنگیدند افواج زیادی از تهران وآذربایجان بزنجان رفت وبالاخره باتلفات بیشماری ازطرفین خاتمه یافت شرح این جنك رامسیو نیکلا در کتاب خود مشروحا ضبط کرده است و در همین اوان بود که باب‌را درتبریز تیرباران کردند.

سوم- جنك‌نیریز بود که‌مابین‌سیدیحیی‌دارابی(۱) ملقب‌بوحیداکبرونیروی‌دولتی بوقوع پیوست در این‌جنك هم‌عده زیادی ازایرانیان درخاك وخون غلطیدند.

خود بابرا هم بامر میرزا تقی خان امیرکبیراز چهریق بتبریزآوردندوبنابرفتوای علمای آنشهر درتبریز بدار آویخته تیرباران شد. همه مورخین بالاتفاق مینویسند که در دفعه اول شلیك هیچیك از گلوله هاباباب نخورد وفقط‌طنابها پاره‌شد وباب سلامت‌ماند درصورتیکه بدن ملا محمد علی که‌درپهلوی اوبداربسته‌بودند از گلوله مانند غربال شده بود بهرحال دوباره اورا گرفته بدار آویختند و در شلیك ثانی در گذشت راجع بجسد اوهم اختلافاتی هست مورخین مسلمان مینویسند که درخندق شهر انداختند وطعمه حیوانات سباع گردید. ولی بابیهامعتقدند که‌شبانه بتوسط سلیمانخان‌صائین‌قلعه‌بهمدستی

(۱) سیدیحیی دارابی پسرسید جعفرمعروف بکشفی است‌شرح جنك‌اوباقوای دولتی مشروحا درتاریخ نیکلا ضبط شده‌است ووحید اکبرلقبی است که باب باو داد.

چند نفربابی ربوده شد وبنابر وصیت خودش درصندوقی گذارده وبتهران فرستادند که در حوالی طهران بطور امانت گذارده شد ازلیها میگویندکه در محل اولیه هست اما بهائیها عقیده دارندکه پس‌از چند سال از آنجا منتقل بعکا شد ودر دامنه کوه کرمل در بقعه مخصوص بنام مقام اعلی محفوظ است خلاصه چنانچه ذکر شد باب در اول محرم ۱۲۳۵ هجری‌متولدشده ودرسن۲۴ سال وچهارماه‌و ۵روز مطابق باپنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ دعوی بابیت کرده ودر ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ درسن ۳۰ سالو ۷ماه و ۲۷ روز در تبریز کشته شد و چون بسال شمسی محسوب شود درموقع مرگ هنوز ۳۰سال‌تمام نداشته است .

بطوریکه از کتاب چهارشان تالیف خود اواستنباط میشوددرسال ۱۲۶۰ بزیارت مکه رفته و سال بعددر شیراز بوده وسال سوم دراصفهان و سال چهارم در ماکو و سالهای پنجم وششم درچهریق (رجوع شود بکتاب چهارشان باب‌سابع از واحد رابع‌فی معرفة اسم المحسن)

فصل دوم

صورت کتبی که بقلم خود باب نوشته شده

شماره کتبی که باب درمدت هفت سال یعنی از آغاز دعوی تا موقع قتل نوشته زیاد است .

آنچه مسیو نیکلا نام میبرد بقرار زیر است .

۱ـ تفسیرسورهٔ یوسف (۱۱۱سوره)(۱) ـ۲ـ صحیفه‌دعای اربعة عشر(چهارده‌دعاء)
۳ـ کتب خمسه بملاحسین ـ ۴ـ کتب ثلاثه بمیرزا سید حسن .
۵ ـ کتب العلماء . ۶ـ کتب ملاحسن. ۷ـ کتاب مجید یا (بیان) (۲)

(۱) مسیو نیکلا اسامی سوره‌هارا نیزنوشته است.
(۲) کتاب بیان دوجلد است یکی بیان عربی و دیگری بیان فارسی است که تفسیر کتاب عربی است و در ماکو نوشته شده ولی موفق باتمام آن نشده‌است . بیان اصولا باید دارای نوزده واحد وهر واحدی ۱۹ باب باشد ولی بیان عربی فقط شامل ۱۱ واحد است. و بیان‌فارسی تا باب‌دهم از واحد نهم‌میباشد

۸ ـ کتب سته‌بخال . ۹ـ کتابین بحاج ملا محمد .
۱۰ ـ کتابین بیت . ۱۱ـ کتب‌ثلاثه . ۱۲ـ کتاب الامام الحنفی .
۱۳ـ کتاب بحاج محمد کریمخان .۱۴ـ کتاب بحاج ملامحمد .
۱۵ ـ کتاب بمیرزا عبدالباقی رشتی .۱۶ـ کتاب بمیرزا سیدحسن خراسانی .
۱۷ـ کتابین بملاصادق خراسانی . ۱۸ ـ کتاب بمحمد کاظم خان .
۱۹ـ کتاب شیخ خلف . ۲۰ـ کتاب شیخ سلمان .
۲۱ ـ کتاب شریف سلیمان بمکه . ۲۲ـ کتاب سیدعلی کرمانی .
۲۳ ـ کتاب سلیمانخان . ۲۴ ـ کتاب الفهرست .
۲۵ ـ کتاب‌صحیفه‌فی اعمال سنه (۱۴باب) ۲۶ـ کتاب‌صحیفه بین‌الحرمین(۷باب)
۲۷ـ تفسیر بسم‌الله (۱۵۷ ایه) ۲۸ـ تفسیر سوره بقره .
۲۹ ـ کتاب الروح (۱) (هفتصد سوره شامل ۷۰۰۰ ایه).
۳۰ ـ جواب المسائل (۴۱ مسئله)

کتبی که درراه مکه ازاو سرقت شده است

۱ ـ صحیفه خمسة عشر . ۲ ـ شرح مصباح (مأة اشراق صدآیه)
۳ ـ شرح قصیده عمیری (۴۰ سوره هرسوره۴۰ آیه)
۴ ـ شرح سورة البقرة والاحزاب ۵ـ شرح سورة‌البقره (ازقسمت دوم‌تاآخر)
۶ ـ خطبه اثنی عشر . ۷ـ صحیفه حج.
۸ ـ شرح آیة‌الکرسی (۲۰۰ سوره‌هر سوره ۱۲ ایه)
۹ ـ کتب سته (عناوین آنها معلوم‌نیست)

جدول خطبات

۱ ـ خطبتان فی‌ابی شهر . ۲ ـ خطبه فی‌بنغازه ۳ـ خطبه فی کنگان . ۴ ـ خطبه فی عید الفطر. ۵ ـ خطبه فی جده . ۶ ـ خطبه فی مصیبة الحسین . ۷ ـ ثلاث خطب فی طریق مکه

(۱) ـ موسیو نیکلامینویسد که‌کتاب روح‌را مسلمانان در موقع گرفتاری باب درشیراز بچاه انداختند .

علاوه بر صورت فوق که موسیو نیکلا بدست میدهد مطابق تحقیقاتی که خودنگارنده نموده کتب دیگری نیز موجود است که بقلم خود باب نوشته شده و اسامی آنها بقرارزیر است. (۱)

۱ ـ اسماء کلشیی یاچهارشان کتابی است بزرك شامل ۱۹ واحد وهرواحدشامل ۱۹ باب و هر باب به ٤ شان نوشته شده است. ۲ ـ کتاب جزا. ۳ ـ ادله سبعه که هم بعربی نوشته شده و هم بفارسی ـ (۲) ـ ٤ ـ صحیفه مخزونه ـ ٥ ـ صحیفه رضویه ٦ ـ رساله ذهبیه ـ ۷ ـ صحیفه عدلیه ـ ۸ ـ رساله در اثبات نبوت خاصه برای معتمدالدوله ۹ ـ تفسیر سوره والعصر برای امامجمعه اصفهان ـ ۱۰ ـ تفسیر سوره‌حمد ـ ۱۱ ـ کتاب حسنیه ـ ۱۲ ـ دعاء الحروف و زیارتها ۱۳ ـ کتاب القهریه بحاج میرزا اقاسی ۱٤ ـ خلاصة الاسماء ـ ۱٥ ـ تفسیرالهاء ـ ۱٦ ـ تفسیر الواو والصافات ـ ۱۷ ـ تفسیر دائرةالجنة ـ ۱۸ ـ تفسیرالتوحید. ۱۹ ـ تفسیر سورة القدر ـ ۲۰ ـ توقیعات ـ ۲۱ ـ نصوصات راجع بوصایت صبح ازل ـ ۲۲ ـ کتاب زیارات ۲جلد ۲۳ ـ کتاب الفقه ـ ۲٤ ـ کتاب بمحمد شاه ـ ۲٥ ـ کتاب‌الواحد خطاب‌بحروف‌حی ۲٦ ـ مناجاتهای متعدده ـ ۲۷ ـ کتاب عدل هفتصد سوره (۳)

---

(۱) ـ آنچه راکه موسیو نیکلانام میبرد از کتاب الفهرست استخراج نموده و این کتاب درشیراز نوشته شده است بنابراین صورت کتبی که پس ازمهاجرت از شیراز نوشته است در کتاب فهرست دیده نمیشود.

(۲) موسیو نیکلا مینویسد که کتاب ادله سبعه را بفرانسه ترجمه کرده است ولی معلوم‌نیست عربی آنرا ترجمه کرده یافارسیش‌را زیراکه هم بعربی نوشته شده وهم‌بفارسی.

(۳) کتاب عدل دردست نیست و میگویند درموقع گرفتاری باب در شیراز مدعیان درچاه انداختند وپس‌ازآنکه اصحاب اوبیرون‌آوردند قسمت زیادآن خراب شده بود.

فصل سوم

سبک تحریر و انشاء باب

قسمت فارسی یک‌صفحه‌از مقدمه بیان فارسی در توحید

بسم‌الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لمیزل ولایزال‌بوجود کینونیت ذات خود بوده وهست ولم‌یزل ولایزال بعلو ازلیت‌خود متعالی از ادراك کلشیئی بوده و هست.

خاق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی‌الا بعجز کلشیی از عرفان او و تجلی نفرموده بشیی الا بنفس او ـ اذ لم‌یزل‌متعالی بوده ازاقتران بشیی و خلق فرموده کلشیی را بشانیکه کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی، بل متفرد بوده وهست بملیك الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود.

نشناخته است او را هیچ شیی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیی حق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است اورا بملیك مشیت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علومقعد اووخلق فرموده‌آیه معرفت اورا در کنه کلشیئی تا آنکه یقین کنند باینکه او است اول واخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکنند الا بر علو تسبیح اووسمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود و نیست از برای او اخری الابآخریت خود و کلشیی بما قدقدر رفیه اویقد رقد شیی بشیئیته وحقق بانیته وباو بدء فرموده خداوند خلق کلشیی را و باو عود میفرماید خلق کلشیی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه

ذات او از هراسم و وصفی و متعالی بوده کافورساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول ولا یعرف به و او است اخر ولا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن ولا یدرك به و او است اول من یؤمن (بمن یظهره الله) و او است اول من امن بمن ظهر و او است شیئی واحد که خلق کلشیئی بخلق او میشود. و رزق کلشیی برزق او داده میشود و موت کلشئی بموت او ظاهر می شود و حیات کلشئی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشئی به بعث او ظاهر میشود لم یر عین الوجود بمثله لامن قبل ولا من بعد ذلك اسم الهویه و طلعة الربوبیة المستقرة فی ظل وجهة الالوهیه و المستدلة علی سلطان الوحدانیه ولو علمت ان یذوقن کلشیی حبه ماذکرت ذکر نار اذا نها المالم یسجدلها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها والا کل لما یذوقن من حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء و معید.

واو است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلشیی از نفس او خلق فرموده و ایه معرفت ایشانرا در کینونیت کلشیی مستقر فرموده تاآنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول وحی میزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ماسواه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین

قسمت عربی - (یکسوره از کتاب بین الحرمین)

(بسم الله الرحمن الرحیم)

المرا. ذلك الکتاب ذکر من الله فی حکم عبد بدیع و انه لکتاب قد نزل من لدن بقیة الله امام حق قدیم و انه لهو الحق فی السموات و الارض لا یعزب من علمه شیی ولا یحیط بذکره خلق وانه لامام حی عظیم. ان اتبع حکم ما اوحی الیك الان من ربك فان الامر قدقضی و کل فی حشر البدیع لیبعثون. قل اننی انا عبد من بقیة الله قد آمنت بالله و ایاته و ما نزل فی القرآن من عندالله و انه لااله الا هو لشهید علیم. اشهدالله فی ذلك الکتاب بماقد شهد لذاته انه لااله الاهو العزیز القدیم واشهد لمحمد رسول الله (ص)

ماقد شاء الله لنفسه انه لا اله الا هولقوی عزیز. قل انه متفرد فی علم الله عن المثل و کل لدیه من المعدومین. فی کتاب الله لمسطور. و اشهد بعد رسول الله (ص) فی حکم الولایة فی احرف الاحدیة لااله الاالله و کل له مسلمون . و اشهدان اسمائهم فی کتاب الله علی و الحسن و الحسین و علی ومحمد وجعفر و موسی و علی و محمد و علی والحسن ومحمد لمسطور. واشهد ان ماسویهم لدی ذکر قدرتهم لمعدوم. بعد ذکر لموجود و اشهدان فاطمة بنت رسول الله ورقه من الشجرة البیضاء لا اله الاهو قل ایای فاسجدون واشهد لنفسی کل ماشاالله لنفسه لن یحیط بعلم الله احد و کل له خاضعون. و اشهد لابواب کلمه الرحمن لا اله الا هو قل ایای فاشهدون. شهدالله لعبده بماقد احاط علم ربه و کفی بذلك فی الحکم علیك شهیدا. قل یا ایها الملاء ان اسمعوا حکم بقیة الله من لدن عبده علی حکیم. و انه لعبد قدولد فی یوم اول المحرم من سنة ١٢٣٥ - و ان الان یوم النصف من شهر المقدم علی شهر الرجب من سنه ٦١ فی کتاب الله لمسطور و ان ما نزل من یدیه من یوم الاذن الی ذلك الیوم تلك الایات فی کتاب الله لمشهود و ان اول یوم قد نزل الروح علی قلبه قد کان یوم النصف من شهر عین الاول و الی ذلك الیوم الذی قد حرم الله علیکم ایاتنا خسمة عشر شهرا فی کتاب الله لمکتوب. قل کل ما نزل من یدی من دون ما قرات کتاب الله جهرة تلك الایات فی لوح البدع لمحفوظ فویل لکم یا اهل الارض قدجحد بآیاتنا بعض نفس منکم و اناقد حرمنا علی الکل ایاتنا خمس سنین جزاء بما کانوا یکذبون. و ان الله قدبین ایات البدع علی تلك العدة لیعلم الناس من کل ما نزل من یدیه شان ایام قدرته قبل یوم البلوغ فی کتاب الله لمسطور. ولما تم حکم ایام صغره قد اشرك الناس بامره الاان الحکم لله و العزة لعبده فی کل الالواح لمکتوب. و ان بعد حکم الرشد قدقضی من سنه عشر عده و بعد ذلك قد اذن الله له بحکم المستسر لیعلم الناس حکم کلمة الهاء و الواو بعد رشده و استعد وا لیوم ظهور اسم الله الحی القیوم. الا ان ذلك لهو السر القدیم. و ارسلوا الی الذکر فی ایام القعود ورقات العدل من ایمانکم لیستغفر عنکم انه جواد حلیم. فوالذی یعلم حق الایات وان اخذ هذا عنکم اکبر فی کتاب الله من نار جهنم ان کنتم تعلمون ولکن الامر قد قضی ولتفدانا ما علی الارض. لن یقبل الذکر عنکم والله غنی حمید. ان اعملوا یا ایها الملاء ان من

ذلك اليوم قد صعبت على الخاشعين حكمنا . ان اتقوا الله بالعدل و اتلوا آيات الله ربكم لعلكم ترحمون . ان اكتبوا من مداد الذهب كل ما نفصل الان عليكم لعلكم بآيات الله تهتدون . و ان في ايام الله قرائة تلك الايات افضل من كل الاعمال في كتاب الله لمسطور . يا ايها الملاء خذوا حظكم من كتاب الله و لا تتبعوا خطوات الشيطان لعلكم تفلحون و مايحل لاحد ان ياول حرفا من اياتنا الا بحكم مانزل في القران و ثبت بالاخبار ان اسئلو امن عبدنا الذى قدامن بذكرى قبل كل الناس ان كنتم لا تعلمون . قل انى ماكتبت حرفا الا و قد شهد فيه كل ماقد احاط علم الله ان اتقو الله في ذلك الحكم فانه لقسم للموحدين عظيما . و ان كل ما نزل من يدى الذكر يبقى الى يوم القيمه و ما يبدل بحكم الله و كل اليه يرجعون . قل انى ما ادعيت امرا الا وقد نزل في الحديث حكمه ان اقرؤا تلك الاحاديث لعلكم بايات الله لتوقنون . قال الله تعالى في الحديث القدسى ما زال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا اجبته كنت سمعه الذى يسمع به وبصره الذى يبصر به ويده التى يبطش بها اذ ادعانى اجبته و اذا سكت عنى ابتدئه وقال عليه السلام ما من عبد احبنا وزاد في حبنا و اخلص في معرفتنا و سئل مسئلة الا ونفثنا في روعه جوابا لتلك المسئله وفي الكافى سئل الراهب عن موسى بن جعفر عليه السلام قال اخبرنى عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعه و بقى في الهواء منها اربعه على من نزلت تلك الاربعة التى في الهواء ومن يفسرها قال ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره و ينزل عليه مالم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين . ثم قال الراهب فاخبرنى عن الاثنين من تلك الاربعة الاحرف التى في الارض ماهى قال اخبرك بالاربعه كلها . اما اولهن فلااله الاالله وحده لاشريك له باقيا والثانيه محمد رسول الله صلى الله عليه واله مخلصا و الثالثه نحن اهل البيت و الرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول صلى الله عليه واله و رسول الله صلى الله عليه واله من الله بسبب و في الكافى عن ابى عبدالله (ع) قال ان الله تبارك وتعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت و باللفظ غير منطق وبالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفى عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمه تامة على اربعه اجزاء معاليس منها واحد قبل الاخر فاظهر منها ثلثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب منها واحدا و هو الاسم المكنون

المخزون فهذه الاسماء التى ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء اربعة اركان فذلك اثنى عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارى المصور الحى القيوم لاتاخذه سنة ولانوم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلى العظيم المقتدر القادر السلم المؤمن المهيمن المنشئى البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيى المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلثماة وستين اسما فهى نسبة لهذه الاسماء الثلاثه و ذلك قوله تعالى قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن اياما تدعوا فله الاسماء الحسنى و ان الذين يدعون لقاء حجة الله فاولئك هم الكاذبون . قل ان هذا سبيلى بمثل مافصل في تلك الاحاديث وما كذب فوادى لما شاهدت بالعدل والله على كلشى قدير . قل ان اسمى محمد بعد كلمة العلى و ان اسم ابى بعد ذكر محمد كلمة الرضا قد كان في كتاب الله مسطورا . و ان اسم جدى في كتاب الله ابراهيم و ان اسم اباه بعد كلمة نصرالله في القرآن قد كان مكتوبا . و ان ذلك الكتاب ذكر من لدى ليعلم الناس عدة كل ما نزل من يدى الذكر في ايام ربه خمسة عشر شهرا و ماكتب من قبله و ليحفظوه بمثل انفسهم جزاء ليوم كل الى الله يحشرون .

ان اكتبو تلك السورة اول كل كتاب ليعلم الناس ايات الله في كل شان بديع . ان اصبر يا ذكر الله و لاتحزن فان ايامك في ام الكتاب على لدى لمسطور عندالله ربك و اصبر لحكمه فان كلمة التبليغ قد تمت بعد ما قد قضت ولا تحزن على الامر و كلم بى فيكل شان و اكتب في ايام قعودك ما شئت من ايات ربك لايام رجعتنا و قل ان الحمد لله رب العالمين . قد صبرت لوجه الله و رضيت بحكمه ثم فوضت عهدى الى الله انه لا آله الا هو العزيز الحكيم . اللهم انى استغفرك من كل ما نزل من يدى و اشهدك بالتقصير لنفسى من اداء حقك وتبليغ آياتك و اقول من حكمك الحمد لله رب العالمين

خطبه ايست كه بطور حماسه درجواب سائلى نوشته است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذى جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحت واضائت بعدما بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشئت فاستقامت واستنطقت فملاء بها افاق العماء في سماء

اللاهوت وارض الجبروت حتى قام كل بوجوده واستضاء كل بظهوره واستنطق كل ببطونه حيث ما دل نور الا بنوره ولا ذكر لشيى الا بظهوره فسبحان الله موجده رب السموات و الارض عما يصفون.

والحمدلله الذى جعل طراز الواح شمس الازل طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحت واشرقت واستشرقت لمابدعت واخترعت وانشأت واحدثت وعينت وقدرت و فصلت و اقضت و اجلت و احكمت و اقبلت حتى قام تلقاء مدين عز الصمدانيه و خضعت تلقاء مدين جود الربانية و خشعت تلقاء عرش الوحدانيه وسجدت تلقاء عرش الرحمانيه وصعقت وقالت مالى ونور الاشراق مالى وعهد الميثاق مالى ويوم الذى يكشف الساق بالساق مالى و يوم التلاق مالى و ما عملت ايدى رجال النفاق مالى و هذا الكف التراب الملفق بالوثاق و هذه الشئونات الدالة على حكم الطلاق ثم قعدت وتبلبلت وتشهقت وتعرقت وباكت و قالت اين نور الذى ينطق عن شمس الجلال ثم هدى و اين نور الذى تجلى لى و اضحكنى ثم ابكى واين نور الذى اطعمنى من جوع ثم اسقى و اين نور الذى اكرمنى ثم هدى واين نور الذى خلقنى من نطفة ثم جعلها حورية حسنى و اين نور الذى نزل ما فى الصحف الاولى ثم موسى ثم عيسى ثم نزل لمحمد دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى واين نور الذى اهلك قوم عاد و ثمود و نوح و ماكان اظلم و اطغى و اين نور الذى خلق الشعرى و ما ينطق الصبى عن العلى و اين نور الذى قال ما يكذبنى بما رايت ولقد رايه نزلة اخرى ماكذب الفؤاد ما راى افتكذبونه بما اطلع من احكام منظر الاعلى لافوربك علمه شديد القوى و ان سعيه اليوم يرى و ليس له الاما بلغ وسعى و ان اليه المنتهى وان اليه يرجع الاخرى ثم اولى هذا نذير من الافق الكبرى هوالذى يريكم آياته لعل احد منكم يتذكر اويخشى و ان اقل القول هذا فمن اتقى و هدى ام للانسان ما تمنى فلله الاخرة و الاولى قل لمن يصلى فى نار لظى كيف آمنت و هاجرت ثم كذبت و اغوى هذا كتاب لمافى صحف الاولى و لقد ادنيناه كل اياتنا الكبرى فاستكبر و كذب وطغى قل رأيت من قبل باية اخرى ان استكبرت على حكم رب الاعلى لاتسرقوا ثم آتوا بالكلام الاولى مثل ماهذا الفتى ثم يات بماكان هوى ان هذا هو حكم لمن اتقى ثم هدى ولقد كفر هذا ثم مافعل اللات والعزى وان فرعون من قبل لهدانى بشئى ادنى وانتم لتكفرونه ولاتاتون باية كبرى هذا نصيب لمن

اعرض ثم هوى ولقدا لتقى الملتقيان ثم طغى وان افترى قدفعل قرينة الاخرى قل ادخلوا المقابر ثم تنسى ان هذا النار لظى احاط اليوم بانفسكم وانتم اليوم لاتبصرون ولاتخشى ولا يليق بجهدكم ما كتبت امراة انثى و انها لاحدى من القانتات الكبرى وان رجال الاعراف يلغنونكم فى بكرة وضحى وان هذا آية من اياتنا الكبرى قل ان العاقبة للمتقين ولمن اتقى من نار تلظى قل رب كانهم بنات انثى لايقدرون ان ياتوا بايات كبرى ثم استقامت وقالت يارب العلى والثرى فاحكم لمن كذب وطغى وارنى من اياتك الكبرى فان طير الفواد قد تغرد على اغصان شجرة الطوبى وان بلبل نور الجلال قد تغنى بما لايفنى فسبحان الله رب العلى والثرى كان طيور العماء تغردن و استكفن فى جو الهواء اليوم الذى انشق الارض ثم السماء طوى ثم تنفست واستفادت وتفرقت واجتمعت وقالت ان اليوم قدقاموا كل ذى الاسطاط بعد صيصيتهم بالاسطاط و ان هذه شقشقة انحدرت لصيصيتهم واذا قاموا بحكم الفراق وينسوا يوم الذى يكشف الساق بالساق و يعرضوا من تلك الكلمات النازلة من مكفهرات سماء الاشراق وكفى فى يوم الوثاق عهدالله فى يوم الميثاق واعوذ بالله رب الفلق من كل ما فتق بين الشقاق والنفاق واستعين بالله فيما استطعت وتكعبت وملات بها الافاق ولقد نزل بى كتاب من الوافد الى نور الفؤاد وسئل من حكم الجواد عن ذوى الاسرار والاشهاد بما اراد الله فى اسرار المعاد وانا اذا انزل فى قلم المداد ماشاء الله رب الغيب والاشهاد وان هذا لكتاب قد اقتدى بمانزل من قلم الجواد ياذكرالله العلى سلام الله عليك ها انا اذا واقف ببابك سائل من جناب عزك بان السيد العالم والحبر العلى كاظم عليه السلام قال ان سياتى زمان يقرء الحمد لله رب العالمين بكسرة الهمزة والراء و يكون ذلك صحيحا اسألك ان تعلمنى شيئا من تاويل هذا الكلام و تطفح على رشحا من هذا البحر القمقام وتطفى سراج عقلى و تطلع صبح فوادى وتنثر نظمى ويكون عاليها سافلها.

ياايها الخليل قرب الى فان منادى الجليل فى النار الخليل ينادى بالرحيل فى غياهب ذلك السبيل بتلك الحجج البالغة فى هذا الدليل فاستعد لماار يدان اسقيناك من ماء السبيل ودع القال من اهل المقال فان سر المآل هو صرف الجلال بعد كشف قناع الجمال من ذوى الجلال فان ذلك لهو الكمال للمسبحين الكروبيين فى سماء الاعتدال و المهللين المقدسين فوق قلل الجبال وان الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال و اغرق نفسه فى بحر الضلال

ويسكن فى ظل تلك الظلال التى احاطت اليوم كل الرجال وان الله فى سلسلة الخدود
يفكهم بماطلبوا بانفسهم تلك السلاسل والاغلال عصمنا الله بمحمد واله من تلك السلاسل
فى منقطعة الزوال ثم فى الغدو والاصال فاعرف ياايها السائل من سبحات ايات الجلال فان
الله ربك ذو الجلال والجمال قدنزل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كل
الحروف الى نقطة الجلال فيه بحد سواء وان لكل نصيبا منه يعرف رجال الجلال منه ما
لايدركه رجال القيل و القال وان انت تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنبتة
من شجرة الجلال فيقولون ماسمعنا بهذا فى حكم ان هذا الاضلال قتلهم الله بما لايدركون
تغرد هذا البلبل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء والمال و لكن لما انت اهل
لذلك الحال ارشحناك ماشئت من يم الجلال لما سئلت من اعراب كلمة الحمد لله رب
العالمين فيما فصل من قبل كاظم بعد احمد صلوات الله عليهما من سبحات دلائل الجمال و
انت ان كشفت السبحات والاشارات وادخلت روحك فى ذلك البيت المآل يصح ان تقول
الحمدلله رب العالمين بمثل الله نور السموات والارض لان فى لجة الاحديه ليس مقام الافتراق
ولا تقدران ترفع حرفا على اسم الله وتكسره بمثل لجة اهل الاقتراق بل الحمد اسم ثم الله
اسم ثم الرب اسم ثم العالمين اسم لله خالق الاسماء والجلال ويصح فى ذلك المقام بالرفع و
النصب والكسر لان كل الجهات كان اسمائه وكل الاعراب كان صفاته ولكن بشرط ان
لاترى الكسر غير النصب ولا النصب غير الرفع ولا كلمة الاول الا نفس كلمة الاخر لان اشراق
النور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحد الاستواء من دون حد الانشاء ولكن
اليوم لن يصح لك ان تقرء بمثل ماالقيناك لان له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره وان قرأت لايقبل
الله عنك لان تلك الكلمة من القرآن الان مقتول بمثل نفوس الائمه عليهم السلام ولذا قدم
حرف اللام و ينكسر الكلمة وانها تترقى اذا رجعوا ال الله سلام الله عليهم هنالك يامرون الناس
فى الاعراب مايشائون وماهم ان يشائوا الا ان يشاء الله وان ذلك حكم من لجة الجلال ولايعرف
منه اهل القيل والقال الا كلمة الضلال وانك اذانزلت الاية من ذلك المقام تجرى عليها
الاحكام بما احاط علم الله ان قلت فى اول يوم الرجعه كلها مرفوع او منصوب او مكسور
لقلت حق وان قلت كلمة مرفوع ثم كلمة منصوب لقلت حق و ان قلت بمثل الاعراب
اليوم لقلت حق وان قلت بمثل ماذكر الكاظم عليه السلام لحق وان دليله رشح من ماء

ذلك الطمطام الذاخر المجرى عن تحت جبل الازل و ان على محاريب اهل الجدال
دلائل يعرفونها فمنها آية من القران ومامن دابة فى الارض ولا طاير يطير بجناحيه الاامم
امثالكم ما فرطنا فى الكتاب من شيئى ثم الى و بهم يحشرون وان منها نحن عن رسول الله
صلى الله حيث قال وقوله الحق فوق كل حسنة حسنة حتى احبنا فاذا احبنا ليس فوقها حسنة
ومنها دليل من العقل بان الله قد خلق الكل لامره و ماكان لفيضه من نفاد ومنها من
الافاق حيث ترى يترقى الكل بماشاء و كذلك فى الانفس كماترى بان هذا العبد ترقى فى
سلسلة الشيعه بمالايدركها احد من اهل الحقيقة حيث يتكلم فيما يشاء بلحن الفرقان
من دون تعطيل ولازوال وان ذلك من فضل الله على ولكن اكثر الناس لايشكرون وان ما
اعطيناك هذه شقشقة انحدرت ثم قرت و صيصية ارتفعت ثم رجعت و لايعرف الفلسفيون
منها الاسفسطة سفسطه و لاالاشراقيون منها الا فلسفة فلسفه بان اليوم انهم لايقدرون ان
يعارجوا الى معراج الحقايق ولا يدركون كلمات الدقايق لان ايات الله قد ظهرت قل
قوموا يااولى الاسطاط بكل صيصيتكم ثم يااولى القسطاس بكل قوتكم فان طير العماء
يقول فى الجو هل من مبارز يبارزنى بايات بينات من كتاب الله وهل من ذى صيصية يعادلنى
بتلك المناجات العاليات من فضل الله وهل من ذى قدرة يقاوم معى و يعجزنى باتيان مثل
تلك الكلمات الطيبات من حكم الله وهل من ذى قوة يقعد بين يدى ويجرى من قلمه بلاسكون
بمثل ما يجرى من خزاين الله من مداد قلمى المكفوفات بمثل تلك البحور المسجورات
فى ايات ظهورات البالغات ومثل تلك القلازم المكفوفات فى مناجات الزاكيات ومثل تلك
اليمايم الثجاجات فى تلك الخطبات الوافيات و مثل تلك الانهار المملوات فى تلك
الكلمات بالاشارات الحقايق والايات الدقايق والمقامات الرقايق والعلامات الشوارق فاين
المخلصون فى تلقاء يم الجلال واين الموحدون القائمون فى تلقاء مدين الجمال و اين
المنقطعون الى لجة الانصال واين السالكون فى لجة الانفصال و اين العرفاء البالغون
الى ذروة الاعتدال واين الطالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال واين المستضعفون
الباكون لماوعد الله فى يوم المال واين المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد والاغلال
ثم اين الاشراقيون من حكماء العدل والكمال واين الفلسفيون من علماء القيل والقال و
اين المجتهدون الجاهدون بالدلائل والبرهان واين المدقون فى اشارات الحقايق والاعيان

و ابن الشجاعون فی مقام العلم والایمان و ابن الناظرون الی حقایق الامکان و ابن الصیصیون الذین یقومون بکل قوتهم اذا طلعت بینات الانسان وابن الشقشقیون الذین یجادلون فی الایات الرحمن فاین الشمس والقمر لایختفیان فی الحسبان لم لاتبارزون لم لا ترکبون لم لاتصلحون لم لاتستعدون لم لاتلبسون عمل الداود فی الحدید لم لاتخرجون اسیافکم من وراء قلوبکم زبر الحدید لم لاتقاتلون فی میدان الجدال لم لاتقرئون رجائزکم بمثل هذا الفتی القائم الراکب علی فرس الاستدلال لم لاتنطقون عن الجلال بالجلال فی الجلال الی الجلال لم لا ترمیون برمی الایات من الجلال لم لاتقتلون انفسکم ولا تعتذرون ولا تومنون ولا تتفکرون ولا تتعقلون ولا تشعرون ولا تهتدون الی سبیلا یا الهی انت تعلم موقفی فی میدان الجدال بایات الجلال وقدضاق صدری علی الفرس واشهدنی ثم ان ثقل الحدید وآلات الحرب عجزتنی ولم یبارزنی الی الان احد من خلقك فقرب یارب لقائك فانهم اموات و ان کانوا یحیون لیوقنون و انك تعلم انی لعلی یقین من فضلك ورحمتك وانك انت خیر الفاصلین .

فیا ایها السائل الخلیل و المعتمد المعتدل الجلیل بلغ الی الکل ذلك الرجز من نفسی لعل الناس یتذکرون فیه وفیه یتفکرون ویعقلون وانی لاعلم ان الیوم لایقدر ان یبارزنی احد لامن الموحدین المخلصین ولا من المنقطعین البالغین ولامن السابقین الاولین ولا من المهاجرین الاخرین ولامن الاشراقیین الکملین ولامن الفلسفیین المجاهدین ولا من العرباء الیمانیین ولامن فصحاء الحجازیین ولامن المغرب عباد البحریون ولامن المشرق عباد البریون ولامن شطر الیمین عباد الصادقون المسلمون ولامن شطر الشمال عباد المفترون المکذبون ولااحد من اولی الالباب المستصیصیون ولامن اولی الابصار المتشقشقیون ولاالساکنون فی لجة الافریدوس ولا المتعارجون الی سماء القدوس ولاالمتنعمون فی الحیوة الدنیا بالاء الفردوس ولاالمستطیعون من اولی الیأس والجرسوم ولاالمکیون ولاالمدینون و لاالبصریون ولاالشامیون ولاالقسطنطنیون ولاالترکیون ولاالرومیون و لاالعراقیون ولاالفارسیون ولااحد من السبایین فوق الارض وان قال احد ان ذلك حکم لم یطابق حکم الاولین قل هات برهانك والالکنت من الکاذبین فورب السماء والارض انی کلماقلت وکتبت شاهدت بفوادی بمثل علم الیقین وان الناس لو یسلکون الی الله ویجادلون فی ایات الله و یبارزون

فی سبیل الله لیسیرون فی مقام انفسهم ولایقدران یرقی الی الیوم طیر احد وانی لاحب ان اقبل بجسدی رمی حق من المبارزین ولکن الی الان لم یرم الی احد شیئا و ان البعد کان الناس بمثل حکم قبل فویل للذین یفترون ویکذبون ولایشعرون ولقد نزلت فی جواب ما سئلت من نفسی شقشقة من شقشقات العظمی وصیصیة من صیصیات الکبری لیکون حجة لمن فی السموات والارض ولایقول احد لو عرفنی هذا الفتی دلالة من بیناته لاقوم معه و کنت من الغالبین .

بلغ ذلك الجواب الی الکل فان السبیل لاینحذر عن الدلیل ولا الطیر لا یرقی الی السبیل وانالله وانا الی ربنا المنقلبون سبحان ربك رب العزة عمایصفون وسلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین .

(یکی از مناجاتهای مستخرجه از صحیفه مخزونه .)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی هو کائن قبل کلشیئی ولایکون معه شیئی و کان موجوداحین لاوجود لشیئی عنده الذی قدقصرت افئدة العارفین عن معرفة ادنی آیة وصفة من علامات عزته وعجزت عقول الموحدین عن درك ادنی ایة من ایات قدرته فسبحانك یاالهی کلت الالسن عن تمجید مقدوراتك فکیف یمکن مجد قدرتك وعجزت الافهام عن کنه معرفة شیئی من خلقك فکیف یمکن معرفة نفسك فبتعریفك لنفسی قدعرفتك بان لاتعرف بماسواك وبابداعك الخلق لامن شیئی عرفتك بان لاسبیل لاحد فی معرفة کنهك .

انت الله الذی لا اله الاانت لا یعلم احد کیف انت الا انت وحدك لا شریك لك انت الله لمتزل کنت ولم یك عندك شئی و انت الله کائن لم تزل ولم یك فی رتبتك شیئی فکل معترف بالعجز یاالهی کماانت تعرف نفسك فقدرتك المبتدعه معروفة لدی المکنات اختراعك المحدثه موصوفة عندالاشارات سبحانك تقدست نفسك من ان یعرفك احد من خلقك کماانت اهله ومستحقه . فسبحانك ابداعك لامن شیئی حجبت الاشیاء عن معرفتك واختراعك الخلق بماهم علیه شهدت الانعدام لدی وصفك . فسبحانك یاالهی قد عجزت النفوس عن تمجیدك وقد قصرت العقول عن تحمیدك . فیاالهی اشهدلدیك بانك المعروف بالایات و الموصوف بالعلامات فبایجادك انفسنا اعترفت لدیك بانك المتقدس عن وصفنا وبانشائك اوصافنا الك

اشهدك بانك المنزه عن معرفتنا فياالهى هب لى كمال الصعود اليك وانجذبنى بنفحات قدسك لديك . حتى قد خرقت الاحجاب نورالانجذاب و اضمحلت مساكن الانفصال بالورود الى مقاعد الاتصال ورقت احجاب الرقايق التى امنعتنى عن الورود فى بيت الجلال لان ادخل عليك واقوم عندك واعترف لك بماتصف لى نفسك بانك انت الله لا الٰه انت الفرد الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن لك ولد ولاشريك لك ولا ولى من الذل وانت الله رب العالمين واشهد بان كل ما سواك خلقك وفى قبضتك ولا لاحد بسط ولا قبض الا بمشيتك انت السلطان القديم والملك العظيم لاتعجز فى قدرتك شيئا ولاشيئى الا بمشيتك و كل معترفة بالعبودية والتقصير ومامن شيئى الا يسبح بحمدك فاسئلك اللهم بجلال وجهك الكريم وبعظمة اسمك القديم ان لا تحرمنى عن نفحات شئون ايامك التى انت محدثها ومنشئها ولا تمهلنى الى ايامك التى تقول خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه فاقسمك اللهم بحقك ان تجعلنى من الفائزين بقربك واللائذين بجنابك وان تدعونى سرا لكل ماتحب فى سبيل محبتك حتى قدعملت لك جهرا واجعلنى من الذين تناديهم من وراء الحجبات لتوحيدك وطرق مرضاتك فاجابوك و تلاحظهم بنظرة وجهك فيشهقون من سطوتك وتدعوهم لمحبتك فيقبلون بكلهم اليك . فياالهى فلك المجد والبهاء والعظمة والثناء والكبرياء والجلال تعطى الملك من تشاء وتمنع الملك عمن تشاء ولا اله الا انت الغنى المتعال انت الذى تقيم الابداع ومن فيها بلا من شيئى محض ولاينبغى لك الا انت وما سواك مردود عندك ومعدوم عند نفسك لاصف نفسك الا بماتصف فى محكم كتابك كماتقول لاتدر كه الابصار وهو يدرك الابصار و هواللطيف الخبير . فسبحانك يا الهى لاتحوى بادنى آيتك خواطر الافكار ولاغوامض الانظار انت الله لااله الا انت اشهد ان وصفك نفسك لامن تغير ولاوصف لما سواك لديك ولاوصف منك لديهم سبحانك تقدست نفسك عن وصف ما سواك لانهم لايعرفون حق وصفيتك ولا يدركون كنه ذاتيتك انت الاجل من ان توصف بخلقك اوان تعرف بغيرك عرفتك ياالهى بما تعرفنى نفسك ولو لاتعريفك ماعرفتك وعبدتك بما تدعونني اليك و لولا دعوتك ماعبدتك سبحانك ياالهى قدعظم تقصيرى و قد كبر عصيانى فياسواتاه من احوالى لديك ماعرفتك كماتعرفنى نفسك وما عبدتك كما تدعونني اليك وما اطعتك كما تلهمنى سبيل محبتك فياالهى بعزتك حقك

اجل واعظم من ان يقوم به احد لن يعرفك حق العرفان شيئى ولن يعبدك حق العبادة عبد حجتك ياالهى بالغة اجل من ان توصف بكنهها ونعمائك اكثر من ان تحصى باسرها فاسئلك اللهم يامولاى بجودك وقوائم عز عرشك ان ترحم هذه النفوس الذليلة التى لاتقدرن فى الدنيا الفانية بشئى من مكروهها فكيف تقدر بعذاب اخرتك التى قدتحققت من عدلك وتذوتت من سخطك ولازوال لها فياالهى وسيدى ومولاى قداستشفعت بك الى نفسك وقدهربت من عدلك الى فضلك ولذت بك و بالذين لم يغفلوا عن صراطك لمحة عين و خلقت الخلق بهم جودا وفضلا فاسئلك اللهم ان تصلى على محمد وال محمد كما انت اهله ومستحقه وان تدخلنى فى حصن توحيدك وولاية من تحب من خلقك الذين قدجعلتهم ولاة امرك و خزنة علمك وحفظة سرك وتراجمة وحيك واركان توحيدك وشهدائك على خلقك فصل اللهم عليهم كماقد اظهروا توحيدك و عدلك وقد بلغوا عبادك عما يلزمهم فى سبيل محبتك و رضاك ورضوا بقتل نفوسهم لاعزاز كلمة توحيدك فصل وسلم اللهم عليهم كما يستحقون. وعذب اللهم اعدائهم كما يعملون وسيعلم الذين ظلموا ان ماويهم النار ومالهم من ظهير ياالهى وربى. ومولاى استغفرك عن كل لذة بغير حبك ومن كل راحة بغير قربك من كل سرور بغير رضاك ومن كل بقاء بغير انسك اشهد ياالهى لديك بانك من علو نفسك الذى لاينال اليك شيئى جعلت محمدا واله صلواتك عليهم محال معرفتك ومعادن كلماتك واركان عظمتك ومواضع امرك لئلايفوت عن شيئى شيئى من عرفان ذاتيتك واثبات وحدانيتك وتستشعر الانفس بانك انت الله لااله الا انت ليس كمثلك شيئى و اليك المصير فاعترف يا الهى لديك بما تشاء فيهم من قدرتك ولايعلم ذاتيتهم سواك لانهم لايدلون الا لك وحدك لاشريك لك استغفرك ياالهى عماقد قصرت نفسى فى معرفتهم وعماتحب من اهل محبتك اليهم واتوب اليك عما يحيط علمك وانا بعزتك من النادمين عما يبغض اوليائك والراجعين الى محل الذى استقامه احبائك فيا الهى بعزتك لاتبتلينى فى مواضع الامتحان وسددنى بالهامك فى مواقع الاغفال انك انت الله الذى قد كنت قديرا على ماتشاء لاراد لمشيتك ولا مرد لارادتك فاسئلك ان تصلى على محمد وآله كما انت اهله انك اهل التقوى واهل المغفرة والحمدلله رب العالمين

فصل چهارم

مختصری از استدلالات بـاب در اثبات آئین خود بفارسی

قسمتی از دلائل سبعه

بسم الله الا فرد الا فرد

الحمدلله الذی لااله الاهو الا فرد الافرد وانما البهاء من الله علی من یظهره الله ثم ادلائه لمیزل ولایزال •

و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هر گاه خواسته شود مفصل ذکر ادله دراثبات ظهور گردد الواح اکوانیه وامکانیه نتواند تحمل نمود ولی ساذج کلام وجوهر مرام آنکه شبهه ای نبوده و نیست که خداوند لم یزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده ولایزال باسترفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته است اورا هیچ شیئی حق شناختن و ستایش ننموده اورا هیچ شیئی حق ستایش نمودن مقدس بوده از کل اسماء ومنزه بوده از کل امثال و کل باو معروف میگردد واو اجل ازآن است که معروف بغیر گردد واز برای خلق او اولی نبوده وآخری نخواهد بود که تعطیل درفیض لازم آیـد بعدد آنچه ممکن است در امکان از عـدد خلق ارسال رسل وانزال کتب فرموده و خواهد فرمود •

هر گاه در بحر اسماء سائری که کل بالله معروف استو اواجل است که بخلق خود معروف گردد یا بعباد خود موصوف شود •

هرشیئی که می بینی خلق شده بمشیت او چگونه دلیل باشد بروحدانیت حضرت او وجود او بنفسه دلیل است بروحدانیت خود ووجود کل شیئی بنفسه دلیل است برابنکه اوخلق اواست این است دلیل حکمت نزد سیار بحر حقیقت •

وهر گاه دربحر خلق سائری بدانکه مثل ذکر اول که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است که خداوندعزوجل اورا خلق فرموده بقدرت مستطیله خود وازاول لااول له در هرظهوری اورا ظاهر فرموده بمشیت خود والی آخر الذی لا آخرله اورا ظاهرخواهد

فرمود باراده خود •

وبدانکه مثل اومثل شمس است اگربما لانهایه طلوع نماید یك شمس زیاده نبوده ونیست واگربمالا نهایه غروب کند یك شمس زیاده نبوده ونیست اوست که در کل رسل ظاهر بوده واوست که درکل کتب ناطق بوده اولی ازبرای او نبوده زیراکه اول باو اول می گردد وآخری از برای او نبوده زیرا که آخر باو آخر میگردد واوست در این دوره بدیع اول که حال الف سیزدهم است بنقطه بیان معروف وببدیع اول دریوم اووبنوح دریوم او و بابراهیم دریوم اووبه موسی دریوم اووبعیسی دریوم اووبمحمد رسول الله دریوم او وبنقطه بیان دریوم او وبمن یظهره الله دریوم اووبمن یظهر من بعد من یظهره الله دریوم او ومعروف بوده واین است سرقول رسول الله ازقبل - اما النبیون فانا - زیرا که ظاهر در کل شمس واحد بوده وهست و این است معنی حدیث که در حق حجت علیه السلام ذکر شده قال الصادق علیه السلام انه یقول یامعشر الخلایق الاومن اراد ان ینظر الی بدیع الاول ویذکر واحدا واحدا من الانبیاء الی محمد فلینظر الی ونمیفرماید فلینظر الی هذا - زیرا که آنچه رسل آن رسل بوده درآن است وآنچه کتب بان کتب شده ازآن است •

ساذج کلام آنکه خداوند عزوجل از حکمت بالغه خود درظهور محمد رسول الله حجت را فرقان قرار داده و آن موهبة بوده که درحق هیچ امتی قبل از محمد رسول الله نشده که آیه ازکتاب الله حجت باشد بر کل ماعلی الارض وعجز کل را برساند واثبات قدرت الهی را نماید واز یوم نزول فرقان تایوم ظهور نقطه بیان هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید تا آنکه کل باین حجة مربی شده تا آنکـه مستعد ظهور شمس حقیقت گردند و آنچه غیرازاین حجة ذکر شود بقول خود ایشان کتاب اعظمتر است و اعظم کفایت ازدون اعظم میکند وذکر دون آن مثمر نیست نزد حکیم بصیراین دروقتی است که ترا واگذارم برآنچه شنیدهٔ ومدارا کنم باتو دراستدلال والا این ثابت وظاهر غیراین را ثابت کن و گمان مکن که این کفایت ازکل معجزات نمیکند نه والله کفایت از کل معجزات نموده و خواهد نمود وهفت دلیل محکم ترا تعلیم نموده دراین باب که هریك بنفسه کافی است برحجیت نزد منصف •

اول آنکه اگرآیات قرآنی اعظم تراز معجزات کل انبیاء نبوده چگونه باین نسخ

شده کتب آنهاو این باقیمانده واین دلیلی‌است محکم ومتقن بر اینکه این حجة اعظم از عصای موسی و امثال آن ازحجة های جسدیه بوده و هست .

دلیل ثانی-آنکه بدینی که الان متدین بان هستی مفری‌نیست از برای تو بحکم قرآن که بگوئی غیرالله قادر نیست بر انزال ایه و حال که می‌بینی مفری‌نیست از برای تو که بگوئی من عندالله هست که اگر از نزد خلق ممکن بود درطول هزار ودویست و هفتاد سال احدی ایه‌ای اتیان نموده بودو حال آنکه دیدی عجز کل راو ببین فضل الهی‌را که چقدر کامل بوده بر کل اهل فرقان که کل‌ابواب‌شبهات را خداوند عزوجل برایشان مسدود فرموده که درحین مشاهده آیات بدین خود خطورمن‌عند غیرالله رانمایندزیرا که نازل فرموده قادر نیست کسیکه اتیان بحدیثی نماید واگر مؤمن وموقن است باین حکم برقلبش خطور نمیتوان داد که ایات بیان من عند غیرالله است بلکه قلم‌درست نمی گردد درمقام اتیان زیرا کـه بدین خود ممکن نیست چه‌جای‌آنکه العیاذ بالله‌دون یقین یاجحد ازاوظاهر شود .

قسم بذات مقدس الهی جل‌وعز که فضل الهی درحق مؤمنین بقران بغایت کمال بود که اگر احدی تدبر درحجیت فرقان مینمود خطور دون ایمان درنزد ظهوریك آیه از ایات بیان نمینمود چگونه آنکه شك کند یااظهار دون یقین نمایدانصاف‌بده که‌چه فرق است از یومی که خود را شناخته‌ای وبدین خود متدین شده بحجیت‌فرقان با وقتیکه نظر دربیان نمودی ومتدین نشدی شبهه‌ای نیست که توپیغمبر رانديدهٔ‌ومعجزهٔ غیرازاین قران نمیبینی .

اگر لاعن شعورداخل دین‌خود شده‌ای‌چرا‌شده‌ای واگر بر بصیرت شدهٔ چه‌فرق است مابین وقتیکه قران رادیدی ویقین بعجزکل نمودی ومتدین شدی بدین رسول‌الله با وقتیکه بیان رانظر نمودی ومتیقن نشدی آیا از برای تو حجتی عندالله‌خواهد بود.

خداوند ازتو سئوال میفرماید که بچه‌چیز داخل دین اسلام شدی غیراز آنکه بگوئی بفرقان هیچ دلیل دیگر نماندهٔ بهمین خداوند اثبات حجت میفرماید بر تو وهمین قسم که درنزد کتاب رسول الله متدین بدین اوشدی برتو بود که در نزد کتاب نقطه بیان‌متدین‌بدین‌حق‌شوی زیرا که تورسول‌الله راندیده‌ای وبنفس کتاب متدین‌شدی

همین قسم که آیات بیان را دیدی بهمان حجة که متدین بدین فرقان شده ای‌برتوهست که مؤمن‌بان آیـات شوی وهیچ رسولی راخداوندعالم نفرستاده که کتبی که از قبل او نشر میکند بنفسه حجة باشد واین مخصوص است بنقطه بیان که اگر کتابی بشان آیات بیکی از مؤمنین بفرقان نویسد یاغیر از آن حجة بنفس کتاب تام و بالغ میگردد بمشاهده یك‌آیه ازآیات آن اگر ناظرمستعقل‌ومستبصرباشد والامحل حکم نبوده‌ونیست زیرا که دراکثر مواطن خداوند فرموده براینکه آیات ازبرای قومی است که‌ایمان میاورند وتعقل میکنند نه ازبرای اکثر خلق که درحد لاشیئی بوده‌واین دو دلیل‌است ازدلائل سبعه که بیکی اثبات نمودم که نفس آیات اعظمتر است ازکل معجزات نبیین و بثانی آنکه غیر الله قادر نیست برانزال آیه .

وببین که چگونه خداوندامتحان میفرمایدخلق رااگر بنقطه بیان‌عطافرموده بود بمثل آنچه بموسی‌عطا فرموده‌بودچه‌بسا احدی ازمؤمنین‌بفرقان محتجب نمیماند ومؤمن میشد و حال که خداوند اعظم از آنرا عطا فرموده بدلیل دین کل مسلمین که ثابت و مبرهن است چقدر خلق تمحیص شده و در فتنه بیرون رفته و این نیست الا از عدم تفکر وتبصردردین‌خود والادرحین رؤیت یك آیه یا استماع ان اعظمتر بوده ازمعجزات کل‌نبیین .

دلیل ثالث-آنکه اثبات قدرت دراین آیات ظاهرمیگردد بنحو یقانه غیرآن وتصور نکنی که این امریست سهل کـه این خلقی است اعجب از خلق سموات وارض و ما بینهـما .

نظر کن‌حروف هجائیه‌را کـه کـل خلق بان تکلم مینمایند خداوندعزوجل اورا بشانی از نفس امی‌ظاهر فرمود کـه کل‌ما علی الارض از اتیان بمثل او بر فطرت عاجز میگردند واین نیست‌الاصرف ظهور قدرت ومحض بروز عظمت ولی چون اکثرخلق‌در عالم حدند مستشعر بعظمت آیات و جلالت آنها نمیشوند چه بسا بشئون حدیه مستقر میشوند وباین دلیل متقن‌وحجت مبرهن که باقی است الی یوم القیمه مستبصرنمیشوند

دلیل رابع ـ آنکه نفس آیات کتاب بنفسه کـفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه برکسیکه مؤمن بفرقان است مفری نیست الا براقرار بکفایت آن‌چنانچه

خداوند نازل فرموده درسوره عنکبوت ـ اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة وذکری لقوم یؤمنون.

و در قران دراکثر موارد ذشده چیزهائیکه طلب مینمودند از رسول‌الله(ص) با هوای خود چنانچه ناطق است تنزیل در سوره بنی اسرائیل ـ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا اوتکون لك جنة من نخیل وعنب وتفجر الانهار خلالها تفجیرا اوتسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتاتی بالله والملائکة قبیلا اویکون لك بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرءه قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا.

حال انصاف‌ده ان‌عرب چنین تکلم کرد وتوچیز دیگری میخواهی بهوای نفست چه فرق است مابین تو او اگر قدری تامل کنی بر عبد است که آنچه را خداوند حجت قرارمیدهد براو مستدل شود نه آنچه دلخواه اوباشد و اگر حکایت دلخواه بود احدی روی ارض کافر نمیماند زیرا که هرامتی که مأمول آنها در نزد رسول‌الله ظاهر میشد ایمان میاوردند.

پناه بربخدابراینکه دلیل قراردهی چیزبرابهوای خود بلکه دلیل قرارده چیزی راکه خداوند اورا دلیل قرار داده وتو ایمان میاوری بخداوند از برای رضای او چگونه می خواهی دلیل ایمانت قراردهی چیزبرا که رضای اونبوده ونیست چنانکه درقرآن تحذیر شده عبادیکه ایمان بایات نمیآورند چنانچه نازل فرموده خداوند در سوره نحل ـ ان الذین لایؤمنون بآیات الله لایهدیهم الله ولهم عذاب الیم. انما یفتری الکذب الذین لایومنون بایات الله واولئك هم الکافرون.

درهرظهورمستبصر باش که اینجا است که اغلب خلق ازصراط میلغزند وازجنت ایمان داخل ناردون ایمان میگردند وبدانکه همینقدر که حجتی ثابت شد من عندالله هست کفایت میکند در حجیت چنانچه خداوند ازلسان موسی در قران نازل فرموده ولقد جئناك بآیة من ربك و السلام علی من اتبع الهدی

اگر حجة موسی وهرون بر فرعون بیك آیه بالغ نمی شد خداوند این نوع نازل نمیفرمود.

پس بدانکه آیه واحده کفایت درحجیت میکند.

دلیل خامس ـ خداوند درفرقان برحقیت رسول‌الله(ص) بغیر ازآیات استدلال بچیز دیگر نفرموده چنانچه نازل فرموده قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لایاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا.

و اگر این معجزاتی که الان در کتب نقل میکنند هرگاه نزد خداوند شانی از برای آنها میبود استدلال بر حقیت رسول‌الله بانها میفرمود واگر هم جائی ذکر فرموده قصد الهی استدلال نبوده مثل ـ اقتربت الساعة و انشق القمر.

ومرادرا خداوند میداندکه چنانچه ـ لایعلم تاویله الاالله والراسخون فی العلم ـ ناطق است بتنزیل.

دلیل سادس ـ آنکه بدلیل عقل باتوتکلم مینمایم.

آیا امروز اگر کسی خواهد داخل دین اسلام شود حجة الهی براوبالغ هست یانه؟ اگر گوئی نیست چگونه بعد ازموت خداوندا ورا عذاب میفرماید و درحال حیات حکم غیراسلام براومیشود واگر گوئی هست بچه چیز است؟ اگر بآنچه نقل میکنی که اومیشنود بمحض کلام بران حجت نمیگردد واگر گوئی بفرقان این دلیلی است متقن ومبرهن حال نظر نموده درظهور بیان که اهل فرقان همین قسم که بریکی ازخلاف مذهب خود استدلال مینمایند اگر برنفس خود نموده بودند یکنفر محتجب نمانده بود و کل نجات یافته بودند درروز قیامت.

و اگر گوید نفس نصرانی که من قران را نمیفهمم چگونه بر من حجت می گردد ازآن مسموع نبوده مثل آنکه عبادیکه در فرقان میگویند ما فصاحت آیات بیانرا نمیفهمیم که برما حجت گردد همان نفس که این را میگوید بگوباوایشخص عامی تو بچه چیز دردین اسلام متدین شده؟ پیغمبری که ندیدهٔ معجزهٔ که ندیده اگر لاعن‌شعور شدی چرا شدی و اگر بحجیت فرقان شدی براینکه شنیدی از ارباب علم و ایقان که اعتراف بعجز نمودند یااینکه بمحض حب فطرت در نزد استماع ذکر الله خاشع و خاضع شدی که یکی از علائم اکبر حب و عرفان است که حجت تومتقن‌بوده وهست و همین قسم که قبل میگوئی درنفس خود دربیان هم بگوبنفس خود.

دلیل سابع - باعتقاد کل خداوند عالم بهرشیئی بوده وهست وقادر برهرشیئی بوده و خواهد بود و بعد از آنکه نفسی نسبت داد خودرا بآن که من از قبل اوحجتم و اظهار بینه نمود و خداوند جل و عز در مقام ابطال اوکسی را ظاهر نفرموده دلیل است بر آنکه من عندالله بوده و محبوب خداوند اثبات آن بوده و همینقدر که راضی شد و بعد از قدرت او اظهار فرمود دلیل است بر اینکه از قبل او بوده و نزد او مرضی بوده و ترا وصیت می کنم در بیان که در نزد هر ظهوری بدلیل آن ظهور در مقام احتجاج برائی نه بر غیر آن که از دون سبیل حیا و مروت بوده مثلا رسول خدا اثبات نبوت خودرا خواست که بایات الله فرماید اگر مرد میدانی تو هم در مقام تقابل اظهار آیه کن و الا بشئون دیگر که او با تو در مقام استدلال نیست که تو در مقام استدلال غیر آن بر آئی •

اینهمه قصاید که اعراب در اول ظهور رسول الله گفته اند آیا ثمری بخشید اگر آنها میخواستند که در مقام تقابل بر آیند بر آنها بود که بر همان شأن آیات تکلم نمایند نه بنحو قصائد و در هرظهور این امر را مراقب باش که غیر از این سبیل صاحبان طلب و عقل نبوده و نخواهد بود و آخر پشیمانی می آورد زیرا که آن حجت میماند و آنکه در مقام تقابل برآمده بغیرآن حجت چونکه از شأن خلق است و کل از آن عاجز نمیشوند فانی میشود و حجةالله میماند و نفعی در تقابل آن از برای آن بهم نمیرسد و بدانکه غیر از این سبیل دلیل بر تقابل نبوده و نیست و اگر حبس دلیل غیر حجت شود یوسف نبی الله مسجون شد در نبیین و موسی بن جعفر علیه السلام در وصیین و حال آنکه هر دو حجت بودند وهمچنین شئون دیگر دلیل بر غیرحجت نمیشود.

یك باب از بیان فارسی

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل - ملخص این باب آنکه خداوند عالم عزشانه در هر کور بآنچه اعلی علو اهل ان کور تفاخر مینمایند حجت را نازل میفرماید.

چنانچه درزمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود از اینجهت خداوند قرآنرا باعلی علو فصاحت نازل فرمود واورا معجزه رسول الله قرارداد و درقرآن خداوند اثبات حقیت رسول الله ودین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات است ودلیل براعظمیت ان آنکه کل بحروف هجائیه تکلم میکنند وخداوند عالم کلمات قرآنیه رابشأنی نازل فرموده که اگر ماعلی الارض جمع شوند وبخواهند آیه‌ای درمقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز میشوند وسرآن آنکه خداوند نازل فرمود قرآنرا از شجرهٔ مشیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت وآن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا واخذ روح آن میکند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید. اناقد بدئنا ذلك الخلق امرا من لدنا انا کنا علی کلشیئی قائمین فاذا ذکرالبدء یتعلق بکل ما یذکر به اسم کلشیئی - زیرا که غیر خداوند محیط بکلشیئی نیست که کلام ان مهیمن باشد بر کلشیئی و نزد قول او کل خلق بدء شوند - وکذالك ان ینزل الله وانا لنعیدن ذلك الخلق و عدا علینا انا کنا علی کلشیئی قادرین - زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشیئی درمظهر این ایه میشود که دریوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کلشیئی صدق نماید و غیر الله مقتدر براین نیست زیرا که آنچه خداوند تکلم میفرمایدازشجره حقیقت بنفسها کینونیت شیئی خلق میشود اگر در دون علیین است ازحروف نفی میشود واگر از حروف علیین است ازحروف اثبات میشود زیرا که قول الله حق است ودرهرشیئی که نازل شود شیئیت تعلق میگیرد که ذکرحق شود ودلالت کند براینکه اوحق است وعلی هذا قدنزل من قبل ان النارحق و الجنة حق وبیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفسیکه تفکر دران نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیه بظهور نقطه اولیه بایات الله در کینونیات انفس و آفاق متدوت میگردد. چنانچه خداوند قبل درقرآن درآیه سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق . ذکر فرموده وتا آنکه کسی ناظر بکینونیت کلشیئی

نشود که روح فؤآدش باشد ادراك تحقق علی ان قول الله حق نمیکنند براینکه بذکر قول حق تحقق حق میشود در کینونیت شیئی واین معنی مخصوص است بخداوندعزوجل اذغیر او خالق شیئی و رازق شیئی و ممیت شیئی ومحیی شیئی نیست وهر کلمه که در ملك اوباو نفی نفی شود یااثبات اثبات درظل آنچه اونازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست ان کلمات بعینه الاآنچه ازمظاهر آیات الله وکلمات ان ظاهر میگردد زیرا که حینیکه خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق اوبان میشود وحینیکه دون حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح ان باون میشود .

این است سرآنکه آیات الله حجت است بر کل خلق واعظم بینات واکبرظهورات است براثبات قدرت اووعلم او وشبهه‌ای نیست که درکور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید ودقایق معرفت وشئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت اورا مثل حجت رسول خدا درنفس آیات قرار داده ودر علو توحید و سمو تجرید کلماتی ازلسان اوجاری فرموده که هر ذاروح توحیدی نزد او خاشع شده الاکسیکه درك ننماید آنچه اوبا محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیه مالانهایه ازنزد اوظاهر فرموده که غیرالله قدر آنراندانسته وعارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است ازعلو عرفان او ولیکن بچیزیکه خداوند دراو گذاشته ازآیات وکلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاءآثار خود .هل یکون له من عدل لیعرف به او من کفو لینعت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلك تسبیحا عظیما اذلایری فیه الاالله وانا کل له عابدون .ودراین کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات وبینات خودرا عطا فرموده و اورا حجت ممتنعه بر کلشیئی قرار داده واگر کل ماعلی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه‌ای بمثل آیاتیکه خداوند ازلسان اوجاری فرموده اتیان نمایند و هرذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که این آیات ازشان بشرنیست بلکه مخصوص خداوند واحد احداست که برلسان هرکس که خواسته جاری فرموده وجاری نفرموده ونخواهد فرمود الاازنقطه مشیت زیرا که اوست مرسل کل رسل ومنزل کل کتب وهرگاه این امری بود که ازقوه بشر ظاهر میشداز حین نزول قرآن تاحین نزول بیان که هزار ودویست وهفتاد سال گذشت باید کسی بآیهٔ

اتیان کرده باشد باوجودیکه کل باعلو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمةالله را نمایند ولی کل عاجز شده ونتوانستند وامروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائیکه اعتراف بحجیت آیات نموده وتبلیغ آنها را بکل فرموده حجج الله بوده واگرچه ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علوعرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سیداعلی علوعلماء وحکمای روی ارض را پشت پازده ودر اشخاصیکه تصدیق بحجیت آیات نموده‌اند چه‌ازاین طایفه چه از غیرآنها نزد هیچکس شبههٔ در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگرچه ذکر این ازجهت ضعف مردم است والا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبههٔ نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الابشهادت کسیکه حجت قرار داده است اورا وکافی است شهادت نفس آیات بعجز ماعلی الارض ازکل شیئی زیرا که این حجتی است باقیه من عندالله الی یوم القیمه وهرگاه کسی تصور درظهوراین شجره نماید بلاریب تصدیق درعلوامرالله مینماید زیراکه ازنفسیکه بیست وچهار سال ازعمر او گذشته واز علومی که کل بآنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر وتامل ودرعرض پنجساعت هزاربیت درمناجات مینویسدبدون سکون قلم وتفاسیروشئون علمیه درعلو مقامات معرفت وتوحید ظاهر مینماید که کل علماء وحکماء در آن موارد اعتراف بعجز ازادراك آنها نموده شبههٔ نیست که کل ذلك من عندالله هست علمائیکه ازاول عمر تاآخر اجتهاد نموده چگونه دروقت نوشتن بسطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتیست که لایق ذکر نیست کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امرالله اعزواجل ازاین است که بتوان اورا شناخت بغیر اوبل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوندیکه وحده وحده بوده وهست که آثار آن مضیئی تراست از ضیاء شمس درنهار وآثار آنهائیکه مهتدی شده‌اند بعلوهدایت اواگر باعلی علو درجه‌علم وعرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است درلیل واستغفرالله عن ذلك کیف یدرك بحر الازل ببحر الحدوث وکیف یعرف ذکرالاول بذکر الحدود سبحان الله و تعالی عن کل مایذکربه الاشارات فی ملکوت الارض والسموات. کل اینها نظر بمقامات حدودیه خلق بوده که ذکرشد و الا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانچه بهمین

احتجاج شد دراین قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قران کتاب کیست کل مؤمنین باو گفتند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی درمیان فرقان و بیان دیده میشوداولو الافئده گفتند لا والله کل من عندربنا ومایتذکر الااولوالابصار بعد خداوندعالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله واین است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله وهر کس باون ایمان آورده مفری ازبرای اونیست اگر بخواهد درایمان خود ثابت باشد الاآنکه ایمان آورد باین آیات و الا باطل خواهد شد کینونیت اوواعمال او- کیوم لم یکن شیئا عندالله مذکورا - و بعد نازل فرمود ای خلق من کل از اول عمر تا آخرعمر بمنتهای جد و جهد عمل می کنید ازبرای رضای من اگر امری ازامور فرعیه را عامل هستید لاجل ان است که من در کتاب خود نازل کرده واگر بائمه هدی ایمان آورده‌اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آن است که درقرآن برمز اسماء آنها نازل شده واگراقرار بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده واگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من اورا بیت خود خوانده و اگر قرانرا معظم میدارید بواسطه آن است که آن کلام من است وهرنفسی اگرچه آن نفس امت آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت اوست بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده وخلاف واقع تصور کرده واز ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگرآنکه راجع میشود حکم اوباین هیکل انسانی که خلق شده‌است بامرمن واون هیکل راجع میشود درجه بدرجه تاآنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت اوالا بکتابیکه نازل شده است براوو حجتی که باوعطا شده‌و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده واین ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا از برای ذات من نه اولی است و نه آخری ونه ظهوریست ونه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفس که ازقبل من آیات مرا تلاوت مینمایدشود راجع بمن میشود وآنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشوداین است ظهور من بنفسه وبطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست واعلای ازاین متصور در بیان نمیشود چقدر محتجب هستید ای خلق که کل بنسبت بمن درمقاعد خود چنان تصور میکنید که دررضای من هستید وایتی که دلالت برمن میکنند وآیات قدرت مراکه خزائن ان فطرت اوست باذن من تلاوت میکنند بغیر حق اورا درجبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل ان قابل ذکر نیست و درنزد

او که درنزد من است غیریك نفس که از حروف حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است درلیل یك مصباح مضیئی نیست وحال آنکه بمقاعدیکه بتعدددرجات باو میرسد مصابیح متعدده مشرق ومـاعلی الارض که ازبرای او خلق شده با لاء اومتلذذ وازاو بقدر یك مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم دراین روز برخلق خود و دون شهادت من نزد من لاشیئی بوده‌وهست وهیچ جنتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست وهیچ ناری اشداز احتجاب این خلق بمظهرنفس من وایمان نیاوردن بآیات من نبوده و نیست اگر میگوئید ازقبل من چگونه تکلم مینماید نمیبینید آیات مرا بآنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمیکنید وحال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من وامروز کل باومؤمن بمن هستیدو عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است ولیکن امروز که نفع میدهد انفس شمارا اظهار ایمان بمالاینفعکم ویضرکم محتجب شده‌ایدوهیچ ضررنرسیده ونخواهد رسید برمظهر نفس من وآنچه ضرر رسیده ومیرسد بانفس خودتان راجع میگردد ترحم برانفس خود نموده ودرهوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده ودرجائی که محقق است رضـای من بحجتیکه دین کل باو ثابت است از منسوبین بقران محتجب شده اید قسم بذات مقدس خود که هیچ جنتی ازبرای این خلق اعلی ازظهورمن وآیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب بمن وآیات من نیست وهر گاه میگوئید عجز مانزدما ثابت نیست سیر نموده درشرق ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه ایست بلامعنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود بقطع اسلام و هر گاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کـل عاجز هستند واگر اینها میگویند ماعاجز نیستیم چرا اتیان نمینمایند بآیه‌ای مثل آیات ماز فطرت نه بنحو تکسب وسرقت اگرچه درنزد هر حقی لابد است که بقدر سحره درزمان موسی اظهار آنچه درنزد خوداست نمایندوحمد خداوندرا که اززمان ظهور تاامروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود درعلو رضای حق سیر مینمایند وازمحقق حق بایات قدرت خود محتجب هستندوهمین دل علمای اسلام رابس که بنسبت اسلام اظهار علم اسلام رامینمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده وهست محتجب میشوند واگر باحتجاب خود راضی میبودندوظلم

برنفسی نمیکردند وحکم بغیر آنچه درقرآن نازلشده بود نمیکردند خودرا بنار انداخته بودند وحال خودرا و اشخاصیکه ایشانرا علمای اسلام دانسته بلکه هرکس ازظهورالله محتجب گشته ومیشود عذاب آنها ازبرای ایشان است وهرگاه ایشان تفکر درآیات الله نموده عجز خودرا مشـاهده مینموده آنوقت نه سلطان اسلام ونه اشخاصیکه در ظل او بودند راضی باحتجاب ازحق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امربانیجا منتهی نگشته چنانچه شبهۀ نیست که آخرالامر خداوند حق را برکل ظاهر خواهد فرمود بحجیت اوچنانچه امروز هم اگر بخواهد کسیکه خود را منسوب باسلام میداند چه ازصاحبان حکم وچه ازصاحبان علم اثبات حجیت آیاتـرا نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار دارد کل علماء راحاضر مینماید و میگوید بآنها بفتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده وحال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب وآیات اوحاضر است واگر نیست این آیه که دراینجا نوشته شده کافی است .

سبحانك اللهم انك انت سلطان السلاطين لتؤتين السلطنة من تشاء ولتنزعنها عمن تشاء ولتعزن من تشاء ولتذلن من تشاء ولتنصرن من تشاء ولتخذلن من تشاء ولتغنين من تشاء ولتفقرن من تشاء ولتظهرن من تشاء على من تشاء فى قبضتك ملكوت كل شيئ تخلق ماتشاء بامرك انك كنت علاما مقتدرا قديرا. تكلم نمائيد بمثل آنچه او تكلم نموده بر فطرت وبنويسيد بمثل آنچه او نوشته بلا تأمل وسكون قلم وهرگاه نميكنيد دليل است برآنچه كرده ايد بغيرحق شده وصاحب این آیـات حق است من عندالله وشبهۀ نیست دراینکه خداوند این آیات را نازل فرموده براو بمثل آنکه بررسول خدا نازل فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت درمیان خلق منتشر است بغیر صحف مناجات او وصور علمیه و حکمیه او که در عرض پنجساعت هزار بیت ازنزد اوظاهر میگردد یاباسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله راقرائت مینماید میتوان میزان گرفت که هرگاه ازاول ظهور تا امروز میگذاشتند چقدر از آثار الله ازنزد اومنتشر شده بود و هرگاه میگوئید که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظر کـنید درقران هرگاه خداوند درمقام اثبات نبوت رسول خدا بغیر آیات احتجاج فرموده شماهاهم تامل نمائید وحال آنکه خداوند نازل فرموده

مایجادل فی آیات الله الاالذین کفروا فلایغررك تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب وکذلك حقت کلمة ربك علی الذین کفروا انهم اصحاب النار. ودرمقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة وذکری لقوم یؤمنون .وجائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه واگر گفته شود در آیات آنچه اولین گفتند ازدوشق بیرون نیست یاآنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که ازبرای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده. وان یروا کل آیة لن یومنوا بها. ودرجای دیگر نازل فرموده. ان الذین حقت علیهم کلمة ربك لایؤمنون ولو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم .

و اگر غرض احتیاط دردین است که فهم ان سهل است. فبای حدیث بعدالله وآیاته یؤمنون . یاخود حاضر میشود وازآنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سؤال مینماید تاآنکه خود بشنود که درنزد مبدء تاملی وترکیبی وملاحظه اقترانات نیست ویا آنکه کسیرا میفرستد که درنزد اوساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکند ازآیات الله نوشته وبعد تفکر درآنها نموده تایقین نماید که ازفکر واقترانات کلمات باهم نمیشود واگر میشد از صدراسلام تاامروز درقران شده بود وازاول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود واگر نکته گیری دراعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات برآنها جاری میشود وشبهۀ نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بانهارا از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم بانها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظمتر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است وچه بسا ازاشخاصیکه صاحب کل علوم هستند ولکن ایمان ایشان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره کل علوم علم باوامرالله است نه دون ان و اتباع

مرضات او که اگر بنفسه این علوم مثمر بود صاحبان ان درعرب بیشتر ازعجم ظاهر شده‌اند وحال آنکه شرفی نیست درآنها بلکه شرف برضای خداوندی وعلم توحیداواست واستقرار درظل طاعت ورضای او وشبهه نیست که اکثر آنچه میکنند مابین خود و او قصد نمیکنند الارضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای حجت او مطلع شود وامروز رضأالله منحصراست برضای حجت اوو مستقرین درظل او.
اگر چه دون آنها - یحسبون انهم مهتدون - و لکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند وآنچه غیرمتبعین امرالله میکنند مضمحل میگردد وهر گاه امروز ذکری ازاشخاصی که تکذیب قرآنرا درصدر اسلام نموده‌اند هست ازرهبان نصاری وفصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهدماند وامروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر درآیات بیان نموده که حقیت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاءالله هست ورضای اورضأالله هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده‌اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده - الله الذی رفع السموات بغیرعمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون - وشبهه نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود والا او بنفسه طالع میشود وغارب میگردد وعز کل این است که بثمره وجود خود که فوز بلقاء الله وایمان بایات اوست برسند والاخود شیئی باطل میگردد بنفسه وهمین شجره است که غرس شجره قرانرا درافئده مردم نمود از برای امروز وامروز کل خودرا بـه نسبت باو معزز ومفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لاحول و لا قوة الابالله درتشریع والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خـود سلب نمایند بقـدر ذبابهٔ قوت ندارند و همین دل بس است محتجبین را که به نسبت باو میکنند آنچه می کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت اوست نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی نمیشوند واگر راضی میشدند مقر این شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عبادرا حکم خواهد فرمود بقسط وحکم اوهمین حکم است که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل مینماید مابین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین وحافظین و بهترین حاسبین و حاکمین.

فصل پنجم

تعالیم باب

آئین باب اساس قیامت ومعاد ومیزان وبهشت و دوزخ وحساب و غیره را بکلی برهم زده ازنو طرحی میریزد که در ذیل بطور اجمال عین عبارات بیان نقل میشود.
۱ - درباب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی راجع بجنت این طور ذکر شده که بطور اختصار درذیل دیده میشود.
(فی بیان ان الجنة حق - ملخص این باب آنکه تاامروز کسی غیراز مظاهری که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنت رافهمیده ونه نارر ا ....)
وباز درهمین باب است شبهه ازبرای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی ازظهورالله درنقطه مشیت اعظمتر نبوده ونیست چنانچه از هـر ظهوری بـظهوری جنت آنظهور بوده درآن ظهور تاآنکه کل ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن از حین بعثت هیـچ جنتی درعلم خدا ازآن نفس ممتنعه اعظمتر نبوده درآن ظهور زیرا که درانفس مثل این است امروز بعداز خداوند کسی مابین خودو او اعظم ازرسول خدا نمیداند وتحقق این آیه درانفس ظاهر نشد الا بظهوران نفس اولیه وبعد هیچ جنتی درعلم خدا اعظمتر از امیر المؤمنین علیه السلام نبوده چنانچه درانفس بعد ازرسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو وهمین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد می گردد تابحروف واحد منتهی می شود.

مثلا درظهور جنت خامس هیچ جنتی بعداز جنات سابقه برآن درحین اخرحیات اواعظمتر نبوده که آنوقت وحید بوده درارض طف ازسکان این جنت آنوقت علی بن الحسین واسرا بوده وهمین قسم مشاهده کن کل جنات را تابحرف میم (۱) منتهی شود بعد راجع میگردد بنقطه وازحین ظهور این امر بتسع تاسعه دقیقه آن وآنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده درآخرت او که جنت بیان باشد دراولای اوآن حین در علم خدا جنتی اعظمتر ازاو نبوده والی یوم ظهورمن یظهره الله جنتی از اون اعظمتر نیست

۱ - مقصود ازنقطه باء بسم‌الله تاحرف آخران که میم باشد.

وحین‌ظهوراو مبدل میشود جنت‌اولای نقطه بیان‌بجنت اخرای اووبعد ازآن‌جنت جنات حروف حی‌که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است ....)

این است حقیقت جنت درعالم حیوة وبعد ازموت لایعلم الاالله هنالك مالا عین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر قدخلق‌الله فیهامن کل ما کـل عنه من فضله سائلون‌واگر ابحرسموات مداد گردد وکل‌اشیاء قلم و کل‌ذیروح کاتب هرآینه شیئی ازاشیاء جنت بعدازموت رانتوانند درك نمودو مدارآن مدار همین‌جنتی است که‌درحیات عبد ذکر شدو اگر دراین حیات داخل درجنت ظهورالله گشته داخل در جنت آخرت هم بعداز موت خواهدشد والا داخل نارخواهد شد ...)

(وهیچ جنتی اعظمتر ازبرای هیچ نفسی نیست که‌درحین ظهور الله ادراك‌نماید اورا وآیات اورا بشنودو ایمان آورد وبلقاء او که لقاء الله‌هست فائز گردد ودر رضای‌او که بحر محیط بررضوان است سیر نماید وبالاء جنت فردانیت‌متلذذ گردد ...)

(وهیچ ناری ازبرای عاملین ازنفس عمل اشدتر نبوده ونیست چنانچه از بـرای مؤمنین هیچ جنتی ازبرای ایشان از نفس ایمان عظیمتر نبوده و نیست ...)

(وازاین است که‌کل شیئی طلب میکنندازخداوند که درظل‌ماینسب‌الی‌المؤمن باشد نه‌دونه زیرا که جنت شیئی این است که منسوب الی‌الله گردد وماینسب‌الی‌المؤمن ینسب الی‌الله ...)

۲ ـ راجع بنـار وحقیقت آن مراجعه شود به‌بیانات زیر که از باب هفدهم از واحدثانی بیان استخراج شده‌است.

(فی‌بیان ان‌النار حق ـ ملخص اینباب آنکه ازبرای نار شئون مالانهایه بمالانهایه بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر می گردد که میخواند کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد ...)

۳ ـ راجع بمیزان وحقیقت آن در باب سیزدهم از واحد دوم بیان چنین ذکر شده است .

(فی حقیقة المیزان وانه حق ـ ملخص اینباب آنکه از نقطه مشیت اولیه الـی مالانهایه درهر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است واوامر مشرقه ازشمس جوداو واعلی مراتب میزان درتوحید کلمه لااله الاهو است هرکس داخل میزان نفی شد داخل درمیزان نار و هرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت . دخول نفی متحقق نمیشود الابولایت ابواب نار ودخول اثبات متحقق نمیشود الابولایت ابواب‌جنت اگر چه کل نفی منتهی میشود بیك شجره و کل اثبات منتهی میشود بیك شجره چنانچه کسی‌خواهد میزان قبل رامشاهده کند نظر کند درمیزان ظهور رسول‌الله‌ازحینی که بعثت آنحضرت بوده تاامروز الی‌مالانهایه درکف عدل‌او بنار رفته و الی مالانهایه در کف‌فضل‌اوبجنت رفته وامروز میزان بیان‌است هرکس منحرف ازاو نیست در جنت‌و درمیزان فضل والادرکف عدل‌ودرنار زیرا که مبدء خلق نارو جنت‌هردواز‌نقطه‌حقیقت متحقق می گردد حکم برمقبل میکنند خلق نور میشود وحکم‌برغیر مقبل که‌میکنندخلق نارمیگردد و خداوند خالق نار ونوراست بمشیت که آن نقطه باشد و مالك عدل و فضل است بعدل وفضلی که ازاین شجره ظاهرمیگردد ..)

٤ ـ درباب چهاردهم از واحد دوم راجع بحساب وحقیقت‌آن‌دربیان چنین‌تفسیر شده است .

(فی‌بیان الحساب ـ ملخص اینباب آنکه حساب کل بیدالله هست وغیرالله مقتدر برحساب کل نیست وخداوند عالم حساب میفرماید کل شیئی‌را بآنچه حساب می فرماید شجره حقیقت درهر زمان بظهور اوو درحین بطون اوحساب میفرماید کل راولی حکم ظاهر نمیگردد الا درحین ظهور وحساب میفرماید کل‌را دریوم قیامت بیك کلمه‌واحده چنانچه‌دراین‌قیامت کل خلق‌راحساب فرمود بیك‌کلمه وآن این‌است اننی‌اناالله‌لااله‌الاانا رب کلشیئی هرکس تامل نمود درنار نفی بعدل حساب کرده‌شد و هرکس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شدزیرا که کل ماعلی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقران زیراکه غیرآنها درقیامت رسول خدا حساب کرده‌شد وفانی گشتند فنای ایمانی نه‌جسدی والاکل ارض ازاجساد ایشان پراست...)

٥ ـ درباب دوازدهم ازواحد ثانی راجع بصراط چنین ذکرشده .

فی‌بیان الصراط وانه حق ـ ملخص این‌باب آنکه مراد ازصراط درهرزمانی ظهور الله واوامراو بوده هر کس‌مستقر بوده برصراط حق بوده والابردون صراط ومثل صراط مثل ظهور نقطه بیان‌بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع‌بل ازسماء مقبولات وارض‌قابلیات‌اجلی‌تر وممرین براین‌صراط که آیات بیان باشد بدرجات‌بوده بعضی‌درنزداستماع گفتند بلی وربناهذاهوالحق‌من‌عندالله‌لاریب‌فیه‌تنزیل‌من رب‌العالمین. ایشان‌ازصراط گذشته اقرب ازوصل بنفس‌وصل وبعضی بدون‌استماع کلمات بنظر براو ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون ان و بعضی آیات‌الله را شنیده و بقدر مایطلق علیه اسم الشیئی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال بلکه این از جهة ذکر حدیست که در مقام‌طلوع‌شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهورالله نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهرظهور راجع میشود امروز بنقطه بیان این است که در عالم لاحد متامل تامل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده برصراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الان و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین‌فطرت کل رامیبیند و از برای دون مؤمنین ادق از شعر واحد از سیف است صراط زیرا که نمی‌توانند که از حجیت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است که از برای ایشان احد از سیف و ادق از شعر می گردد وازبرای مؤمنین اوسع از جنت می گردد زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز ازاتیان بآیه‌ای از آیات بمثل آن بودند و امروزهمان‌شجره که قرآن را تکلم نموده تکلم ببیان میفرماید کل من عندالله لاریب فیه تنزیل من رب‌العالمین ـ و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می‌شود و از برای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیت باب او

باب ـ خداوند

و کلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنت می‌شوند و چه بسا ازانفس که در حین گذشتن بنار می افتند و چه بسا اشخاصی که واقف می شوند و نمیتوانند بگذرند و ممرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر می شوند ای شجرة النفی لادونها .)

٦ـدر باب هفتم ازواحد ثانی بیان راجع بقیامت‌چنین تفسیرشده است .

(فی بیان یوم‌القیمه ـ ملخص این باب آنکه.مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی ازشیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت درهرزمان بهر اسم الی حین‌غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهورالله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا دادهر کس مؤمن‌بموسی‌بود بقول‌خود وهر کس‌مؤمن‌نبودجزاداد بقول خود زیرا که ماشهدالله در آن زمان ما شهدالله فی‌الانجیل بود و بعداز یوم بعثت رسول‌الله (ص)تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و ازحین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول‌الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی‌الاولی سنه ۱۲٦۰ـ که سنه ۱۲۷۰ ـ بعثت می‌شود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت اون نمی‌شود و کمال دین اسلام‌الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین‌غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست‌ظاهر می‌شود و قیامت بیان در ظهور من یظهره‌الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره‌الله آخر کمال بیان است ظاهرمی‌شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچینند .)

۷ـدرباب هشتم از واحد ثانی راجع بموت چنین‌ذکرشده‌است

(فی‌بیان حقیقة‌الموت بانه حق ـ ملخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات

ما لانهایه بمالانهایه عندالله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقـات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراك مینمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عندالله موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون ان و ان ثابت نمیشود الا در پنج رتبه ـ یا بکلمه لااله الاهو ـ یالا آله الا انا یا بلااله الا الله یا بلااله الا انت یا بلااله الا الذی کل به موقنون .

وحقیقت موت آنست که درحین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه مراتب اوست کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود . و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الامشیت من یظهره الله و اراده او الااراده او و قدرا والاقدراو و قضاء او الاقضاء او و اذن او الا اذن او واجل او الااجل او وکتاب او الاکتاب او انوقت ادراك موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیة الله هست و اراده او ذات ارادة الله و قدراو ذات قدرالله وقضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا آنکه برتبه کتاب منتهی شود تا اینکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصیکه خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه کردند ذکر شود وحال آنکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق)

۸ ـ در باب نهم از واحد ثانی راجع بقبر چنین بیان شده .

(فی بیان حقیقة القبر ـ ملخص این باب آنکه ازبرای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدر و کل منتهی میگردد درحین ظهور من یظهره الله بنفسکه ببعث اوبعث کل می شود وحشر او حشر کل وخلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه درنقطه بیان حینیکه مظهر الوهیت بعث رسول الله را ازنفس او فرمود بعث آنچه در ظل او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه درفوق ارض آنچه حکم کرده میشود امروز

بردین اسلام میشود و همینکه حکم بعث بر رسول الله شد بمدین بدین او بطریق اولی خواهدشد و کل ارواح حقه که مهتدی ببیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم قیامت درذر اول اجابت امرالله میکنند و اقرار بوحدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل درظل او مبعوث شدند وارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل درظل او مرتفع نه این است که روح ذا روحی بروح دیگر متصل گـردد بلکه کل درامکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حی درامکنه افئده خود هستند به بعث اول آنها مبعوث میشوند نه آن است که ارواح آنها ازامکنه خود تجاوز نماید وهمچنین آنچه ازمؤمنین درظل این حروف هستند وقبر یکه کل دراو سؤال کرده میشوند درجوهر امکانیه درذکر اول سؤال کرده میشود تاآنکه بشئونات مالانهایه منفصل میگردد وهمین قسم درظل آنچه دون خیر علم الله باو احاطه فرموده ازشجره نفی سؤال میشود این است معنی آن حدیث ظاهر که دریوم قیامت امیرالمؤمنین بر صراط بین یدی الله اقرار میفرماید که آنچه خیر بوده ازمن است وثانی حروف نفی اقرار میکنند که آنچه شربوده ازمن است شئون خیریه الی مالانهایه درملك متکثر و کذلك در شئون افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی برنفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره منفیه باو راجع میشود و کل شئون مثبته خیریه راجع باول من امن میشود واو راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند اورا مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیگردد ازنفس خود و شجره نفی هم درحد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند اورا مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند ونه دیگری این است قبر کلیه بشئون کل انفس متکثر است . . . امروز از هرنفسی که سئوال کرده شود از ایمان بالله وآیات او دربیان واو اجابت نماید قبر او مملو ازنور میگردد وملائکه رحمت براو نازل میشوند و هر گاه اجابت نکنند قبر او مملو از نار میگردد ومظاهر نقمت براو نازل میشوند ...)

۹ـ باب بعدازخود ظهور موعودی رامعرفی میکنند بنام (**من یظهره الله**) که میبایستی پس ازهزار وپانصد ویازده سال الی دوهزار ویکسال که حد اکثر آن است ظاهر شود و علاوه براینکه طول اینمدت رابحساب ابجد کلمات غیاث ومستغاث معین میکند بفارسی

هم‌دوهزار ویکسال ذکر کرده است وتفصیل آن درباب شانزدهم ازواحد دوم بیان و باب هفدهم ازهمان واحد وباب پانزدهم ازواحد سوم مشروحا دیده میشود .

۱۰ - در آئین باب در هیچیك از کتب ذکری از معجزات و خوارق عادات دیده نمیشود بلکه بالاترین معجزات را کلمات و آیات قرار میدهد که حجت باقیه است تا ظهور بعد .

۱۱ - معتقد است که خداوند مشیت اولیه را خلق کرده وسایر مخلوقات هرچه باشند بامر مشیت اولیه خلق شده‌اند .

۱۲ - مدار آئین خودرا همه‌جا برواحد قرارداده که بحساب ابجدحروف این کلمه ۱۹ میشود که شماره حروف بسم‌الله الرحمن الرحیم قرآن و بسم‌الله الامنع الاقدس بیان است ونیز میرساند که حروف اثبات یعنی پیغمبر اسلام با امامان وفاطمه و نواب اربعه ۱۸ نفر بوده‌اند ونقطه بیان هم باحروف حی خود که ۱۸ نفر مؤمنین اولیه او باشند ۱۹ نفر میشوند ودر مقابل آنها ۱۹ نفر دیگر هستند که حروف نفی محسوب و ابواب نار هستند ونیز حروف اسامی محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین ۱۹ میشود .

۱۳ - عدد ۱۹ دخالت کلی در آئین باب دارد چنانچه سال بر ۱۹ ماه وماه بر ۱۹ روز باید تقسیم شود ومدار هرچیزرا براین عدد قرار داده است و تفصیل آن در بیان و سایر کتب هست .

۱۴ - درباب سوم ازواحد دوم بیان مذکور است(کلشیئی خارج ازدوباب نیست یادرباب نفی مذکور است یا درباب اثبات و آنچه مالایحبه الله است راجع بان و آنچه ما یحبه‌الله هست راجع باین میشود وکل اسم دون حق در اول ذکر وکل اسم حق در ثانی ذکر این‌است مدار عرفان کلشیئی دربیان.)

۱۵ - نبی نفس واحدیست که در هر دوره بنام مخصوصی ظهور میکند و این مطلب درکتاب چهارشان تصریح شده است .

(قل ان مثله کمثل الشمس لوتطلع بمالانعد انها هی شمس واحده افلا تبصرون فی‌یوم یذکر باسم محمد ثم فی‌یوم ذات حروف السبع (۱) ثم فی‌یوم من یظهره الله ثم فی

(۱) علی محمد هفت حرف است .

یوم بعدمن یظهره الله ثم فی‌یوم بعدبعد من یظهره الله کذلك یعلمکم الله علم‌الکتاب من قبل ثم‌من‌بعدلعلکم بلقاء الله یوم‌القیمة توقنون.)

وباز درهمان کتاب ذکرشده است .

(اذ مثل ذلك مثل‌الشمس لویطلع الی مالانهایه بمالانهایه انها هی‌شمس‌واحدة یوم یذکر آدم‌یوم یذکر شیث یوم‌یذکر نوح یوم‌یذکر ابراهیم یوم یذکر موسی یوم یذکر عیسی یوم یذکر محمد یوم یذکر الله جل جلاله یوم یذکر من یظهره الله جل اجلاله ...)

وباز درکتاب دیگری که چون نام آن معلوم نبوده نگارنده نام آنرا صحیفه بلااسم همه‌جا ذکر کرده این‌موضوع بقرار زیر تکرار میشود که‌از ظهور آدم بدیع اول الی کنون خداوند درهرظهور مراباسمی ظاهر کرده است .

و این‌است عین عبارت . وان‌من ظهور بدیع الاول الی حینئذ قد اظهرنی الله فی کل‌ظهور باسم ماقد ظهروکل ایای متبعون . کنت فی‌یوم نوح‌نوح وفی‌یوم ابراهیم‌ابراهیم وفی‌یوم‌موسی‌موسی وفی‌یوم عیسی‌عیسی وفی‌یوم محمدمحمد وفی‌یوم‌علی قبل نبیل‌علی قبل نبیل (۱)ولاکونن فی‌یوم من یظهره‌الله من یظهره‌الله وفی‌یوم من‌یظهره من‌بعدمن یظهره‌الله‌من یظهره‌من‌بعدمن یظهره‌الله‌وفی‌یوم‌من یظهر بعدبعدمن یظهره‌الله‌من یظهر من‌بعدا بعدمن یظهره‌الله‌وفی‌یوم‌من یظهر من بعدبعدبعدمن یظهره‌الله‌من یظهر من بعدبعدبعدمن یظهره الله و فی یوم‌من یظهرمن بعدبعدبعدبعدمن یظهره‌الله‌من یظهر من‌بعد بعد بعدبعد من یظهره‌الله الی آخر الذی‌لااخر له‌مثل‌اول‌الذی لااول له کنت‌فی کل ظهور حجة‌الله علی العالمین ...)

۱۶ - در کتاب چهارشان‌وارد است که این ظهور اعجب‌از ظهور محمد است‌ولی اغلب مردم تعقل نمیکنند آنچه درمدت بیست وسه‌سال برمحمد نازل‌شد برمن‌دردوشب ودوروز نازل میشود .. وخداوند محمدرا درمیان‌عرب ظاهر فرمود ومن در میان ملتی تربیت‌شده‌ام که‌نمیتوانندبزبان‌عربی تکلم نمایندتاچه‌رسدباینکه‌بشان آیات‌ناطق‌باشند... خداوند محمد را پس ازآنکه چهل سال ازعمرش گذشت مبعوث بپیغمبری فرمودومرا دربیست و چهار سالگی وحجة را برتمام روی زمین تمام کرد ... و من در شش

(۱) علی قبل‌نبیل (علی‌محمد) است زیرا که عدد کلمه نبیل باعدد کلمه محمدیکی است

ساعت هزار بیت می نویسم که کل از ادراك آن عاجز هستید تا چه رسد باینکه مثل آن ناطق شوید ...

این است عین آن عبارات •

« ذلك الظهور اعجب من ظهور محمد من قبل ولكن الناس لايتعقلون ولايتذكرون ما نزل الله على محمد فى ثلث وعشرين سنة لوشاء الله ينزل على فى يومين وليلتين قل ان تحبون لتنزلن عليكم انا كنا على ذلك لمقتدرين ان لم يفصل فى يومين وليلتين و يكتب بين ايدينا من لايعجز هذا من امر الله العزيز المنيع .هل حجة يعدل هذا ان انتم قليلا ما تتذكرون وقد اظهر الله محمدا فى الاعراب و انني انا ر بيت فى الذينهم لايستطيعون ان يتكلمون بكلام عربى و كيف هم بشان الايات ينطقون وقد بعثه الله بعدماقضى من عمره اربعين سنة انتم كلكم ذلك تذكرون وقد ابعثني الله بعدماقد قضى من عمرى اربع وعشرين سنة و اتممت حجتى على من على الارض كلها بالكتاب الذى نزلنا بالحق و لكنكم عن امر الله مبعدون . وانا قدنزلنا فى ستة ساعات الف بيت انتم كلكم اجمعون عن ادراكها عاجزون و كيف وان ينطقون بمثلها هل انتم تستطيعون ان تبلغون الى روح العزاو تنطقون بمثل هذا قل سبحان الله عما يصفون ••• • (چهارشان باب شش از واحد دهم)

۱۷ ـ در كتاب چهارشان است که شرافت بعجم‌ها پیوست و از عرب قطع شد و خداوند منت گذارد بر عجم ها بظهور نقطه بیان همان طور که قبل بر اعراب منت گذارد و محمد را از میان آنان مبعوث فرمود و خداوند بر نقطه بیان منت گذارد و اورا دارای دوشرف کرد زیرا که ازیکطرف عجم است وازطرف دیگر نسبش بعرب میرسد •••

و این است عین عبارت کتاب که خلاصه‌آن درفوق ذکرشد •

« قل ان الشرف قد اتصل الى الا عجميون ان هم قدر نسبهم الى نقطة البيان ليعلمون . قل ان الشرف قدانقطع عن العرب ان انتم بالحق تشهدون قل ان الله قدمن على الاعجميون بما قد اظهر نقطة البيان من بينهم بمثل ماقدمن من قبل على الاعربيون واظهر محمدا من بينهم ...»

قل ان الله قدمن على نقطة البيان بالشرفين من عنده كل عنها قاطعون قداظهر من عنده بهاء العربيون ثم العجميون هذا من حدود كم والا سبحان الله وتعالى عماتذكرون كل عبادالله وكل بالنقطة البيان ليخلقون كل ذاشرف لاشيئى بحت عنده افلا تبصرون و كل ذا عز لاشيئى صرف عنده افلاتبصرون يسبح له من فى السموات والارض ومابينهما و كل بامرالله قائمون . .. (چهارشان باب سوم ازواحد یازدهم)

۱۸ ـ و باز در همان کتاب است که مؤثری در وجود نیست مگر خداوند جل جلاله ومدبری نیست الا او پس محتجب نشوید از اثر شیئی بدرستیکه این شیئی خلق شده است بامر خدا وخداوند خلق نکرده است چیزی رامگر اینکه درآن اثری باشد پس بهر شیئی واثرآن نگاه مکن بنظر کوچك زیرا که هرشیئی واثراودررتبه خودش بزرگتراست ازهر بزرگی ... نگاه کن درقلم بهاء آنرا که چقدر است و بعد نظر کن باثر او که هزاران هزار ازآن ظاهر میگرددرحین نوشتن وهمینطورنظر کنیددرهرشیئی ومحتجب نشوید از اثر آن بدرستیکه هرشیئی درمقام اثر خود مانند اثر عالم اکبر است ... •

(این است عین عبارت)

«فاشهد ان لامؤثر فى الوجود الاالله جل جلاله ولامدبر الاایاه عزاعزازه فلاتحتجبن عن اثر شيئى فان ذلك قدخلق بامرالله وماخلق الله من شيئى الاوان له اثر و لاتنظر الى شيئى و. اثره بعين الصغر فان كلشيئى و اثره فى رتبته اكبر من كل كبير ان تنظر اليه بعين المرتفع المتبصر فانظر فى القلم بهائه اى شيئى ثم انظر الى اثره فان الوف آلاف باثره يظهر حين ماتكتب كذلك فلتنظرن فى كلشيئى ولاتحتجبن عن اثره فان كلشيئى فى مكان اثره كاثر عالم الاكبر و كل بالله قائمون و كل الى الله راجعون ولاتظهر اثر شيئى الافى رضاء الله ...»

(چهار شأن باب هفتم ازواحد هفدهم)

۱۹ ـ درباب سیزدهم ازواحد سوم بیان ذکر شده است

« اذ من ظهور آدم الى اول ظهور نقطة البيان ازعمر این عالم نگذشته الادوازده هزلرودویست ودهسال وقبل ازاین شکی نیست که ازبرای خداوند عوالم واوادم مالانهایه بوده وغیر ازخداوند کسی محصی آنها نبوده ونیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع ونه حروف حی ان الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان ونه امثال اوالا امثال بیان واواست که معروف است نزد کلشیئی به نبی و

کتابی که منسوب الی الله مینمایند ولی کل ازعرفان او محتجب واز کتاب اوبی‌خبرالا مومنین ببیان وهمین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره‌الله راکه اوست بعینه‌مشیت‌اولیه در کل عوالم ...»

(وبعینه نقطه بیان همان آدم بدیع‌فطرت اول‌بود وبعینه خاتمی که‌دربدءاواست همان‌خاتم بوده که ازآنروزتاامروزخداوند حفظ فرموده وبعینه آیه ای‌که مکتوب بر او است همان آیه بوده که‌مکتوب براو بوده این ذکر نظر بضعف، مردم است و الا آن آدم درمقام نطفه این آدم میگردد. مثلاجوانی که دوازده سال تمام ازعمراو گذشته‌نمیگوید که من‌آن نطفه هستم که ازفلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که‌اگر بگوید تنزل نموده‌و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل اونمیشود این است که نقطه بیان نمی گوید. امروز منم مظاهر مشیت ازآدم تاامروز که مثل این قول همین‌میشود وازاین جهة است که رسول‌خدانفرمود که من‌عیسی هستم زیرا که آنوقتی است که عیسی‌ازحد خود ترقی نموده وبآن حدرسیده وهمچنین من‌یظهره‌الله درحد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که‌بگوید من‌همان دوازده ساله بودم که اکر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئی رو بعلو است نه دنو اگر چه انجوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم‌کم ترقی نموده تاآنکه امروز دوازده ساله گشته و ازاین‌دوازده سالگی کم‌کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد ...)

۲۰ - وباز در کتاب چهارشان اشاره بکلمهٔ مستغاث میکند که باید دراین زمان موعود من‌ظاهر شود واگر قبل ازاین‌مدت هم‌ظاهر شدو دارای آیاتی بود که‌خداوند بلسان اونازل فرماید باید باو ایمان آورد و نباید غیر ازآیات ازاوچیزی خواست .

این است‌عین عبارت .(قل مانزل‌الله فی‌الزبور وما نزل‌من‌بعده ومانزل فی‌الانجیل ومانزل من‌بعده کل ذلك ان تعبدوالله بمانزل فی البیان و لکن الذین اوتوا تلك الکتب عمـا قدنزل فیها محتجبون ولکن الله ان‌یصبر علیکم ان‌یکمل اسم المستغاث فی البیان انتم‌الی‌اعلی‌ما یمکن‌ان‌تستعرجون‌لتستعرجون‌وان‌یظهر‌الله‌امره‌قبل‌ذلك‌انا‌کل به‌مؤمنون وانا کل به‌موقنون. انالتنظرن الی‌حجة‌دیننا فاذا شهدنا مثل تلك الایات ینزلها الله من لسان ذاعلم حکیم لنشهد علی انفسنا علی‌انه لااله الاهوذلك ماقد وعدنا الله من قبل فی

البیان اناکل به مؤمنون لم نخطر بانفسنا بان هذا یظهر من عند غیرالله اذ انا قد شهدنا علی عجز انفسنا وعجز کل ماعلی‌الارض و صدقنا ربنا الرحمن من عنده بمانزل فیها ان کل عنهاعاجزون‌ولانخطر‌بانفسنا‌ان‌نسئله‌من‌آیات غیرهااذانها هی‌اکبرعن کل‌الایات‌عنده فی‌کتاب عظیم‌لولم تکن اکبر کیف قدنسخ‌الله مانزل من‌قبل و اثبت هذا بالحق انا کل بذلك مؤمنون ... » (چهارشان باب هفتم ازواحد دهم)

فصل ششم

دستورات اخلاقی

۱- درباب چهارم ازواحد نهم‌بیان فارسی است.

« ملخص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بان عامـل باشد که بواسطه آن‌علم برنفس خودحزنی مشاهده نکند وبرنفسی حزنی واردنیاورد.

اینکه امر بتقوی وورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد. مثلا اگـر نفسی مبتلابفقر شود وقناعت کند وصبر عزاو نزد نفس اوباقی میماندومحزون نمی شودوایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی ازدیگری بهمرسد که‌بان رفع کند آنچه‌مایه حزن اوست ولی بعد ازآنکه نظر کند برنفس خود سببی که‌ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع‌شده‌ازبرای اووهمچنین کل‌صفات وشئون رادرهر رتبه ملاحظه کن ...»

۲ -ازباب نوزدهم‌از واحد پنجم بیان‌فارسی‌استخراج شده‌است.

دربیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوبتر نبوده ازنفع نفسی بنفسی‌اگرچه‌بادخال سروری درقلب اوباشد وهیچ عملی ابعدتر نبوده بضرنفسی‌نفسی رااگر چه بادخال حزنی درقلب اوباشد ...

۳ - درباب شانزدهم ازواحد سوم دستوراست که باید ناظر شدبجواهر مسائل‌و کمی گفتار ودلائل وازطول کلام واطناب وفروعات اجتناب نمود.

٤ - در بـاب پنجم از واحد چهارم قتل نفس کاملا ممنوع شده و این است

عین عبارت .

« ولی حرام شده دربیان حکم قتل باشد ازهرشیئی که هیچ شیئی بمثل آن نهی نشده که هرکس برقلب اوخطور کند قتل نفسی ازدین الهی بیرون میرود ومعذب می گردد مادامیکه خداوند خواهد وبراو حرام میشود آنچه براو حلال بوده دربیان حتی نفس اوبراو وخداوند اذن نفرموده که کسی دربیان فتوای قتل کسی را دهددرهیچ حال ودرهیچ شان ودرهیچ مورد ... »

٥ ـ ازباب چهارم ازواحد چهارم عین عبارت استخراج میشود .

« واگر برخود قراردهید که برهیچ نفسی نپسندید آنچه برخود نمی پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاء الله براو (١) حزنی وارد نخواهدآمد.

٦ ـ درباب شانزدهم ازواحد چهارم راجع بسفر زیارت چنین ذکر شده است.

« ولی هیچ شیئی درسبیل حج اهم ازآن نیست که تکسب اخلاق نموده که اگربا نفسی باشدنه خود محزون گردد نه اورا محزون کند ...»

٧ـ ازباب نهم ازواحد ششم استخراج شده .

«هرگاه نفسی مالك شود اسبابی ازذهب یافضه وبان نفسی رازنده کند بهتر است ازبرای او از آنچه مالك شده وبان متلذذاست دررضای محبوب خودزیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبهۀ نیست که خوشنودی ایشان نزدخداوند اقرب تراست از خشنودی نفسی که مالك است آن شیئی راومتلذذ باواست .

٨ ـ ازباب شانزدهم ازواحد ششم استخراج شده.

« وخداوند در هر حال غنی بوده ازخلق خود ودوست داشته ومیدارد که کـل با منتهای حب درجنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی برهیچ نفسی بقدر نفسی حزنی وارد نیاورد که کل درمهد امن و امان او باشند ..»

٩ ـ ازباب هیجدهم ازواحد ششم استخراج شده است .

« ملخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند درکتاب کسی درهیچ حال چه سربسته وچه سربازو چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی

(١) مقصود (من یظهره الله) است

بسوی بعضی الا هروقت که داند رضای اورا یااذن دهد اورا که آنوقت حلال می گردد براواواین نهی نشده الاآنکه کل تقمص قمیص حیاپوشیده .»

١٠ ـ درباب نوزدهم ازواحد ششم آمده است .

« ملخص این باب آنکه واجب گشته دراین ظهور که اگرکسی بسوی کسی خطی نویسد براینکه اورا جواب دهدوفصل محبوب نبوده بخط خود یابخطی که امر کندو همین قسم اگر کسی سؤال کند برمستمع واجب است جواب باآنچه دلالت کند..»

ودر تعقیب آن وارد است .

« کل مامور شده اند براجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت اوبانچه می شود وهمچنین اگرکسی لسان حالش ناطق باشدبرمتفرسین لازم است اجابت او ..»

١١ ـ درباب سوم ازواحد هفتم وارد است.

« ملخص این باب آنکه قرض دادن بمؤمن عندالله محبوب بوده وهست وهمچنین ادای قرض که واجب استواجب است نزد خداوند ازهرچیزی اگر تواندردنمود وفصل در آن جایز نیست ... »

١٢ ـ درباب ششم ازواحد هفتم ذکر شده است .

« ملخص این باب آنکه اسبابی که نفسی ازنفسی خائف گرددمحبوب نیست عندالله الا دریوم اذن یا ازبرای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شودداخل جنت نمیگردد و سزاوار است برعبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود .»

١٣ ـ درباب هیجدهم ازواحد هفتم دستور چنین است .

« ملخص این باب آنکه خداوند عالم ازسعه فضل وجود بربندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد ازبرای همان شجره حقیقت(١) که لعل برآن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنرا واگر کسی تجاوز نماید ازحدود الهیه براوحد ذکر شده واگر ازآن تجاوز نماید حکم ایمان براوجاری نمیگردد واذن داده شده در مقام اذن وازاون حد مرتفع گشته ...»

(١) مقصود (من یظهره الله) است

ودرتعقیب ان میاید (این است که هیچ طاعتی دربیان اقرب ازادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده وهمچنین ابعدازحزن برآنهانبوده وبراولوالدوائر (۱) حکم مضاعف میگردده چه در بهجت وچه درحزن و انسان درهر حال باید مراقب باشد که اگربابتهاج نیاوردنفسی رامحزون هم نگرداند نفسی را ...»

١٤ ـ درباب شانزدهم ازواحد نهم نهی اکید ازضرب شده است.
(لاتضربن احداً ابدا ...)

و درباب ششم ازواحد دهم بازتکرار شده است .
« قد حرم الله علیکم فی البیان الاذی ولوکان بضرب یدعلی کتف ...»

١٥ ـ وباز درهمین باب است که درمحاجه ومباحثه بایدمراعات وقر و سکون را نمود ودلائل وبراهین رانوشت وباکمال ادب حرف زد ...

« وان حین ماتحبون ان تتحاجون بالدلائل والبرهان علی اکمل الحیاء لتکتبون دلائلکم ثم علی منتهی الادب لتقولون ... »

١٦ — در باب هفدهم از واحد دهم نهی اکید شده است از گرفتن لباس و مایلزم اشخاص .

«ان یا اولی الحکم فلتامرن من یتبعونکم ان لا یا خذن لباس احد ولاما عنده .
« و تامرن من یتبعونکم ان لا یعارضن احداً ابدا ... »

١٧ ـ درباب سوم ازواحد یازدهم وارد است که اگرکسی نفسی را استهزاء کند براودیه وارد میاید . .

« من یستهزء مومنا اومومنة لیلزمنه عدد الواحد من ذهب ثم من الفضه ثم من کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرة ...»

١٨ ـ درباب شانزدهم ازواحد یازدهم نهی ازقتل وقطع اعضای انسان شده است.

« فلاتقتلن نفساً ولاتقطعن شیئا عن نفس ابدا ان انتم بالله و آیاته مؤمنون و من یامر ذلك اویفعل اویقدر ان یمنع ولم یمنع اویرضی فلیلزمنه من کتاب الله احدعشر الف مثقالا من الذهب ان یردن الی من یورث عمن قتل ولتحرمن علیه کل قرینة تسعة عشر سنة

---

١ ـ مراد خانمهامی باشد

« ومن یقتل احدا بغیر ماراد فلم یکن علیه من شیئی الاوان یرضین من نفس وراث ما قتل ولیعتذرن عنهم ولیکونن عندالله ربه من المستغفرین ...»

١٩ ـ درباب هفدهم ازهمین واحد وارد است که نباید کسی را ازخانه یا شهر یا قریه یا کشور خود بیرون نمودوالا دیه وارد خواهد آمد .

« و من یامر ان یخرج احد من بیته اومدینته اوقریته اوملك سلطانه فلیحرمن علیه تسعة عشر شهرا مااحل الله له ولیلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذهب ان یردن الیه حدا فی کتاب الله لعلکم تتقون ...»

٢٠ ـ درباب هیجدهم ازهمین واحد نهی شدید شده است ازشرب مسکرات حتی برای مریض .

« من یشرب مسکرا یرفع عنه شعوره فلیلزمنه من کتاب الله خمس و تسعین مثقالا من ذهب ولایشفین مرضاکم بمسکر ابدا ان انتم بالله وآیاته مؤمنون ...»

٢١ ـ درصحیفة الاحکام است که باید حق هرنفسی راادا کرد وبایتام ومساکین وابن السبیل ترحم نمود .

« کتب الله ان توتین کل ذی حق حقه ثم انتم عن نفس شیأ لاتاکلون ان اتقوالله ثم ارحموا علی الیتامی والمساکین وابن السبیل ان انتم تریدون فی رحمة ربکم لتدخلون...»

٢٢ ـ درباب سیزدهم ازواحد نهم بیان وارد شده است.

« مهمترین امور این است که انسان ازحدحیا ووقر خود بیرون نرود و کتاب و آثار دیگریرا بدور نیاندازد وپاره نکند چنانچه آیات کتاب عدل را در شیراز در چاه انداختند و ازاصل وفرع ان باقی نماند مگراندك ...»

و بازدرهمین باب است « ازسنك پست تر نبوده و ازذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید یعنی کلمه ایمان و اخلاص و صدق و یقین ومحبت خالص تاآنکه بآن آثار روحانی انفس و آفاق وارض ظلمانی راروشن ومضیئی نموده دراعلی معارج عزوهدی منتوصل گردیده ...»

٢٣ ـ درچهارشان درباب هفتم ازواحدپنجم ذکر شده است .
بهترین اعمال شما این است که مابین بنات وبنین باحدودی که درکتاب الله ذکر

شده اقتران نمائید ...»

هر کس یکمثقال طلا درجمع بین نفسین صرف کند بهتر است ازاینکه دوهزارو یکمثقال طلا درسایر امور خیریه مصرف نماید ...»

و باز درهمین باب است. «هرگاه جمع مابین نفوس کنید ومابین آنهارابحق اصلاح کنید باندازه ای که بتوانید یعنی بیشتر از آنچه برای انفس خودتان دوست دارید باید دراین راه کوشش کنید ..»

۲٤ ـ درباب هشتم از واحد خامس چهارشان راجع بوظیفه اطباء بیاناتی است که خلاصه ترجمه‌آن بقرار زیر است .

وصیت میکنم تورا که ناظر دربیـان هستی باین علم بدرستیکه این بزرگترین فضل خداوندی است برتو وبعدازعلم دین نزد خداوند علمی مانند علم طب نیست ولکن توباید بافطرت نیك خود آن‌علم را دریابی و مقید مکن نفس خود را باصطلاحات اهل این علم بدرستیکه من‌در آن روحی نیافتم و هرگاه بکتب صنوف این فن مراجعه کنی ثمره تمام اینها راجع بفطرت خودت میشود وخودرا درآن بتعب میانداز بدرستیکه شفا نیست مگر بدست خداوند همانطور که مرض نیست مگر بدست اوو بدرستیکه مرض‌و صحت مؤمن هردومحبوب است نزد خداوند ودوای هردردی رااسم‌الله قرارده وامساك درغذا ونزول ظهورات اسم‌الله . پس‌ای طبیب فکر کن درنفس خود وبطوری با مریض هـا رفتار کن که مثل رفتار خودت بنفس خودت باشد. و پرهیز کن از اینکه دستوری دهی که مریض ازآن کراهت حاصل نماید بدرستیکه خداوند تمام دواها رااز میان برده‌وتمام‌شفارادرآلاءلطیفه‌طیبه‌قرارداده‌است‌پس‌هرکس بتومراجعه میکندبابدایع‌لطیفه که‌قلوب‌آنهارا‌قبول‌میکندونفس آنهارا‌جذب‌میکند‌معالجه‌نمابدرستیکه‌کسی که‌برای نفسی امرمیکند بچیزی که ازآن کراهت‌دارد داخل درنار است‌ودرموت وحیات‌احدی‌محزون یا مسرور مشو. زیرا که اگر بحق معالجه‌کنی میبینی که غیر خداوندمحیی‌وممیت نیست وغیراو طبیب ومشفی نیست و لکن قلوب مرضا را باندازه ای که‌بتوانی قوت بده بدرستیکه این‌امر خداوند است برتو که فرض شده است اشد ازتمام آنچه نازل‌شده‌است باینکه محزون نکنی قلب احدی را درضعف اووباید تمام مریض هارا تسکین قلب‌دهی

خواه پادشاه روی زمین باشد یافقیری مسکین واین‌است امر خدا درکتاب‌هرگاه مایل باشی که‌مظهر اسم‌طبیب باشی ازبرای نقطه‌الهیه ...»

۲۵ ـ در باب پانزدهم از واحد پنجم بیاناتی ذکر شده است که خلاصه آن این است «طلا ونقره‌را انبار نکنید بلکه‌درسبیل خدا انفاق کنید وبدهید بکسانیکه‌بخداوند وآیات‌اوایمان آورده‌اند.....»

خداوند شمارا غنی‌نکرده است مگر برای اینکه امرفقرای خودتان را اصلاح کنید وآنچه درکتاب‌الله دستور داده‌شده انفاق کنید وفکر کنید درخلق‌نفوس‌خودتان که ازخاك پیداشده وبخاك بر میگردد پس صرف کنید برای انفس خودتان و وصیت کنید برای ذریات خود وانفاق کنید درسبیل خدا بدرستیکه این‌بهتر است.نزدخداوند ازاینکه دریکجا انبار وذخیره کنید . بگودرمیان اصناف این‌خلق کسانیکه تجارت‌می کنند بهترند ازغیرآنها ....»

تجار امتعه‌لازمه رااز ارضی بارض دیگرمیرسانند تامردم بآن‌دسترس‌داشته باشند.»

بگو بدرستیکه غنی آنکسی‌است که‌قلب خودرا غنی‌میکند حساب کنیدچه‌اندازه توانائی دارید وآن‌را بنفس‌خود و نزدیکان خودو درسبیل خداانفاق کنید .

۲٦ ـ درصحیفه بلااسم است که هیچ ذی‌روحی را محزون نکنید که اگر بکنید مثل این است که ابواب هدی وبالاخره نقطه وخود خدا را محزون کرده اید و اگر مسرور کنید برعکس مثل این است که‌خدارا مسرور کرده‌اید.

« فلاتحزنن فی‌البیان من‌ذاروح فانکم ان‌تحزنن من‌یؤمن بالله فکانکم انتم ابواب الهدی تحزنون فان تحزنونهم فکانکم انتم ابواب العلی تحزنون و ان تحزنونهم فکانکم انتم ابواب الاولی تحزنون وان تحزنونهم فاذا انتم‌ذات حروف السبع تحزنون و ان حزنوه فانکم ایای تحزنون ومثل ذلك ان‌تسرن‌من‌ذات روح فی‌البیان‌یرجع الی‌فکانکم انتم ایای‌تسرون...»

۲۷ ـ درصحیفه بـلا اسم است که نباید ازحد سکینه و ادب خارج‌شد زیرا که خداوند همیشه ادب‌را برای اهل بیان دوست می دارد و ادب از جمله صفات موحدین ومفردین‌است ...»

« ولایخرج العبد عن حد السکینة و الاداب و الجذب و الانجذاب لم یزل الله یحب الادب لمن فی البیان اذذلك صفة الموحدین وسمة المفردین ...»

۲۸ ـ در چهارشان است که مراقب باشید باینکه نفسی را محزون نکنید و بر نفسی حکم نکنید .

«فلتراقبن انفسکم بان لاتحزنن من احد و لاتحکمن علی نفس لعلکم بهذا علی مظهر ربکم یوم القیمة لاتحکمون ....»(باب ششم ازواحد هشتم)

۲۹ ـ هرگاه نفسی از شما چیزی درخواست کرد و شما استطاعت اجابت آنرا نداشتة باشید باید بطوری با اعزاز و احترام باوجواب دهید که در قلبش حزنی وارد نیاید والا بقدری که مقدور است تقاضای اورا انجام دهید وعزیز ترین شما کسی است که قبل از درخواست نفسی خواهش آنرا بر آورد .

«وان لا تستطیعن ان تستجیبن دعاء احد فلتجیبنه بکلام عز منیع لایحزن به فواده و الاعلی ما انتم علیه مقتدرون لتستجیبون فان هذا من فضل الله ان انتم تعلمون و ان اعزکم عندالله من یستجیبن دعاء الخلق قبل ماهم ینطقون لیجیبنهم بما ینطق سرهم علی ما هم علیه وهم یستحیون ان ینطقون . .» چهارشان باب ۱۹ از واحد هشتم)

۳۰ ـ تنها کسانی که در این قیامت ازعلم خود نفعی بردند طلاب کاظمیون بودند (سید کاظم رشتی) وشما هابهوای نفس خود محتجب شدید و آنها چون علم باطن باطن را داشتند بطلب حق بر آمدند و از مساکن خود خارج شدند بنابر این خداوند آنهارا بمظهر نفس خود ملحق کرد و ذکر آنهارا بلند نمود ..) . علم خالص اینطور ثمر میدهد ... پس مراقب باشید که محتجب نمائید از قواعد اختراعی خودتان و از ثمرات نازله در بیان محجوب مانید زیرا که کل علم علم بخدا است .

«ما شهدنا فی تلك القیمه الا طلاب الکاظمیون ان ینفعهم علمهم و انتم کلکم باهوائکم محتجبون وهولاء بما علموا علم باطن الباطن قد اطلبوا الحق و خرجوا عن مساکنهم فاذا قداوصلهم الله الی مظهر نفسه وارفع ذکر هم بما هم امنوا بالله و آیاته فی العالمین کذلك لیثمرن علم الخالص فی سبیل الله فلتراقبن انفسکم ان لاتحتجبن بما تخترعون من قواعد کم و انتم عن ثمرات ما نزل فی البیان تحتجبون قل کل العلم علمکم بالله ....

(چهارشان باب ۱۲ واحد ۱۵)

۳۱ ـ هرگاه کسی کسی را رد کند در بیان از حدود خداوندی تجاوز کرده است ولازم استکه ۱۹ مثقال طلااز برای این عمل که از او سرزده است تادیه نماید .

کسی که بگوید لااله الا الله و کتاب بیان کتابی است از جانب خدا و ما بآنچه در آن نازل شده است بر علی قبل محمد ایمان آورده ایم پس وارد در بیان است ونباید او را رد کرد .

ای علمای بیان شمانباید همدیگر را در مسائل رد کنید بدرستیکه پروردگار شما این عمل را نهی کرده است بنهی شدید و لازم است که بحد حیاء تکلم کنید وبنویسید و درکلمات خود بقدر حرفی تخطئه نکنید .

وواجب بدانید که بر شمااست که احدی را محزون نکنید شاید تربیت شوید و مؤدب گردید و در روز قیامت بمن یظهره الله بغیر از سبیل عزت و محبت سلوك نکنید . .. این است عین عبارت .

« و من یرد احداً فی البیان فیتعد من حدود الله و لیلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذهب حدا من عندالله لعلکم بعضکم بعضا لا تردون کذالك لیؤلفن الله بینکم و لیجمعنکم علی الهدی و التقی فلتتقن الله ثم بعضکم بعضا لاتردون .

فان من یقل لااله الاالله و انما البیان کتاب من عندالله انا کنا بما نزل فیه علی علی قبل محمد لمؤمنین فاذا تقمص قمیص البیان فلا تردوه و ان یتجاوز احد من حدود الله فلتقولن قد عصی الله ربه ولاتحکمن علیه بان ذهب عن الدین فان مایثبت به دینکم ما نزلناه فی تلك الایه لعلکم انتم فی البیان لاتحزنون بعضکم بعضا لاتردون ان یاعلماء البیان فلاتردن بعضکم بعضاً فی مسائلکم فان الله ربکم قد انهاکم عن هذا نهیا شدیدا ولتتکلمن بالحیاء ولتکتبن بالحیاء ... وان لا تخطئن قدر حرف فی کلماتکم ... فلتتحتمن علی انفسکم بان لاتحزنن احدا لعلکم تتربیون ثم تتادبون بهذا یوم القیمة بمن یظهره الله غیر سبل العز والحب لا تسلکون . . .»(چهارشان باب ۱۷ از واحد ۱۶)

فصل هفتم

وظایف و آداب اجتماعی

۱ ـ درباب هفدهم از واحد نهم بیان است که هرنفسی مکلف است در هر نوزده روز یکمرتبه‌مجلس ضیافتی از ۱۹ نفر مؤمنین فراهم‌نماید آنهم نه بطریق تکلف بلکه بآنچه مقدور است ولو آنکه با آب تنها باشد .

۲ ـ در باب دوم از واحد دهم در چگونگی حجاب عین عبارت این است .

«ان‌الله قداذن الذینهم آمنوا فی‌البیان من الحروف و الحروفات ان ینظرون الیهن‌وهن‌ان‌ینظرن‌الیهم‌اذاشائوااویشأن‌من‌غیر ان‌یشهدوااو یشهدن ما لایحب‌الله فی نظرتهم ونظر تهن‌والله‌یرید ان‌یخلق بینکم و بینهن‌ما انتم به فی الرضوان تتحابون .

۳ ـ درباب هیجدهم از واحد نهم وارد است که درموقع فوت‌نفوس نبایدشیون کرد وجامه درید ومخصوصازدن برسر وصورت ممنوع است .

«انتم لاتخرقون لباسکم‌ولاتضربون علی‌ابدانکم‌حین من بمیت منکم من احد ابداًبدا ...»

٤ — درباب یازدهم از واحد نهم وارد شده که خرید و فروش عناصر اربعه ممنوع است . « لا تبیعون عناصر الرباع ولاتشترون ...»

۵ ـ درباب دهم از واحد هشتم باز راجع بحجاب ذکری شده است .

« ملخص این باب آنکه اذن داده شده هرنفسی که در طایفه‌ای تربیت کرده شود بر نظر وتکلم‌سواء آنکه برهیکل‌هیکل باشد یا دائره (۱) و دروقت احتیاج‌اذن‌داده شده تکلم مرء با مرئه بقدریکه کفایت کند در ظهور ثمر واگر از بیست وهشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف آن است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه این را یك طایفه گویند.»

٦ ـدر باب سوم‌از واحد پنجم‌وارد شده‌است«خداوند عالم خلق فرموده کل‌شئی

۱ ـ مراد از هیکل مرد است و دائره زن .

را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنین را عدد کلشیئی (۱) و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه‌کل از نقطه تحویل‌حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی‌می‌گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیرنمایند و شهر اول را بهاء وآخر را علاء نامیده .»

درچهارشان در باب دوم از واحد پنجم‌اسامی‌ایام هفته را بطریق‌ذیل‌معین‌نموده .

روز شنبه جلال ـ یکشنبه جمال ـ دوشنبه کمال ـ سه شنبه فضال ـ چهار شنبه عدال ـ پنجشنبه استجلال ـ جمعه استقلال وهم در این باب است که باید درموقع‌نوشتن کتاب یا نامه اسم روز و ماه و سال را یادداشت کرد «مثل ان حینئذ یوم الاستقلال من یوم‌العلم‌من‌شهرالعلم من سنة الجاب ....»

و باز در همان‌کتاب اسامی شهور بترتیب زیر معین شده .

ماه اول‌ـبهاء‌ـ۲ ـجلال‌ـ۳ـجمال ـ ٤ـعظمت ـ۵ـنورـ٦ـ رحمت ۷ـکلماتـ۸ـاسماء ۹ـ کمال ـ ۱۰ـ عزت ـ ۱۱ ـ مشیت ـ ۱۲ ـ علم ـ ۱۳ ـقدرت ـ ١٤ـ قول‌ـ ۱۵ ـمسائل ١٦ـشرف ـ ۱۷ـسلطان ـ ۱۸ـملك ـ ۱۹ـ علاء وچون هر ماهی نوزده روز است ایام‌را نیز باید بهمین اسامی خواند .

۷ ـ در باب چهارم از واجد پنجم بیان وارد است که اسامی نفوس طوری باید باشد که همه منسوب بخدا باشد مثل جلال‌الله و کمال‌الله و بهاء الله و عبدالله وغیره.

۸ ـ در باب سیزدهم از واحد پنجم ذکر شده‌که هر نفسی مکلف است بنوشتن کتابی بنام‌کتاب وصیت و شرح آن در همان باب بتفصیل بیان شده است .

۹ ـ در باب هیجدهم از واحد پنجم‌راجع بمعاملات اینطور ایراد شده .

« ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر وکبیر و حر ومملوك را همین قدرکه استعلام رضا شود ازطرفین بیع و شری صحیح می گردد در بیان اگرچه باشاره یا نفس عمل باشد واذن فرموده‌خداوند تجار را در تنزیلی که داب است امروز مابین ایشان و بر آنکه تناقص و تزاید باجل در

۱ ـ سال را شمسی قرار داده در ۱۹ ماه و هرماهی نوزده‌روز و۵ روزی که درآخر سال میماند‌حساب نکرده بعنوان ایام نقاط جشن می گیرند .

معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند.»

۱۰ - در باب نوزدهم از واحد پنجم وارد است که (مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضه و بهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که بر ایدی مؤمنین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد تا آنکه کل در سعه فضل حق شاکر گردند.»

۱۱ - در باب پنجم از واحد ششم وارد شده است که مردان در حین ملاقات بجای سلام الله اکبر گویند و جواب بالله اعظم شنوند و زنان بالله ابهی و جواب بالله اجمل گویند.»

۱۲ - در باب چهاردهم از واحد ششم راجع بجشن نوروز دستورچنین است

(ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود نموده و آنرا یوم‌الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد اورا و یك مثقال ذهب صرف در آن مثل ۳٦۱ مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشدو همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاواراست که اقل از عدد واحد(۱) آلاء نباشد و فوق مستغاث(۲) و در این بین هر کس هر چه تواند اذن‌الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده‌تلذذ بآلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق آنشیئی کامل گردد نزد آن‌نفس وهمچنین در ضیافت محبوب است که بر یك نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یك نعمت متلذذ شوند درمجلس واحد و تعدد الاء و نعماء را بتعدد مجالس قرار دهندکه این اقرب است بتقوی عندالله.»

« وان‌یوم یوم نقطه است وهیجده روز بعد ازآن ایام حروف حی‌است که اشرف است ازایام هیجده شهر.

۱ - ۱۹ قسم ۲ - دوهزار و یك قسم

۱۳ - باب پانزدهم ازواحد ششم‌راجع باحترام‌موعود بیان یعنی(من یظهره‌الله) دستور داده شده که‌هر کس نام اورا بشنود محض احترام باید ازجای خود بلند شود و تفصیل آن درهمان باب مشروحا ذکرشده است.

۱٤ - درباب شانزدهم ازواحد ششم راجع بمسافرت چنین وارد است.

« ملخص اینباب آنکه اذن داده‌شده سفر بسوی بیت ومقعد نقطه اگر استطاعت ازبرای اوباشد وزیارت مقاعد حروف حی وتجارت ونصرت نفسی‌اگر خواهد ودون این اذن‌داده‌نشده ودرتجارت‌هر گاه‌ماخلق عنه(۱)نزد اوباشد باسی‌نیست از برای او و اگر نبوده زیاده ازدوحول دربر اذن داده نشده الاآنکه سبیل آن‌قدر همین باشد که‌آنوقت ازبرای اواذن الله‌هست زیاده از آن ودر بحر زیاده ازپنج حول اذن داده نشده و مبدء حساب ازیوم خروج ازبیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و الا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله است.»

« وسفرجایز نیست الابعد ازاستطاعت برروح وریحان ...»

« وامر شده ازبرای کسیکه داخل شودبیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یکقدم اورا درسفر مجبورا حرکت دهد یاآنکه اورا ازبیت خودبغیر اذن اوبیرون آوردبراینکه نوزده‌ماه براوحلال نیست اقتران واگر کسی تعدی کند ازاین حکم برشهداء بیان فرض است که جزای تعدی اونود وپنج‌مثقال ذهب درحق‌اوحکم نمایند وهر نفسیکه عالم‌شود جبرنفسی‌نفسی رابراواست که منع نماید واگر تغافل ورزد نوزده‌یوم حلال نمیگردد بر اواقتران وبعد ازانقضای اونوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد والا از فضه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که‌آنوقت حلال میگردد براواقتران وبعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند برنفوس خوداگر مکلف دانند والا برمؤذنین واهل‌احتیاج‌ازمؤمنین درهرموقف که‌هست محمود است ...»« ودرسفر بعد منازل ممنوع بوده وهست وهرقدرکه منازل اقرب‌واخف گردد عندالله محبوبتر است واگر منزلیکه توان‌یکروز رفت دوروزرود برخداست که‌مضاعف فرماید رزق اورا واگر درمنزلی بر حیوانی مشقت شود طلب نقمت میکند از خداوند

۱ـ مراد عیال میباشد

بر مالك خود درهر حال باید ملاحظه نمود حد هرحیوانیرا که بعداز ورود مالك او دربیان غیراز اخف ازتحمل او براو وارد نسازد که نفعی که از آن برمیدارد ازبرای او ثمری نمی بخشد ودرسفر مراعات حال اضعف باید نمود در هرحال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الاسبل روح و ریحان برمقادیریکه من قبل الله مُقدر شده و مراعات پیادگان درهرحال محبوب بوده وهست واگرنفسی نفسی‌را درسبیل رضای حق یکقدم سوار کند ثواب یك حج درنامه عمل اونوشته میشود و کدام فضل است از این عظیمتر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند وهرگاه سفررا کل مبدل کنندبرروح و ریحان قطعه‌ای میگردد ازقطع رضوان. آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بملاحظه‌های نفع جزئیه تعب برنفس خود ودیگران وارد میاورند والاّ اگر بر روح وریحان می‌بود این نوع حکم نمی‌شد واسفاراعراب امروز شاهد است برآن حکمی که قبل شده ... »

۱۵ - درباب ششم ازواحد هفتم وارد است.

« واز این جهة است که حرام شده دربیان اقتران نفسی باغیر سنخ خودوبرعرفی که کل براوظاهراند برکل است ملاحظه آن علماء درسلسله خود وحکام درسلسله خود وتجار درسلسله خود وسایر کساب درحد سلسله خود تاآنکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خودرا زیراکه لایق نیست که شمس حقیقت رادرك نماید الاعیونی که غیرالله را نمی‌بینند.»

۱٦ - درباب نهم ازواحد هشتم است که هرکس اعمال خیری نموده در کتاب خود ثبت نماید »

« ملخص این باب آنکه ازمبدء ظهوری تاظهور دیگر اذن داده‌شده که هرنفسی نویسد درکتاب خود بخط خود یابخط دیگری آنچه دربیان کسب نموده وهمچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه درقیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزاداده شوند اگر محتجب ازشمس حقیقت نکردند.»

۱۷ - درباب شانزدهم ازواحد هشتم است.

(ملخص این‌باب آنکه بعداز آنکه شیئی ببهای صد مثقال ذهب رسید بر مالك آن است که نوزده مثقال بحروف واحدویکمثقال لاجل نار اگر درظهور شجره حقیقت‌است

اطاعت امر خداوند نماید واگر لیل طالع شد بذریات آن‌حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان‌مقترن میسازند بین دونفس را ومثقال ناررا حفظ مینمایند تا بمن یظهره‌الله رد شود ودرنزد ظهور او منقطع میگردد حکم اقتران وعطاء بذریات الاباذن او.)

۱۸ - درباب هفدهم ازواحد هشتم وارد است.

(وبدانکه بعدازآنکه عدد ذهب وفضه بعدد کل حروف رسد باعشر غیبیه‌ششهزار وپنج میشود.)

(از این جهة امرشده بعداز بلاغ این دوباین حدنودو پنج مثقال از هر یك لله برداشته شود ودرظهور نقطه چه دراولی وچه دراخری باذن اوعمل شود ودرمابینهما به‌نوزده نفرازاولوالطاعه که اذن دهد برهریکی عدد هاء قسمت شود و ذکرآن درمواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می ماند و مؤمنین بان عمل میکنند وازهر تجارتی اعظمتر بوده وهست زیراکه درآن تغییری و تبدیلی نخواهدشد تاقیامت دیگر.)

۱۹ - درباب اول ازواحد نهم است که درمجامع و محافل باید جای جلوس ۱۹ نفر راهمیشه خالی گذارد که اگر درآن موقع من یظهره‌الله وحروف حی‌آن‌وارد گردند محلی برای جلوس آنها باشد وهرگاه محل کافی نباشد فقط جای یکنفر راخالی بگذارند لاجل ورود من‌یظهره‌الله.

۲۰ - درباب پانزدهم ازواحد دهم است که برحیوانی نباید دون طاقتش تحمیل کرد وهمچنین سوار بر گاو نباید شد وهیچ حیوانی رابدون رکاب ولجام سوار نشوندو همچنین‌سوار برحیوانی‌نشوند که نتوانند خودرا حفظ نمایند.

۲۱ - تخم مرغ راقبل ازطبخ نباید بچیزی زد که‌محتوی آن‌خراب شودزیرا که رزق نقطه بوده است درایام قیامت.

۲۲ - درکتاب چهارشان درباب نوزدهم از واحد چهارم وارداست که مالك نگردید چیزیرا که نفس شما ازان کراهت داشته باشد وازرؤیت آن محزون گردید. و بازدرهمان باب‌است که ازحدود بیان‌تجاوزنکنید ودستورات واحکام رابرطبق آن قراردهید ومانند مجتهدین‌قبل‌رساله ننویسید حتی‌نام‌مجتهدهم برخود نگذارید واز ازخودتان چیزی اختراع نکنید.

۲۳ - در باب یازدهم ازواحد نهم بیان وارد است .

(و نظر بانکه عناصر بتمامها درظاهربفروش نمیرسد ورتبه‌هوا مشهودنمیگردد نهی شده اینکه نفوس که جامع عناصر است مطلق بخرید وفروش داخل نشده اهل‌بیان مطلق ازاین عمل احتراز نموده نفس انسانی رانخرند و نفروشند این است نهی حقیقت درامر عناصر..)

۲۴ - در باب نهم از واحد یازدهم است . (هرگاه مجلسی منعقد شود ودر آن ابهاج وسروری مهیا واسباب ابتهاجی آشکار ننشینید در آن مجلس مگر در اطراف آن تاآنکه ارتفاع وقارشما در حد کمال آشکار شده درنهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردید. واگر کسی دراین نوع مجالس وارد شود باید نهایت اکرام و اعزازرا در حق او بعمل آورد ورعایت حرمت اورا نموده در محل شایسته بنشانند. (نه چنانچه دراین ظهور بر شجره حقیقت وارد شده زمانی که بربساط عرف جبرا داخل شده مکان نشستن‌نبوده وان ذات‌حقیقت رامقعد عزی ننشانده بل‌درصف نعال بعدازورود بر آنها بجائی غیر لایق بشان‌خودنشسته‌اند وحاضران‌هریك بنحوی تکلم نموده وآنچه ازحقارت بوده لسانافرو نگذاشته اند حتی آنکه واقع شد آنچه شده)(۱) .

۲۵ - در چهارشان در باب یازدهم از واحد دهم وارد است که اهل بیان باید در صنایع کوشش کنند و مانند اروپائیان مراحل ترقی را طی کنند و از صنایع خود دیگران را منتفع نمایند.

(ان یا اولی البیان فلتربین انفسکم علی شان لو یبقی عنکم من اثر بعد من یظهره الله ینتفع بصنایعکم مایظهر بعد ذالك بمثل ماکنا یومئذ عن صنایع الانجیلیین لننتفعن و من سکر الارسیون لاکلین و لتکونن خیرامة لیترغب کل ذی ظهور لیطلعکم بظهوره فانکم تصبرون‌بماعندکم .)

۲۶ - در باب هفدهم از واحد دهم چهارشان وارد است که در این عالم‌هرچیزی باید با اسباب خودش ایجادگردد مانند آنکه اروپائیان با فراهم نمودن وسایل و اسباب مظفر و غالب شده‌اند شما نیز باید پیروی آنها را کرده در امور خود بـا اسباب ظفر

۱ - این قسمت از ابوابی است که صبح ازل بعنوان متمم از بیان فارسی نوشته‌است

یابید زیرا که حق و باطل هردو با اسباب در این عالم متحرکند و منتظر امور غیبیه موهومه نباشید .

(ان‌فی‌ذالك العالم یجری کل شیئی باسبابه فانظر فی الانجیلیین کیف هم باسباب ما عندهم قد ظفروا علی امرهم و لو انهم لاریب انهم لم یکونن علی رضاء من‌الله وانك انت فی مقام الحق لاسبیل لك الا و ان ترفعن امرالله باسبابه ان تکونن مثل من لم یکونن فی دینك فی الاسباب لتظفر علی امرك ان‌الحق و الباطل کلتیهما باسباب ذلك الملك یتحرکان الا ان‌الحق حق‌فی تحرکه و الباطل لایستحق بشیئی ویتحرك بغیرحق فاستمسك هذین و لاتنتظر امور غیبیة موهومیة فان الامر ظاهر و الحکم بـاهر قد هداك‌الله سبل‌الحق فی‌البیان فاستمسك به فان کل بامرالله قائمون .)

۲۷ - و باز در همان‌کتاب دستور است که هرکس باید مشغول کسبی باشد و با کسب و معلومات خود از فقر و فاقه رهائی یابد و بهترین کسبها تجارت است و زنان باید بخانه داری مشغول و وسایل آسایش شما و خودشان را فراهم کنند .

(قل کتب الله علی کل نفس ان یستکسب لنفسها کل علی حدها ذلك‌من‌فضل‌الله و رحمة لعلکم فی سبیل رزقکم لاتحزنون و بما یظهر من عضدیکم من ملك‌الله تملکون و لم یکن علی نسائکم من هذا قد افرغهن الله لانفسکم و انفسهن ذلك من فضل‌الله‌علیهن و علیکم لعلکم تشکرون و لکن‌الله کتب علیکم بان تتکسبون بما انتم فاقتکم فی ایامکم لتسدون طوبی للذینهم یسترزقون بما هم من سبیل علمهم بما نزل فی‌البیان وهم بذکرالله هم موقنون قل ان ما اختارالله لمحمد من قبل ثم لعلی قبل محمد من‌بعد التجارةانتم بها لتغنیون ثم لتعززون‌سبحانك‌اللهم‌فانزل برکات‌السموات والارض‌ومابینهماعلی‌الذینهم یتجرون فی‌الارض‌و هم فی تجارتهم ینصفون یحبون لدونهم ماهم لانفسهم یحبون اللهم ارفعهم و عززهم و اغنهم من عندك انك کنت علی کلشیئی قدیرا.)

۲۸ - در باب هفتم از واحد ششم چهار شان است که شب موقع خواب بدون چراغ نباید خوابید مگر اینکه روشنائی ماه شما را از چراغ بی‌نیاز کند و هیچوقت‌در اطاق تاریك یا محل دیگری‌که تاریك باشد بدون روشنائی داخل نشوید.

۲۹ - برای کسیکه قادر باشد امر است بر الماسی که مانند نداشته باشد کلمه

سبحان‌الله را منقوش نماید و بدست خود بقائم امر پروردگار خود برساند .

(کتب‌الله علی من یقدر ان یملك‌ان ینقش‌علی‌الماس من لم یکن له‌عدل سبحان‌الله و لیوصلن بیدیه الی القائم امر ربه یوم‌الذی‌یظهره . . .) (چهارشان و صحیفه بلااسم)

۳۰ ـ بر هرنفسی ضرور است که لعل زردی را مالك گردد وبر آن کلمه الحمدلله رانقش نماید و برساند بکسیکه‌اول بشارت ظهور من یظهره‌الله‌را باومیدهد .

(کتب‌الله علی کل نفس ان تملك لعل الاصفروتنقش‌علیه الحمد لله و لتوصلنه لمن یوصلن الیه الاول فی یوم الذی یظهر بامرالله علی العالمین . . .) (صحیفه بلا اسم و چهارشان)

۳۱ ـ بر هر نفسی واجب است که کلمه توحید را بر زمرد سبز منقوش کرده و برساند بکسیکه کتاب‌الله را در یوم حق و یوم دین قرائت میکند .

(فلتنقن کلمة التوحیدعلی الزمرد الاخضر و لتوصلن الی الذی یتلو کتاب الله فی یوم‌الحق یوم‌الدین ...) (صحیفه بلااسم)

۳۲ ـ و کسیکه قدرت داشته باشد بر یاقوت چنانچه ذکر شد نقش نماید

(ومایقدر علی یاقوت مثل ما قد امرنا وکان‌الله علیما قدیرا) (صحیفه بلااسم)

۳۳ ـ فرض است بر خوش نویسی که خط آن بلاعدیل باشد هزار آیه نوشته و وصیت کند که برسانند بسوی‌نقطه .

(ومن یکن‌له‌خط لم یکن‌له‌عدل فی‌ایامه فلیکتبن‌الف‌آیةلله ولیوصین بان یوصلن الی النقطه لیجزیه الله یوم القیمه برحمته انه‌بکل شیئی علیم (صحیفه بلا اسم.)

۳۴ ـ واجب است همینکه مقدار طلاونقره نزدکسی بمقدار ششهزار وپنج مثقال رسید سدس آنرا برای خدا بدهد.

(وانما الفضة والذهب‌اذا بلغابما انتم توزنون ستة الف وخمس مثقال فاذا سدسه لله‌فلیاخذن الله عنکم وکل عنه یسئلون (صحیفه بلااسم)

۳۵ ـ فرض است که آثارالله راباعلی درجه امکان حفظ‌نمود . (فلتحفظن آثارالله بماانتم علیه مقتدرون ..)

(فلتحفظن کل مانزل فی البیان فان هذا رزق الله للعالمین ثم تحفظن کل مانزل

من‌عندالله علی حق ماانتم علیه مقتدرون .)

(یاایهاالذین اوتوالعلم فلتحفظن کل‌مانزل من‌عند نقطةالبیان اشد حفظا من اعینکم بل‌لاشد حرزا من‌آیات افئدتکم) (چهارشان باب دوازدهم ازواحد هشتم)

۳۶ ـ نظربانیکه ازاول عمرالی‌آخر در ملك خدا تصرفاتی میکنید پس بشانی تصرفات نمائید که آنرا همیشه دوست داشته باشید واحدی‌حزنی درآن‌مشاهده ننماید.

(انتم من‌اول عمرکم الی‌آخره فی‌ملك‌الله تصرفون فلتصرفن علی‌شان‌تحبون‌ذلك)

(قل‌ان من‌اول عمرکم الی حین ما انتم تقبضون کم تتصرفون فی ملك الله و ان تجعلن ماعندکم بمایحب به‌انفسکم لئلایشهد علیکم احدمن حزن هذا من‌فضل‌الله‌علیکم لعلکم تشکرون .) (چهارشان)

۳۷ ـ خداوند دوست میدارد که کل ماعلی‌الارض باعلی درجه امکان در منتهی ظهور وجلوه خود باشد زیرا که هرچیز که بدرجه کمال خود رسید داخل درجنت‌می گردد وباید درملك خدا باروح‌و ریحان‌سکونت داشته باشید وباید اشیائی‌رامالك‌شوید که دوست داشته باشید واز آنچه کراهت دارید ومحزون میشوید دوری کنید.

(قل یحب‌الله ان یجعلن کل ماعلی‌الارض بمایمکن فی کلشیئی لعلکم‌انتم بکل‌ذلك فی رضوان‌البیان لتشکرون قل اذا بلغ امکان کلشئی الی‌اعلی‌ظهوره فاذا قد دخل فی رضوان ربه فعلیکم ان تشکرون .)(انتم‌فی‌ملك‌الله بالروح والریحان لتسکنون .)

قل‌ان تملکن من‌شیئی تحبونه انفسکم فاذا انتم بذلك متلذذون وان تملکون ما یکره به‌انفسکم فانکم انتم بانفسکم بهذا محزونون ...

وباز درهمان باب است که همیشه ناظر باشید بچیزهائیکه اسباب عزت‌نفس شما بشود ومکان هرشیئی رابطوریکه دوست میدارید قراردهیدولوآنکه صفحه کاغذی‌باشد تمام اینها نیست مگر اینکه دقت نظر حاصل کنید واز جزئیات غفلت ننمائید ودرحزن داخل نشوید وازمراقبت درجزئیات عادت کنید بمراقبت‌درکلیات بدرستیکه پروردگار شما میخواهد که کل جزئی و کلی همه درافقی باشند که فوق آن‌بتصور نیایدوهمیشه بدیدن آنها فرحناك باشید و هرچه‌را مالك میشوید مانند جوهر طرزی تربیت کنید و حفظ نمائید .

(فلتنظرن الی من یرجع عز انفسکم ان انتم فی رضوان البیان لتنظرون فلا تستملکون مالا تحبونه انفسکم و تبدلوه مکان ذلك ماتحبن به انفسکم ولو کان لوح قرطاس ان انتم علیه مقتدرون قل کل ذلك لتدققون ابصارکم لئلا تحتجبن عن جزئی ولا تلتفتون الیه و انتم فی حزن تدخلون ان انتم تراقبن کل کلی لتراقبن کل جزئی فان ربهما رب السموات والارض وما بینهما لیحبن ان یوصلن کل جزئی و کلی الی افق لا یمکن عنده فوقه لیشکرن الله ربه عباد الذینهم به فرحون هذا ما وصاکم الله فی البیان لعلکم الی یوم من یظهره الله کل ملککم و ما انتم تملکون مثل جوهر طرز لتربیون ثم لتحفظون)

(چهارشان باب سیزدهم ازواحد هشتم)

٣٨ - درباب دهم ازواحد ششم بیان است .

(ملخص این باب آنکه هیچ شعاری دربیان محبوبتر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد ازعقیق قرمز که براو منقوش باشد این آیه عظیمه

(قل الله حق و ان مادون الله خلق و کل له عابدون)

ودرهمین باب است (واگر نفسی خواهد خودرا درحرز حق داخل نماید برعقیق مدوری امر نماید که نقش شود بهیکل دائره معروفه که بنهج واحد است و در اول آیة الکرسی ودرثانی اسماء دایره ودرثالث حروف بسمله ودررابع اسماء سته و در خامس آنچه مناسب حال و قصد اوباشد که نوزده حرف متجاوز نباشد واگر دردایره اول وثانی هم حروف تسعة عشر را نویسد محبوب است نزد حق ...)

فصل هشتم

در طهارت و نظافت

١ - درباب چهاردهم ازواحد پنجم بیان است .

(وهیچ شیئی دربیان احب نزد خداوند نیست ازطهارت ولطافت ونظافت .)

(وخداوند دربیان دوست نمیدارد که شاهدشود برنفسی دون روح وریحان را ودوست میدارد که کل بامنتهای طهارت معنوی وصوری درهرحال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه ودیگری ..)

٢ - درباب دوم ازواحد ششم راجع بآب بیانات مفصلی است که خلاصه آن این است.

(نخست آنکه حکم کر برداشته شده وثانیا آب کم یازیاد هردو طاهر است بشرط آن که کاملا صاف وزلال وبچیزی آلوده نباشد ودرهرمنزلی باید حوض یا منبعی باشد که تطهیر بسهولت انجام یابد ولی آب آن نباید ازحیث رنك وطعم وبوتغییر یافته باشد..)

٣ - درباب سوم ازهمین واحد است .

(ازاین جهت امرشد دربیان که هیچ ارضی را برآن ساکن نگردند الا آنکه در آن محل تلطیفی بنا کنند بنحویکه اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حد تلطیف عمل نماید دردین بیان زیرا که درآن بقدری که امرشده در تلطیف دراوامر دیگر نشده...)

٤ - درباب نهم ازواحد ششم وارد است.

(ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلباس حریر هرنفسی را درهرشأن و همچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این جنت بآنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده ...)

٥ - درباب ششم ازواحد هشتم ذکر شده است .

ملخص این باب آنکه دربیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی مایمکن در امکان واگر درچهار روز یکمرتبه اخذ اظفار وشعر و مایتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله وهست وتطهیر البسه وتلطیف ان هرچه اقرب ترشود اقرب بتلطیف بوده وهست وحنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر برصدور که محل حب الله هست بکلمه

اللهم دراولوالد واير والرحمن دراولوالهياكل براحسن خط باسباب ان که منطبع شود محبوب بوده واذن داده شده وبر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده ونوره اگرعادت باشد نفسی را بفصل حروف حاء ذکر شده وبر یدین ورجلین اگر دأب نبوده محبوب نبوده از برای اوولی در کل بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفتادنوع بلاازبدن او مرتفع میگردد باذن الله وسزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را وشاکر شود محبوب خودرا بر حسن حسن خود والا استغفارا کند محبوب خودرا ..)

٦ ـ درباب هشتم ازواحد هشتم است .

(ملخص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعررأس واخذ آن ازوجه لاجل قوه آن که بر صورت حسن ظاهر شودو اخذ شارب درهرحال امرشده .)

٧ ـ درباب دهم ازواحد نهم وارد است .

(وبدانکه تطهیر دربیان اقرب قربات وافضل طاعات بوده وهست مثلاسمع خودرا طاهر کن ازاینکه ذکر دون الله نشنوی وعین خودرا که نبینی وفؤادخودرا که شاهدنشوی ولسان خودرا که ناطق نکردی وید خودرا که ننویسی وعلم خودرا که احاطه ندهی وقلب خودرا که براو خطور ندهی وهم چنین کل شئون خودرا تاآنکه در صرف جنت حب پرورش کنی ...)

٨ ـ درباب چهاردهم ازهمین واحد است که باید در رأس هر نوزده سال در صورت استطاعت کل اسباب واثاثیه منزل را تجدید نمود(انتم کل اسبابکم بعدان تکمل تسعة عشر سنة ان تستطیعون لتجددون ...)

٩ ـ درباب اول ازواحد دهم وارد است که ازسك وغیره احتراز نکنیدواگرموی مرطوبی ازآن شمارا تماس کند بهتر آن است که تلطیف و تنظیف خودنمائید.(فلاتحترزن عن الکلب وغیره وان یمسکم شعررطب منه الا وانتم تحبون ان تنظفون ...)

١٠ ـ علاوه براینکه استعمال عطریات دستور داده شده در باب هفتم ازهمین واحد وارد است که هر نفسی باید بلوری ازعطر ممتاز بدست خودازطرف نقطه بیان بمن یظهره الله برساند . (فلتبلغن الی من یظهره الله کل نفس عنکم بلور عطر ممتنع منیع من عند نقطة البیان ثم بین یدی الله تسجدون باید یکم لابایدی دونکم الاوانتم لاتستطیعون ...)

١١ ـ استعمال ظروف بلور درهرحال دستور داده شده ودرباب نهم ازهمین واحد وارد است که هرنفسی مکلف است که نوزده پارچه اشیاء بلورین ممتازی را مالك باشد . (فلیملکن عن کل نفس من اسباب بلور ممتنع رفیع عدالواحد علی قدرما یتمکن وان یستطیع ولم یملك کتب علیه ان ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب جدا فی کتاب الله لعلکم تتقون ...)

١٢ ـ در صحیفة الاحکام است که هرنفسی مأذون است که دوشیزه بکری را استخدام نماید .

(کتب الله ان تکون عند کل نفس من بکر یخدمه فی اللیل و النهار و ان قیلا منکم ما تشکرون ...)

١٣ ـ ودرباب ششم ازواحد هشتم وارد است .

(ودربیان نهی شده ازهرچه حجاب لطافت شود حتی اگر نفسی درجسد خودعلم بذره بهمرساند یادر لباس خودعدل همین که مکروه داشته باشد اورانزد نفس خودمحبوب نیست که بین یدی الله بان حال نازل شود لعل کل دربیان مربی باین تربیت شده لعل دریوم ظهور حقیقت مایکره درمؤمنین بخود مشاهده ننماید کور درجه بدرجه وشیئا فشیئا ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد وعرق کند تبدیل میکند اورا چگونه که باآن صبر کند ولی هنوزبآن درجه اهل این ظهور نمیتوانندسیر نمود اگر بفاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود درلطافت پرورش خواهند نمودوهرچه زودتر شود محبوبتر بوده عندالله واگر کسی را ممکن نشود حزنی ازبرای اون نباشد که بحب اون تلطیف را باوعطا کرده میشود ثواب آن ولی برهرنفسی حتم بوده وهست که مراقب باشد که آنچه درقوه اوممکن است درنفس خود اظهار نماید ...)

١٤ ـ درچهارشان درباب هیجدهم ازواحد هفتم ازخداوند درخواست میکند که کل اهل بیان رابرصفت طهارت ونظافت ونزاهت تربیت نماید .

(فلترببن اللهم کل من فی البیان علی صفة الطهر والطهارة وسمة اللطف والنزاهة لئلاتشهد یوم القیمة بمالاتحبنه انك کنت علی کلشیئی قدیرا ...)

١٥ ـ درباب بعداست که خداوندوست داشته ومیدارد طهارت ولطف ونظافت رابقدری

که ممکن است باید جسد راتمیز نگاهداشت وهمچنین لباس رابابد در منتهـای نظافت نگاهداشت ولی نباید آنقدر آب استعمال کرد که لون بدن‌تغییر کند.

(وان‌الله قداحب ویحب الطهر والطهارة ثم اللطف والنظافه فاستطهر جسدك‌بما تستطیع الیه من‌سبیل ثم‌لباسك مثل هذا ولکن مااردت هذابان تستعملن الماء وتغسلن فی‌الماء بمایغیر بدنك فان کلتیهما مردودتان عندالله ۰۰۰)

و باز درهمین باب است که باید از وسواس دوری کـرد زیرا کـه وسواس از صفات شیطانی است فقط باید ظاهربدن طیب وطاهر باشد بقدریکه ممکن است بر نهج روح وریحان واطف واحسان .

(فلتستعیذن بالله من الوسواس فان هذا من‌صفة الخناس ای‌عبدلم یحبه‌الله بظهر التقوی‌لله واذا عرفه‌الله نفسه لم‌یبق عنه‌ای عن‌نفسه الذی دون طاهر عندالله مثل اول‌من لم‌یؤمن‌باول من‌امن فلتستعیذن بالله عن‌مثل ذلك‌ولکنك‌طیب ظاهرك واطهربمااستطعت علی‌الروح والریحان ثم‌اللطف والاحسان بما استطعت الیه‌سبیلا ۰۰۰)

۱٦ - درصحیفه بلااسم است که‌اگر خواستی بزیارت نقطه یایکی ازحروف حی بروی باید خودرا بحق لطافت تلطیف نمائی حتی اگر علم پیداکنی که درجسدتوموی زایدی هست باید آنرا اصلاح نمائی وپاکیزه ترین لباس خود راببوشی‌نه‌اینکه ازحیث قیمت اعلی باشد بلکه اگر جامه کهنه هم باشد باید در منتهای لطافت و نظافت باشـد بطوریکه اگر بدانی درآن لکه سیاهی ازپشه یامگسی باشد باید آنرا ازخود دور نمائی پس وقتی که خودرا باین‌شان ابهی واطف اعلی دیدی خاتمی از عقیق سرخ در انگشت قرارداده وبعد بزیارت مشغول شو۰

(فاذا اردت زیارة النقطه اواحد من حروف الحی فلتلطفن نفسك حق التلطف بحیث‌لو یحط علمك بان فی جسدك شعرا زایدا لاینبغی لك‌حینئذ ولتلبسن اطهر لباسك لااعلاء بهاء بحیث لوتلبس قمیص عتیق طاهر طیب لطیف نظیف بحیث ولم یحط علمك علی‌ان فوقه سوداء من‌البعوضة فان علمت لاینبغی لك فاذا وجدت نفسك علی‌ذلك‌الشان الابهی واللطف الاعلی فاجعل خاتما من‌العقیق الاحمر الذی هوالدلیل فی ذلك السبیل بین‌یدی ربك الجلیل والوفود علی‌الله فوق عرش التجلیل ۰۰۰)

فصل نهم

در آموزش و پرورش

۱ - درباب نوزدهم ازواحد چهارم بیان راجع بوظایف والدین نسبت به‌فرزندان وارد است ۰

(وآنچه مایه تقرب‌ایشان‌است رضای‌اقران‌خودوحب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواندبرذریه خود قبل ازتکلیف اظهار لطف‌ورحمت نماید اعظم است‌ازبرای اوازهر طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که درحق ذریه خود بامنتهای حبی که ممکن است درحق ایشان ظاهر سازند وآنرا حب خود خوانده ۰۰۰)

۲ - ودرهمین باب است ۰

(وامر فرموده که کل ذریات راباابوین واخوین واولوالقرابه خودبرشئون ادبیه که دأب آن‌زمان است سلوك نموده که غباری برقلوب ایشان ننشسته ۰۰۰)

۳ - درباب دهم ازواحد چهارم است ۰

(واذن داده شده اگر کسی درعلمی انشائی کند چون اسم‌الله براومذکور شده که ایمان باوباشد جایز است تعلم‌باو اگر معنون شود بکلمات نقطه ۰۰۰)

٤ - وباز درهمین باب است ۰

(ونهی شده ازانشاء مالایسمن‌ولایغنی مثل اصول ومنطق‌وقواعد فقهیه‌وحکمیه وعلم لغات غیرمستعمله ومایشبه هذا وماقد فصل فی الصرف و النحو فان قدرما یکتفی للمتأدبین مایعرف الفاعل والمفعول ومادونهما من شئونهما اذ دون ذلك لن یغفرالله العبد اذا شتغل به ۰۰۰)

٥ - درباب یازدهم ازواحدششم ازتنبیهات بدنی ونشستن برزمین نهی‌شده‌است۰

(ملخص اینباب آنکه درهیچ‌حال خداوند دوست نمیدارد که‌هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضری باورسد ونهی‌شده کل‌راکه طفل‌قبل ازآنکه بخمس‌سنین‌نرسیده اوراتادیب بلسان نمایند وبراوحزنی واقع نسازندبعداز بلوغ‌آن زیاده ازپنج ضرب خفیف

تجاوز نکنند آنهم نه‌برلحم بلکه بستری حایل کنند وبر شئون دون و قرجاری نسازند چنانچه دأب اینزمان است واگر تجاوزاز خمسه نمایند نوزده یوم براوحلال نمیگردد اقتران و اگر اورا قرین نباشد براواست که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد به آن نفس مضروب و دوست می دارد خداوند که در هرحال اهل بیان برفوق سریریاعرش یاکرسی‌نشینند که‌آنوقت ازعمراومحسوب نمیگردد .)

٦ ـ درباب اول ازواحد هفتم است ٠

(وهرحرفی که برصورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که بر او نظر کنند بل درهرشیئی چنین مشاهده کن وهمچنین برعکس ودربیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الا برعلو صنع وکمال ٠٠٠)

۷ ـ وباز درهمین باب است ٠

(ومراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابهی و آخر اعلی وما بینهما بدرجات ذکر وگویا مشاهده میشود در ظهور که صاحبان ادراك بهم میرسد که نوزده قلم راشیرین مینویسد ولی کمال دریکی بهتر است اقتران واستکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل ومقصود لم‌یزل ٠٠٠)

۸ ـ درباب دوازدهم ازواحد نهم است که باید فرزندان رابحسن خط تعلیم دهند وبهترین خطوط خط شکسته حیوان است نه‌میت ٠

۹ ـ درکتاب چهارشان درباب هیجدهم ازواحد چهارم است که اطفال را بچیز هائیکه برآنها دشوار است تعلیم ندهید و کمال لطف ورأفت رادرحق آنها منظورداریدو تحمیل نکنید برآنها چیزهائیکه برای آنها سودی ندارد و اگر کردید مسئولید٠

(ولاتعلمن صبیانکم مایصعب علیهم ولتلطفن بهم وترحمن علیهم ولتعلمنهم مایکفیهم فی‌دینهم ولا تحملن علیهم مالاینفعهم عندالله‌ربهم فانکم انتم کل عن‌ذلك لتسئلون ٠٠٠)

۱۰ ـ درکتاب شرح ابجد بیاناتی هست که‌خلاصه آن‌این است ٠ وبدان‌ای‌متعلم که حق معلم مشتق‌ازحکم‌الله است پس حق اورا بشناس‌وقدر اورا عظیم دان‌ودرمحضر اومؤدب وموقر باش ودرمقابل اونخند وباچشم ودست باو اشاره نکن و در حین تعلم‌در

مقابل روی اوبنشین وبقدر ثلث ذراع شرعی فاصله بگیرو آنچه را که استطاعت داری باوبرسان زیرا که اگر مافی‌الامکان رادرقدم اونثارکنی باندازه تعلیم حرف(ب) که بتو تعلیم کرده است نیست ومعادل حق‌اونمیشود... ودراین مقام معلم را توصیه میکنند که هیچوقت برطفل غضب نکند وابدا متعرض اونگردد واگر خواست تنبیه کند بسه ضرب خفیف اکتفا کند زیرا که قلب‌طفل نازکتر ازشیشه است‌وشیئی لطیف زود می کشند وخداوند این عمل‌را دوست نمیدارد .

(اعلم یاایتها المتعلم ان‌حق المعلم‌اشتق من‌حکم‌الله عز وجل فاعرف حقه وعظم قدره ووقر محضره و آدب حق‌الادب منه وهوان لاتضحك فی‌طلعته ولاتشیرالیه بعینیك ولا ایدیك ولاتجلس حین التعلم الافی تلقاء وجهه وکان علی قدرثلث ذراع الشرعی و تدعوا الیه فی‌کل‌شان بشانه وتبلغ‌الیه فیما استطعت فان‌مافی الامکان لوتفدی بین‌قدمیه لاجل حرف‌الباء الذی علمك فی اول مقامك فوالذی هوملیك فؤادی لایلیق بقدره ولا یعادل حقه‌و ان‌ذلك حکم‌الله علیك فاتبعه لتکون من‌الفائزین واوصی فی‌ذلك المقام‌معلم اوراق شجرة الخلد فی‌الرضوان‌ان‌لاتغضب علی‌الطفل‌ابداولاتعرض‌عنه سرمدا ولا تضربه الا ثلاثة ضرب خفیفه وان‌لم تفعل ذلك‌لحق علی‌الله‌بان لایسخط علیك ابداان‌قلب‌الصغیر ارق من الزجاجة وان‌الشیئی لطیف‌یکسر ولایرضی‌الله لقلب احد هذا...)

۱۱ ـ درباب هیجدهم ازواحد دهم چهارشان وارد است که‌باید کلمات‌الله را با حسن‌خط نوشت ودر اطراف وحواشی کتابها نباید چیزی نوشت و کتابهاراحتی‌الامکان سبك وزن باید قرارداد .

(ولا یحل لکم‌الا وان تکتبن کلمات الله باحسن‌ما انتم علیه مقتدرون ولا تضیعن کتبکم بماانتم فی‌حولها تکتبون فلتجعلن کل کتبکم اخف ماانتم علیه‌مستطیعون فان‌کل‌مانزل فی‌البیان ورقة‌لطیفة الی من یظهره الله انتم بالحق الیه لتؤدون تلك امانة‌الله فی‌ایدیکم بان تبلغن‌الی‌من یظهره‌الله وانتم بما یامرکم‌من‌عندالله‌تتبعون.)

۱۲ ـ درباب یازدهم ازواحد یازدهم چهارشان است که باید اطفال رادرصغرسن باخطوط بدیعه تربیت‌کردونزد استادانی گذارد که ازحیث خط‌ممتاز باشندولکن‌طوری نشود که اسباب حزن آنها فراهم گردد.

بلکه باید وسایل تشویق آنهارا فراهم کرد که بطیب خاطر تعلیم گیرند تاکنون خداوند شمس حقیقت رابخط غیرمجذوب ظاهر نکرده است همانطور که دراین ظهور باخطعزمحبوب ظاهر کرده است. وباید خطوطرا طوری در کتاب تنظیم کنید که اول آن باآخر فرقی نداشته باشدو باید کتب خودرا حفظ کنید و آنچه که خداوند دوست نمیدارد در آن ننویسید بلکه بمنتهی درجه خوبی و کمال آنهارا تنظیم و ترتیب کنید.

(ولتربین ذریاتکم من صغرهم بدایع خطوطکم من عند الذین هم علی امنع العز یکتبون واحسن الصنع یظهرون ولتربینهم فی ذلك علی حق ما انتم علیه لمستطیعون و لکنکم لاتحزنونهم الاوما هم به یجذبون لتربیون سبحانك اللهم صل علی من علمنی امنع الخط من عندك بماقد احطت به علما من فضلك انك کنت بکلشیئی محیط قل الی حینئذما اطلع الله شمس الحقیقه علی خطغیر مجذوب مثل ماقد اطلع فی ذلك الظهورو اتاه من عنده خط عزمحبوب ذلك من فضل الله علی وعلی الذینهم الی کلمات الله ینظرون...)

(قل ولتنظمن خطوطکم فی کتبکم بماانتم به تجذبون وانما یکتب قلمکم فی اول کتابکم فلتکتبن بمثل هذافی آخر کتابکم لئلا یتغیر خطوطکم وانتم فی عدل الله تسلکون ولتحفظن کتبکم ولاتکتبن فیهامالایحب الله ان ینظر الیه وانتم مثل طرزالابهی فیه تصنعون ثم مثل ذلك لتحفظون قل ان میزان خطوطکم ان انتم تحبون ان تعدلون لویکتب احد الف الف ولم یتغیر بین ذلك من الف فاذا ذلك خط الاعدل فی کتاب الله انتم مثل ذلك فی الروح والریحان انفسکم لتربیون ...)

۱۳ - درچهارشان باب دوازدهم ازواحد پانزدهم است که فرزندان رابعلم نحوو صرف وحکمت بیان وحروف وطلسمات تعلیم دهید وعلم حروف علم ظاهر کلمات است وطلسمات علم اعداد که ازآن جمله است علم حساب ...

ومتابعت انفس خودرا نکنید بآنچه اختراع کرده اید ازقبل مثل معانی ومنطق و اصول وفقه ونجوم وریاضی ودرآنها عمرخودرا صرف میکنید.

(فلتعلمن ذریاتکم علم النحو والصرف ثم حکمة البیان ثم الحروف ثم الطلسمات ان تحبون عن العلم تدرکون.)

قل ان علم الحروف علم ظواهر الکلمات ثم الطلسمات علم اعدادها و منها علم

الحساب ان انتم بالحق تتعلمون.

قل ان حکمة البیانیه ان تتعلمن معنی کلمات ما نزلت فی البیان ثم بها حین ما تتلون تتلذذون.

قل ان تلك العلوم ینفعکم ان تؤمنن بمن یظهره الله و الا لاینفعکم قدر خردل فلاتتبعن انفسکم فیما اخترعوا من قبل من معانیکم ومنطقکم واصولکم وفقهکم ونجومکم و ریاضیکم و انتم فیها ایام عمرکم تصرفون ...

۱٤ - درباب پانزدهم ازواحد یازدهم بیان وارداست.

(ودانش خودرا محیط بهر چیز گردانیده هنگام استطاعت خود هر شیئی را بدانش حکمت خودفرا گیرید زیراکه نوشته است خداو امرفرموده ساکنان بیانرا این که بعلم خوددانا شوند و فراگیرد دانش آنها بانچه برروی زمین است ازهرپادشاهی ونبی دین اووکتاب اووحدود قلمرواو وعدد لشگراو وقیمت آنچه نزد اواست وهرآنچه مال اواست ازآنچه نباشد برای اومانندی ...)

فصل دهم

نظم و ترتیب وروش تکاملی

۱ - درباب هیجدهم ازواحد سوم بیان وارد است که باید هرچیزرابمنتها درجه کمال خود رسانید.

(ملخص اینباب آنکه خداوند دوست میدارد دربیان که آنچه واقع می شود از هرشیئی از حدنطفه آنشیئی الی ماینتهی الیه فی حد الکمال برمنتهای علو حسن صورت وسیرت گردد تاآنکه برهیچ نفسی بقدر ذره ای کره وارد نیایدو مالایحب رامتحمل نگردد.

از آنجمله است که حکم شده هرکس تفسیری برکلمات بیان می نویسد یا ازخود کتابی درعلمی انشاء میکند اگر خود میتواند باحسن خط نسخه اصل رابرداشته والا داده بکسیکه نوشته وبعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده شود که آثار هر نفسی درنزد خود آن نفس باشد وبعد بدیگری برسد ...)

۲ ـ درباب یازدهم ازواحد چهارم ایراد شده.

(ملخص این باب آنکه خداوند درحین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شیئی محزون ومضطر نگردد بلکه ازبرای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین برهرشیئی آن‌شیئی رابعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحیکه درآن چندسطر نیکوئی نوشته شده باشد جنت اواین است که آنرابانواع‌تذهیب وطرز وشئونی که درمرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود درحق او جاری سازند آنوقت مالك اواورا باعلی درجه امکان خودرسانیده که اگر فوق آن‌درعالم او باشد ودرحق آن‌مرقع ظاهر نسازد واورا ازجنت خودممنوع داشته مؤاخذه ازآن‌نفس خواهد شد که باوجود قدرت چرا منع فیض نمودی ...)

۳ ـ درباب نهم ازواحد پنجم ذکر شده .

(واز آنجائیکه اهل بیان راخداوند امر فرموده که کلشیئی رابمنتهی الیه کمال خود ظاهر گردانند ...)

٤ ـ درباب شانزدهم ازواحد سوم وارد است .

(نظم‌بیانرا هر کس بهرنحوی که‌شیرین‌تر میتواندهددهدا گرچه بهزارنوع‌ظاهرشودولی کل‌راجع‌بنفس‌بیان‌میگرددزیرا که‌براوحرفی‌زائد نمیگرددوازاوحرفی‌ناقص‌نمیگردد..)

(بهترین نظمها نظمی است‌که برحدود ظاهریه شود مثلااگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم‌ذکرشود وهمچنین خلط انهار خمسه نگردد...)(۱)

٥ ـ درباب هفدهم ازواحد سوم ایراد شده .

(واذن داده نشده که‌احدی حرفی ازحروف بیانرا بنویسدالاباحسن‌خطواحسن ازبرای هرنفسی‌درحد اواست نه‌درحد فوق اون‌ونه درحد دون آن ...)

٦ ـ درباب نوزدهم ازواحد سوم است .

(ملخص اینباب آنکه خداوند ازفضل وجود خوداذن داده که هر کس هر قدر بتواند دربهاء بیان صرف نماید اگرممکن بود که کل ماعلی الارض را بهاء یك بیان قرار

(۱) انهار خمسه عبارت است از آیات ومناجات وتفاسیر وصور علمیه‌و کلمات‌فارسیه.

دهد هرآینه اذن ازبرای اوبوده ...)

۷ ـ درباب چهارم ازواحد چهارم وارد است .

(ملخص اینباب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی وجنت کل اشیاء درجنت انسانی است‌که مثال‌ان این است‌که اگرقطعه الماس بلامثلی‌درنزدمؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می گردد و همچنین کلشیئی ...)

۸ ـ درباب اول ازواحد ششم ذکر شده .

(ملخص این باب آنکه‌هیچ شیئی نزدخداوند محبوبترازاعتدال نیست حتی‌آنکه اگر کسی ارضی رامالك باشد اگر خواهد درحق او اعتدال ظاهر فرماید باید برنهجی باشد که صاحب اسطرلابی بامنتهای دقت نظر دراون نظر کند بقدر ذکر شیئی اول آنرا ازآخر آن زیاده نبیند ...)

۹ ـ درباب سوم ازواحد ششم است .

(ونهی‌شده که کسی شیئی‌رابانقص‌ظاهر فرمایدباآنکه اقتداربر کمال‌آن‌داشته‌باشد مثلااگر کسی بنای عمارتی گذارد وآنرا بکمال آنچه درآن ممکن است نرساند هیچ آنی برآن شیئی نمیگذرد مگر آنکه‌ملائکه طلب نقمت میکنند ازخداوند براوبلکه‌ذرات آن بناهم طلب می کنند زیرا که هرشیئی درحد خودوصول الی‌ما ینتهی درحدخودرا تمنا دارد وهمین قدر که‌کسی مقتدر شدو درحق آن‌ظاهر نکرد ازاوسؤال‌میشود)

(وامرشده دراین دین ابوابی که مایتعلق هرمقامی است بنحوی ظاهر سازندکه انسان طویل تواند بلاخفض رأس خود داخل گردد)

۱۰ ـ درباب اول ازواحد هفتم وارد است .

(ملخص این‌باب آنکه درهرظهور خداوند دوست میداردکه‌کلشیئی جدید شود ازاین جهة امرفرموده که درهر دویست و دوسال یکدفعه هر نفسی مایملك خود را از کتب مجدد کند باینکه درماء عذب ریزد یاآنکه بنفسی عطاکند لعل عین‌عبدی برحرفی نیفتد که کره‌ازنظرآن داشته باشد ...)

(وهر حرفی که بصورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که‌براونظر

کنند بل در هرشیئی چنین مشاهده کن وهمچنین برعکس ودربیان هیچ‌شیئی راظاهر مکن الا برعلوصنع و کمال ۰۰۰)

(ومراتب‌خطوط‌مراتب‌اسم واحداست اول خط‌ابهی‌وآخراعلی‌ومابینهمابدرجات ذکروگویامشاهده میشود درظهور که صاحبان‌ادراك بهم میرسدکه نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال دریکی بهتر از اقتران است واستکمال درکل علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب‌ازل‌و مقصود لم‌یزل ۰۰۰)

(چه‌خوب صنعتی است چاپ ازبرای ارتفاع کلمات اووتکثر آثار او۰۰۰)

۱۱ - درباب هفتم ازواحد هشتم وارد است ۰

(ملخص این‌باب آنکه اذن داده‌شده چاپ دربیان وآنچه درظل او انشاء شود برطبق اوالی ظهورمن یظهره‌الله که آنوقت اگر کل بشانی مقتدر شده که توانند باحسن خط حفظ کلمات‌الله نمود که امرخواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود وفضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی ماند عندالله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که بآن مذکر شود من یظهره الله را با حسن خط نه بآنچه دأب این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ میزنند بجائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضه شده اگرنه ملاحظه عدم استطاعت کل مؤمنین میبودهر آینه اذن داده نمی‌شد ولیکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او ولی هرکس تواندکه بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای اون تا آنکه مالك گردد چاپ خوب آنرا ...)

۱۲ - در باب هفدهم از واحد دهم ذکر شده است که باید در روی تمام ارض خانه‌ها و بازارها و اماکن منظم باشند - و هر صنفی در جای خود بطوریکه دو نفر از آنها با هم مختلط نگردند بلکه هر صنفی در مکان واحدی باعلی نظم محبوب قرار گیرد و اگر هرصنفی در سرائی باشد اقرب بسود و تقوی است.

(ولتامرن کل ارض ان ینظمون بیوتها و اسواقها و اماکنها و یمیز کل صنف‌فی مقعده عن‌الاخر حیث لایختلط اثنین منهم الافی مکانهماوکل صنف کانوا فی مکان‌واحد علی احسن نظم محبوب و لتامرن ان یکون کل صنف فی‌خان فان ذلك اقرب للنفع

و التقوی ان انتم تشعرون ...)

۱۳ - باید تمام امور خودرا بحد امکان منظم کنید بطوریکه انفس خودتان ان نظم و تربیت را دوست بدارد و ما ندیدیم خانه‌ای را که با نظم بنا شده باشد مگر آن خانه‌ای که در ارض صاد(۱) در آن ساکن بودیم - (چهارشان باب یازده ازواحدیازده)

(فلتنظمن کل امورکم بما انتم‌من عندالله لتحیطون به‌علمانم‌عند انفسکم‌لتحبون ما شهدنا بیتا قد عمرت علی نظم الا ما کنافیه علی ارض‌الصاد لسا کنین) .

۱٤ - (آنچه صنایع‌از زیر دست شما خارج میشود باید بدرجه کمال باشد ... و نباید با دست خود صنایع خودرا ضایع کنید بلکه باید منتهای صنعت را در آن ظاهر سازید خواه کلی باشد وخواه جزئی ... و باید طوری تربیت شوید که کل روی زمین‌از صنایع پر شود وهمه بآن متلذذ شوید ...)

(فکل ما تظهرون بایدیکم من صنع‌الله فلتکملن فیه من صنع انفسکم فان ذلك من صنع‌الله المهیمن القیوم . فلاتضیعن ما یخلق‌الله بایدیکم من صنایعکم الا وانتم فیه اتقان الصنع تظهرون سواء کان فی صنع کلی عظیم . اوصنع جزئی صغیر فان لم یکمل صنعه کیف یوقن باتقان صنع‌الله فی نفسه ان یا اولی الصنایع کلکم اجمعون لتتقون سواء تحبن ان تکتبن من نقطه فی‌کلتیهما صنع‌الله لتراقبون لعلکم تتربیون بذلك یملاء الارض کلهن من صنایع لن یقدر لهن من شیئی و انتم کلکم به تتلذذون و تشکرون ...)

(چهارشان باب هشتم از واحد نوزدهم) و باز در همین باب است که ازخداوند میخواهد که خلق بیان را طوری تربیت کند که هیچ شیئی مصنوعی از آنها ظهور نکند الا آنکه در آن صفت صنع بمنتهی درجه کمال باشد .

(فلتربین اللهم خلق‌البیان ان لا یوجد فیهم هی شیئی‌مصنوع الاوقد ظهرفیه صفة الصنع علی منتهی الکمال ۰) و در باب بعد از این است که خداوند لعنت کند کسی که قادر باشد بر کمال صنعتی و آنرا با نقص ظاهر سازد .

(وان الله قد لعن من یقدر ان یظهر صنعا بالکمال و یظهره‌بالنقص ۰۰ ۰ ۰)

---

۱ - مقصود ازارض صاد اصفهان است وآن خانه از بناهای صفویه بوده است مشهور بعمارت صدری که مدت چهار ماه درآن منزل داشته است .

فصل یازدهم

منهیات

۱ ـ درباب هفتم ازواحد نهم نهی اکید شده است ازبیع وشرای انقوزه وتنباکو که آنرا ورق زقوم خطاب کرده‌اند. عین‌عبارت چنین است.

(بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است وهمین قسم هرچه‌درظل‌او آیددر نفی داخل میشود و بدانکه هرکس برای من یظهره‌الله نباشد لدون الله است و هرکس از برای اوباشد لله است و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل اودرقرآن وقبل قبل آن درانجیل ونزد هر ظهوری ا کرظهورات قبل‌داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کنی ونهی‌شده ازتنباکوواشباه آن‌و آنچه‌ازسمت خراسان حمل‌میشود که‌رایحه‌غیرطیبه داردوامثال‌آن بهرنوع که‌متقلب گردد.

۲ ـ درباب هشتم ازهمین واحد از استعمال تریاك ومسکرات‌ودوا‌مطلقا نهی شده واین است عین عبارت.

(ملخص اینباب آنکه کل شئون دون حب‌ازدون حق بوده و هست و کل شئون حب ازحق بوده‌وهست ونهی شده ازمسکرات وآنچه بحکم دوابر او شود مطلقا تا آنکه مطهرکنی خود رااز هرشیئی که‌لدون‌الله براو ذکر شود وبدل‌نمائی درمواقع ضرورت بآلاءلطیفه ونعمای طیبه که شئون شجره‌محبت بوده وهست وحکم آن در کلی مثل جزئی است ...)

۳ ـ وباز درهمین باب است.

(دراین ظهور هرشیئی که‌ازشئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هرشیئی که‌بوده محبوب بوده وهست‌ودرظهوربعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده واین‌همان قدری است که درنزد هر ظهوری اذن داده شده اهل‌آنرا که‌بادون مظاهر حق‌مدارانموده لعل‌ثمری ازوجود ایشان اخذ شود بایمان بحق ..)

فصل دوازدهم

وظائف ملوك

۱ ـ درصحیفة الاحکام است که هریك ازسلاطین بیان باید بعدل رفتار کنند واز حدودالله تجاوز ننماید.

(کتب علی من یکن سلطان فی البیان ان یعمل بالعدل ولایتجاوز عن حدودالله ذلك من کتاب الامران اتقوالله ولاتعتدون)

۲ ـ درباب سیزدهم ازواحد یازدهم است.

(ملخص اینباب آنکه خداوند متعال ازعلو افضال وانوال خود امرفرموده دردین خود هرگاه بیرون آید پادشاهی دربیان فرض شده‌است براواینکه مالك شود برای‌نفس خود تاجی‌را که برسرخود نهدو برآن اکلیل مزین باشد نود وپنج دانه از جواهری که نباشدبرای او مانندی وشبهی و همتائی و همشأنی‌و مثالی‌و خارج نباشدنامهای آن جواهر ازپنج قسم‌جواهری که‌آفریده است خداچون الماس‌ویاقوت وزمردولعل ومروارید ...)

۳ ـ درباب دوم ازواحد یازدهم است که هرپادشاهی باید ازکشور خود بیست و پنج نفر علماء را انتخاب نماید که دین خدارا نصرت کنند وضعفا را حمایت‌نمایند وبر آنها ترحم کنند.

(کل ذاملك یبعث فی‌البیان ینتخبن من‌سکان مملکته عدد الکاف و الهاء من العلماءالذینهم ینبغی‌ان‌یکونن مطالع الحروف فی کتاب‌الله لعلهم یوم القیمة‌بمن‌یظهره‌الله یؤمنون ویوقنون ودین‌الله ینصرون ولیعرفن هؤلاء کل الخلق من‌حدود مملکته‌لعلهم ضعفاء الخلق ینصرون ثم‌علیهم یرحمون ثم‌بینهم وبین‌الله‌ربهم‌عن حدوددینهم‌لایحتجبون)

٤ـ درباب شانزدهم از واحد دهم است که هر سلطانی در هرسال باید یکصد و چهل مثقال طلابدهد ونخست وزیر دویست ونود مثقال وحاکم اعظم صدو شصت مثقال وعالم اعظم دویست وهشتاد مثقال وتمام اینهارا درخزانه نگاهدارند برای‌من‌یظهره‌الله بدست خود درحین ظهور اوباو برسانند.

(کتب‌علی کل‌ملك ارض فی کل حول ماةواربعین مثقالا من‌الذهب ثم علی و زیر

الاعظم مائتین وتسعین مثقالا ثم علی الحاکم الاعظم مأة وستین مثقالا ثم علی العالم الاعظم
مائتین وثمانین مثقالا ان یخزنون لمن یظهره الله ثم بایدیهم حین ظهوره الیه لیبلغون ...)

۵ ـ درباب سیزدهم ازواحد نهم ذکر شده است هرسلطانی که دربیان مبعوث می
گردد باید بیتی ازبرای خود بناکند وآیاتی برکتیبه های آن نویسد ودستورآن درهمان
باب به تفصیل ذکر شده است .

۶ ـ درباب نهم ازواحد هفتم است .

(ملخص اینباب آنکه هرصاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو
بیت بنا کند باسم من یظهره الله ومحل خود قرار دهد وعدد ابواب اول ازنود وپنج متجاوز
نشود ودوثانی ازنود تاآنکه سرحقیقت دررتبه جمادهم سرایت کرده باشد ...)

۷ ـ درباب پنجم ازواحد پنجم است .

(وهمچنین در اینظهور حلال نیست برغیر مؤمنین بحق آنچه ماینسب ایشان
است الاآنکه داخل درایمان گردند که آنوقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند
بایشان عطا فرموده ازجود خودو این حکم برسلاطین صاحب اقتدار دردین است نه برهمه...)

۸ ـ درباب شانزدهم ازواحد چهارم ذکر شده است .

(لایق است برسلطانیکه درملك اوحرم الله هست بل برهر صاحب ملکی لایق
است که درحدود بلاد خوددر کل قطع آن ازاول تاآخر آن عمال گذاشته که اخبار وخطوط
آن ارض را ازطرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنك این نظم باکمال علو منظم است
واخبار چندین ماه رابلیالی وایام معدوده مطلع میگردند ولی این امر را عام فرمایند
که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند ...)

۹ ـ درباب پنجم ازواحد چهارم وارد است .

(اذن داده شده ازبرای فتح بلاد که کل رادرظل ایمان بخداوند و دین او وارد
ساخته وبرمنسوبین بسوی بیان بقدر ذره ای حزن وارد نیاورده حتی در فتح اراضی هم
براهل آن این حکم راپسندیده بلکه تامیسر شودبشئونات دیگر ایشان راداخل دردین
خداوند فرموده ودرنزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا درنزد ایشان عزیز بوده باخذ آن
بسا باشد داخل شوند دین خدارا ...)

فصل سیزدهم

عبادات

۱ ـ درباب نوزدهم از واحد پنجم وارد است .

(دربیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوبتر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگر چه
بادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعد تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگر چه
بادخال حزنی درقلب او باشد ...)

۲ ـ درباب شانزدهم از واحد چهارم سفر زیارت ممنوع است از برای کسیکه
مابین مسکن او وبیت الله درباباشد و باید هزینه سفر را بمؤمنی ازذی القرابه خود دهد .

۳ ـ وباز درهمین باب است .

(ولی هیچ شیئی درسبیل حج اهم ازان نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر
بانفسی باشد نه خود محزون گردد ونه اورا محزون کند ...)

۴ ـ درباب دوم ازواحد پنجم راجع بمعابد ومساجد وارد است .

(درآنها هرقدر که توانند ارتفاع دهند مصباح راکه درآن اسراف نبوده ونیست...)

۵ ـ درباب یازدهم ازواحد هفتم است .

(ملخص اینباب آنکه نهی شده است ازصعود برمنابر وامر شده است استواء بر اعراش
باسریر یاکرسی تاآنکه کل ازشان وقر بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است برتختی
کرسی گذارده که کل بتوانند استماع نموده کلمات حق را ..)

۶ ـ درباب هفدهم از واحد هفتم وارد است که هر روز جمعه در مقابل شمس
ایستاده این آیه را بخوانند .

(انما البهاء من عندالله علی طلعتك یاایتها الشمس الطالعه فاشهدی علی ماقد شهدالله
علی نفسه انه لااله الاهو العزیز المحبوب)

۷ ـ درباب هشتم ازواحد هشتم وارد است .

(واذن داده شده صلوة درعبا بشانیکه ظاهر نشود از بدین او الا رؤس انامل

که اقرب بوقربوده وهست وصلوةدرجبه محبوب نبوده ونیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شده ۰۰۰)

۸ ـ درباب دوازده از واحد هشتم راجع باحکام محل ضرب (۱) وارد است ۰

(ملخص اینباب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بشصت وشش فرسخ اگر بگذرد از عمرآن بیست ونه سال بر اوست که وارد شود در آن محل درهرسنه یکمرتبه ونوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خودرا و درآن محل پنج رکعت نماز امرشده وهر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل کند وعفو شده بر سکان غیر آنحدود واگر نشده بود که میتوانست که از امرالله منحرف گردد ببین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر ها صرفشود و آنروز یکنفر نبود که یك قدم برای خدا بردارد ۰)

۹ ـ درباب چهاردهم از واحد هشتم وارد است ۰

(ملخص اینباب آنکه ازآنجائیکه توحیددرحرف ذال منتهی الیه عروج اوست و سرآن اینکه عدد هفت اللهم که برحروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هرروز وشب هفتصد آیه ازبیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید ۰۰۰)

۱۰ ـ درباب شانزدهم از واحدهشتم وارد است ۰

(وسزاوار است که عبد بعد ازهر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندامیرسد من قبل الله که از برای تواست دوهزار ویك ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکرابویه بذکر ربه انه لااله الا هو العزیزالمحبوب ۰)

۱۱ ـ در باب هیجدهم از واحد هشتم ذکر شده است که نوزده روز آخرسال را روزه بگیرند وتاسن کسی بیازده سال نرسد براو واجب نیست وهمچنین پس از چهل ودوسال واجب نخواهد بود و مدت هرروز از طلوع شمس است الی غروب و حقیقت روزه در آن باب مفصلا تشریح شده است ۰

(۱) دوتبریزجائیکه باب را چوب زده‌اند ۰

۱۲ ـ درباب نهم از واحد نهم نماز جماعت نهی شده مگر درنماز میت ۰

(ولی در صلوة میت اذن داده شده زیراکه آن از اعزاز مؤمن است هرقدر که کثرت زیاده شود درصلوة اومحبوب تربوده وهست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائما نماز گذارند براو بقصد فرادی ۰)

۱۳ ـ درباب هشتم ازواحد دهم وارد است که بر قطعه بلوری سجده کنند که تربت اول و آخر در آن باشد ۰ (۱)

(فلاتسجدن الا علی البلور فیهاءن ذرات طین الاول والاخر ذکرا من الله فی الکتاب لعلکم شیئی غیر محبوب لا تشهدون ۰)

۱٤ ـ در باب سیزدهم از واحد ششم ذکر شده است ۰

واذن داده نشده که بیت نقطه ازنودوپنج باب زیاده گردد تاانکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف حی تجاوز از پنج باب تاآنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملك او ۰۰۰

۱۵ ـ درکتاب چهارشان درباب هیجدهم از واحد چهارم وارد است.

بیان را باید با بهترین صوت دلکش وحزین قرائت کردآنهم بطور وقر و سکینه و درمعنی آیـات آن تفکرنمود واداءکردن کلمات ازمخرج ممنوع است ۰

١٦ ـ در چهارشان درباب هشتم از واحد یازدهم وارد است که در هرماه مقابل قمرایستاده و این آیه را بخوانند ۰

(وانما البهاء من الله علیك یا ایها القمر المنیرفی کل حین وقبل حین وبعدحین ۰)

واگر بعدد اسم قائم بخوانند بهتر است ۰

۱۷ . درباب چهاردهم از واحد یازدهم بیان وارد است ۰

(ملخص این باب آنکه خداوندعالم جل ذکره دوست داشته که عباد او درجمیع شئون بذکر او متذکر گشته در کلیه مراتب وجودات خود لم یزل ولایزال بیاداو مرتفع

(۱) مقصود تربت باب الباب که اول حروف حی و قدوس که آخر حروف حی است می باشد ۰

کردندوامر فرموده از کبرشأن وجلالت خود دربیان امری راوان این است کـه بندگان مؤمن او شب وروز خود را پنج قسمت نموده ودر هر قسمتی ذکر اورا که ذکر تهلیل و غنا وعظمت و قدرت وعلم وبقا وسلطنت اوست نموده وباوجود بی نیازی اوازاین اذکارو این امثال تا آنکه در روز قیامت گواهی دهند در پنج سنین امر بپادشاهی وعظمت او وتوحید نفس او چنانچه قبل از ظهور گواهی داده اند و موقن بالوهیت او بوده پرهیز کاری نموده‌اند و هر گاه اگر موفق باین عمل شده در قسم اول از اقسام روز و شب نوبت اول از ابتدای لیل که بعد از غروب آفتاب بوده ابتدا بذکر اذان نموده و نوزده مرتبه لااله الاالله گفته و نوزده بار الله اغنی گویند و در نوبت ثانی نوزده مرتبه لااله الاالله و نوزده بار الله اعلم گویند و در ثالث نوزده بار لااله الاالله و نوزده مرتبه الله احکم گویند و در رابع نوزده بار لااله الاالله گفته و نوزده مرتبه الله املك گویند و درخامس نوزده بار- لااله الاالله گفته و نوزده مرتبه الله اسلط گویند من اجل آنکه ذکر خدا نموده و نبینند در این اسمها الا مسمی را و تجلی اورا درجمیع شئون آشکار دیده در ظاهر و باطن بآیات الهی موقن کردند و امر شده بر شما بذکر اذان در مکانی که بشنوند آنها که اطراف بیت شمـا ساکنند و هر گاه بریده شود آواز اذان از نفسی و نگوید لازم است اورا که عوض دهد بآنکه اذان می گوید بدل بآنچه اذان نگفت و صوت اذان او بلند نگردید نوزده مثقال از قند سفید . . . و هر آنکه خوابیده است و ذکری نشنوده بر او باسی نبوده و هر آنکه نشسته است باشد در مکانی که بشنود صوت اذان را و نیست مر شما را حکمی که خارج شوید از حجره های خود محض شنیدن صوت اذان را بل بدانستن شما وعلم شما بصوت در وقت اذان بآنچه میرسد بسوی بیت شما آواز مؤذن کفایت است مر شما را و بس است در کتاب خدا وهر گاه اگر سخت باشد بر مؤذن بگوید در مکان اذان . شهدالله انه لااله الاهو و ان من یظهره الله لحق من عندالله کل بامرالله من عنده یخلقون و انا کل بما ینزل الله علیه لمؤمنون این است از فضل و رحمت خداوندی درحق آنها در روزهاي سرمای آنها هنگام زمستان و سردی هوا و باد های مخالف و هنگامی که توانا نمی باشند بر اینکه طول دهند در اذان گفتن خود ...) (۱)

(۱)

فصل چهاردهم

مراسم زناشوئی

۱ ـ درباب هفتم از واحد ششم راجع بنکاح وشرایط ازدواج وارد است .

ملخص این باب آنکه خداوند عالم ازجود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع راتاآنکه برهیچ نفسی ذلی دررضای خداوند ازبرای او وارد نیاید وبرضای مرء و مرئه و کلمه ای که دلالت کند کـه اوبوده از برای خـدا و هست و راضی است بحکم او بطوریکه درمواقع خودمفصل ذکرشده که مختصرآن این است که اگر بگویـد این آیه را .

اننی انا لله رب السموات ورب الارض ورب کلشیئی رب مایری ومالایری رب العالمین باآنچه مقدر شده ازحدود مهر وهمین قسم ازآنطرف وهر دو مهر کنند برلوحی وشاهد باشند بر آن از شهداء ازطرفین از عشیره اواگر ازبرای او باشد حکم اقتران ثابت می گردد وخداوند حکم فرموده از برای اهل مداین که مراد اهل شهر باشند برنود وپنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن واقل آن برنوزده مثقال عدد واحد ودر ترقی وتنزل واحداً واحداً مزید شود یانقص شود که از پنج واحد تجاوز نمیکند که اول یکواحد باشدوثانی دوواحد وثالث سه واحدورابع چهار واحد وخامس پنج واحدودرقری بهمین قسم درفضه مقدر شده من عندالله که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد وبـکمتر از آن اگـر

حاشیه صفحه قبل(۱) درآنچه دردسترس من بود از کتب وصحائف دستوری ازبرای نماز مخصوص درآنها ندیدم ولی درآثار دیده شده است که خواندن در روز ۱۹ مرتبه با وضو روبقبله این آیه را کفایت از نماز مینماید.شهدالله انه لااله الاهو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و انه هوحی لایموت فی قبضته ملکوت کلشیئی یخلق مایشاء بامره انه کان علی کلشئی قدیر - در یکی از ابواب بیان حقیقت نماز تشریح شده است که مقصود خواندن اورا دواذکار نیست بلکه صرف توجه بخداوند باید کرد اما زیارتنامه برای خوداو وحروف حی زیاداست وهمچنین در صحائف دعا های مخصوصه زیاد است . از جمله تاکید زیاد درخواندن هرروز پنج مرتبه این ذکر راشده است.شهدالله انه لااله الا هووان ذات حروف السبع عبده وبهائه وان ادلاء الحی حروف لنفسه کل بامرالله من عنده یخلقون .

قدر عشر عشر قیراطی بـاشد باطل میگردد این قسم امرشده تا آنکه کل مکلفین درفضل وسعه رحمت حق باشند .....

۲ ـ درباب ششم از واحد هفتم وارد است

و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتـران نفسی بـرغیر سنخ خود وبر عرفی که کل بر او ظاهرند برکل است ملاحظه آن علماء درسلسله خود وحکام درسلسله خود وتجار درسلسله خود وسایر کساب درحد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیندغیر جنس خودرا زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درك نمایـد الا عیونی که غیرالله را نمی بیند .

۳ ـ درصیحفة الاحکام است که باید درموقع ازدواج زن ومرد حاضرباشند ومرد مهریه را بدست‌زن بدهدو بگوید۔ اناکل بالله لراضیون۔ وهمانطور زن بگوید ۔اناکل‌بالله لراضیات۔وباید این‌آیت‌رادرورقه‌نوشته گواهان‌امضاء نمایند وحفظ شود (ولقد قدرالله ان تحضرن المرء والمرئه ولتؤتین المهر فی ایدی المرئه ولیقول المرءکلمة الرضا اناکل بالله لراضیون وبمثلها ماتقول المرئه انا کل بالله لراضیات جدا فی کتاب‌الله لعلکم‌لا تعتدون)

٤ ـ وباز درهمین صحیفه است که چون سن ذریات بعدد یازده برسد ممکن‌است ازدواج نمایندولی اگرپسر بیازده ودختر بده رسیده باشد بهتراست •

(کتب‌الله ازدواج‌ذریاتکم بعد ما قدقضی‌من‌عمرهن‌عدد البهاج رحمة من‌الله وان کانت‌المرئة فی‌عدد الیاء ثم المرء فی عددالبهاج خیرلکم ان انتم تتقون ....)

٥ ـ وبازدرهمان صحیفه است که عدد ازواج نباید از دوتجاوز نماید •

(کتب‌علیکم ان‌لاتنکحوا اکثرمن‌اثنی‌نساء حداً فی کتاب‌الله لعلکم‌تتقون •••)

٦ ـ درصحفیه بلا اسم است که خداوند واجب کرده است که زنی از مؤمنات را بنکاح‌درآورند تانسلی باقی‌ماند وخداراتسبیح نماید بزنان بایدنیکی کنید وبزرك شمارید وهرچه خواستند مضایقه نکنید ودرهرحال‌آنهارا عزیز بدارید وحق آنهارا قبل‌ازاینکه بخواهند رد کنید •

(قل‌ان‌الله قد فرض‌فی‌الکتاب ان تنکحن امرئة من المؤمنات لیبقین عمن قدرالله مایوحدن‌الله‌بالحق‌وکل‌عنهایسئلون‌فلتحسنن‌بالنساء ولتکرموهن‌ولتئوتوهن‌مایسئلن‌منکم

و لتعزز و هن ولتو قروهن و لتبلغوهـن حقهن من قبل ان تسئلنکم فـی کل شان وحین ••••)

۷ ـ و باز در همان صحیفه است بدخترانی که آفریده خدا برای شما در رضوان نزدیك‌شوید وبدنهای‌خودراتلطیف‌نمائید وبهترین‌لباس‌ممکنه راپپوشید خداوند برای‌هر زنی فرزندانی خواسته است کـه حمد پروردگـار خود بنمایند و برای یك فرزنـد همه مسئول هستند •

(فلتقربن ماخلق‌الله لکم فی‌الرضوان من‌البنات ولتلطفن‌ابدانکم ولتلبسن‌احسن ما قدقدرالله لکم من عنده فان ذلك لهوالفوز المنیع کتب‌الله لکل امرئة ولدان لتسبحن بحمد ربکم الرحمن‌وان‌من‌واحدکل یسئلون ••)

۸ ـ درباب دهم از واحد دهم بیان استکه مردان بعدازفوت زنان صبر ننمایند الا نود روز وهمچنین حروفات مؤمنه بعدازفوت‌شوهران صبرنکنند الا نود وپنج‌روز ••

(و اذن داده شدکه مردان بعدازارتفاع حروفات خود بعداز انقضای مدت تزویج نموده و همچنین حروفات پس‌از ارتفاع حروف خود بعد از گذشتن ایام معلومة احرف دیکر طلبند ••••)

(وهرگاه صبر نمایند بیش‌از ایام معلومه برمردان نود مثقال‌ازطلا حکم‌شده کـه انفاق‌نمایند وبرزنان نودوپنج مثقال واجرای این حکم درصورت استطاعت آنهابوده وبرغیر مقتدر حکمی ازعلو فضل وجود او نبوده ...)

۹ ـ درباب دوازدهم ازواحد ششم راجع بطلاق چنین وارد است .

(ملخص این باب آنکه بعداز آنکه خداوندبین دونفس بکلمه‌الله‌وصل فرمودشئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجـره محبت نبوده ونیست تانفس مضطر نگردد براوحلال نمیگردد وبعداز اضطرار واظهار آن بـان حق است برآن که یك‌حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع.شده والا آنوقت جایز است بکلمه ای که دلالت برآن کند وبعد از آن تاعدد واحد حلال است برآن رجع وازحین افتراق تاحین رجع حق است برآن صبر نوزده روز تاآنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار وبعد ازآنکه عدد واحد ختم‌شدحل

است برآن اقتران وهمین قسم تاعدد واحد نرسیده اذن‌است‌ازبرای اوواگررسید دیگر جایز نیست ...)

۱۰ ـ درچهارشان درباب هفتم ازواحد پنجم وارد است « بهترین اعمال شمااین است که مابین بنات وبنین باحدودی که درکتاب ذکر شده اقتران نمائید »

۱۱ ـ و باز در همان باب است « هرکس یکمثقال طلا درجمع بین نفسین صرف کند بهتراست‌ازاینکه‌دوهزار ویك مثقال‌طلا درسایرامورخیریه مصرف نماید..»

۱۲ ـ وهم دراین باب است « هرگاه جمع بین نفوس کنید و مابین آنهارا بحق اصلاح کنید باندازه‌ای که بتوانید یعنی بیشتر از آنچه برای انفس خودتان دوست دارید باید دراین راه کوشش کنید ...»

فصل پانزدهم

موت ومراسم تدفین و تقسیم ارث

۱ ـ درباب هیجدهم ازواحد نهم وارد است که درموقع فوت کسی نباید جامه درید وبسروصورت‌خود زد . (انتم لاتخرقون لباسکم‌ولا تضربون‌علی ابدانکم حین یمیت منکم من احد ابداً ابدا ..)

۲ ـ درباب دوازدهم ازواحد پنجم است . که باید اموات رادر تابوتهای مرمر و بلور دفن نمایند وخاتم‌های عقیق دردست آنها باشد .

(از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلوریا حجر مصیقل مستور گردد ...)

و باز در همین باب است .

(و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید ..)

۳ ـ در باب یازدهم از واحد هشتم راجع بغسل میت وارد است .

(ملخص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگرکسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یك نهج جاری‌میبیند و اذن داده شده در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثلثة او الخمسه اذن داده

شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می شود . در لااله الاهو و لااله الا انا و لااله الاالله و لااله الا انت و لااله الاالذی ..) و در دنبال آن می‌آید .

(ازاین‌جهت است که یکدفعه واجب گشته ومراتب رباع را کل خواهندمتحمل شد . اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بثنا و حمد الهی ذاکر گردد او را بآنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و رد یا طیب دیگر معطر نماید و اذن داده شده در کفن به‌پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هرچه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب می گردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنت الهی بانچه مایحب او بوده وهست متلذذ گردد و بر یدین او خاتمی‌منقوش اذن داده شده در رجال و لله مافی‌السموات و الارض ومابینهما و کان‌الله بکلشیئی‌علیما و در نساء ولله ملك السموات و الارض و ما بینهما و کان‌الله علی کلشیئی قدیرا . وتقلب میت را در هرحال بشأنی نموده که دون وقار و سکون درحق او جاری‌نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله ازاول‌انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشتغل گردد ..)

٤ ـ در باب دوم از واحد هشتم وارداست که هفت‌کس باید از میت میراث برند و آنها عبارتند از ـ پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و خواهر و معلم و تفصیل آن درباب سوم از واحد دهم بدین طریق ذکر شده است .

(ارث را هرآنچه بوده ازنقود وغیرآن به‌نه قسمت تقسیم فرموده‌دوقسمت آن برای نفس میت واعزاز واکرام اوبوده هفت قسمت آن چنانچه در این باب ذکر شده قسمت وراث وسهم آنها بوده بدین نهج چنانچه ذکر شده در رتبه میراث تقسیم کنند آنچه من‌اجل ذریات‌از اولاد ذکور و اناث مقدر شده از درجه نهم عدد مقت(٥٤٠) میان آنها علی‌السویه تقسیم نمایند وآنچه از برای‌ازواج است ازکتاب حاء که‌رتبه هشتم است عدد تاوفا (٤٨٠) میانه آنهاعلی‌السواء تقسیم کنندو هرگاه یکزن بوده همان بهره

اواست و همچنین تعدد اولاد نظر بر امر دارند و آنچه برای پدر است از کتاب زاء رتبه هفتم عدد تاء و کاف (۴۲۰) و آنچه از برای مادر است از کتاب واو رتبه ششم عدد رفیع (۳۶۰) و آنچه برای برادران است از کتاب هاء رتبه پنجم عدد شین (۳۰۰) و آنچه برای خواهران است عدد راء و میم (۲۴۰) از کتاب دال رتبه چهارم و آنچه برای معلمین است عدد قاف وفاء (۱۸۰) از کتاب جیم رتبه سیم میانه آنها بالسویه تقسیم شود ..)(وهر گاه موروثی نبوده الی الله راجع است وهمچنین زوج اززوجه خود درشئون میراث بطریق آنچنانیکه میراث مرئه بوده جاری است و اگر هم یك وارث بوده جمیع اموال باو راجع است ودرهنگامیکه هیچ وارث نداشته درمال الله محسوب وصرف بقاع دربیان واقتران بین نفوس مستحقه وانفاق درسبیل خدا سزاوار بوده وهست واقتران بین النفوس اقرب بارتفاع است ...)

۵ - درباب نهم از واحد نهم وارد است که باید برمیت نماز گذارد و هر قدر جمعیت زیادتر باشد در آن نماز بهتر است زیرا که احترام میت بعمل میاید ولی تمام درصف خود باید بایستند وکسی جلونایستد ومقتدی نشود زیرا که نمازجماعت بشکلی که تا کنون معمول بوده ممنوع است ...

و برای مولود نمازی مقرر داشته به پنج تکبیر که بعد از تکبیر اول انا کل بالله مؤمنون و بعد از تکبیر دوم انا کل بالله موقنون و بعد از تکبیر سوم انا کل بالله محیون و بعداز تکبیر چهارم انا کل بالله ممیتون و بعد از تکبیر پنجم انا کل بالله راضیون هریك نوزده بار گفته میشود و برای میت نمازی که مقرر داشته با شش تکبیر است که بعد از تکبیر اول انا کل لله عابدون و بعد از تکبیر دوم انا کل لله ساجدون و بعد از تکبیرسوم انا کل لله قانتون و بعد ازتکبیر چهارم انا کل لله ذاکرون و بعد ازتکبیر پنجم انا کل لله شاکرون و بعد از تکبیر ششم انا کل لله صابرون هریك نوزده بار خوانده میشود.